بســـم‌الله الرحـــمن الرحـــیم

حضورِ نمایان

زنان فعّالِ در جبهه‌ی انقلاب، یک روزی نقش آفرینی برجسته‌ای کردند - هم اندکی پیش از پیروزی انقلاب، هم در اوائل انقلاب، هم در دوران جنگ تحمیلی - و از خودشان حضور نمایانی نشان دادند؛ نگذارید حضور نمایان زنان فعّال در جبهه‌ی انقلاب کمرنگ بشود.

۱۳۹۲/۲/۲۱
رهبر انقلاب اسلامی

ماهنامه فرهنگی هنری
سرو
سال دوم
شماره بیست و سه
آبان ۱۳۹۹

■ صاحب امتیاز:
موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

■ رئیس شورای سیاست گذاری و مدیرمسئول:
علی اصغر جعفری
■ جانشین مدیرمسئول: قاسم یکله
■ سردبیر: محمود اکرامی
■ مدیر تحریریه: مصطفی عمانیان
■ مدیر هنری: علیرضا زمانی

ماهنامه‌ای فرهنگی و هنری
برای ترویج فرهنگ مقاومت
و تبیین ارزش های انقلاب اسلامی
و دفاع مقدس

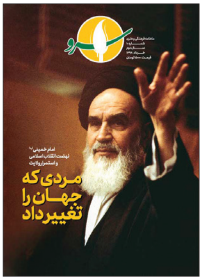

شماره ۱۰/ خرداد ۹۸

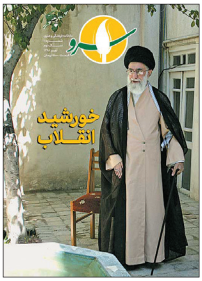

شماره ۱۱/ تیر ۹۸

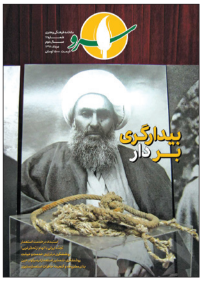

شماره ۱۲/ مرداد ۹۸

یادمان

۶ | حماسه آزاد سازی سوسنگرد
۱۱ | ...آن سوتر از مرز
۱۵ | سلحشوران یمانی
۲۱ | بوندس ور موزه ای برای تغییر نگرش ها به جنگ

راویان

۲۶ | پروانه های سفید
۳۱ | اولین مسافر
۳۵ | حمله ناکام به خانه موشک ها
۴۱ | با وزیر در اسارت
۴۵ | عبور از دو یرج

دیده‌بان

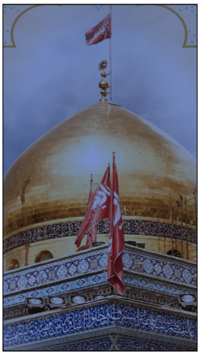

۵۰ | سینما فقط سرگرمی نیست
۵۶ | به تعداد آدم های جنگ می شود فیلم خوب ساخت
۶۰ | سراب خلق گرداب نفاق
۶۶ | مصطفی
۷۰ | چاووشی بیداران

■ شورای تحریریه:
محمود اکرامی، سعید بکتاش، علی اصغر جعفری، فتح‌اله جعفری، مجید رضاییان یعقوب زهدی، رسول شادمانی، ابراهیم گلفام بیژن مقدم، محمد جعفرمحمدزاده، حسین ولی وند، قاسم یکله، مصطفی عمانیان

■ با همراهی:
داود صلاحی، سمانه پرهام، طاها بدری، علی بدرخانی، صدرا حنیف، آزاده سادات سید حسینی کبری سنگوری زاده، محمد حسن جعفری، علی یارندی نژاد، سمانه افتخاری، زهرا صلواتی، محسن محمدی مهرداد صالحی، محمد دینی، زینب محمودآبادی، اسماء جیران پور، احمدرضا شاه علی، سید علی لطیفی سجاد راعی گلوجه، سیدناصر سعادت، سحر مافی زاده، امیر حیدری، حسین عباسی فر، عباس عطشانی

گفتمان

۷۵ | جمعیت مساله
استراتژیک انقلاب اسلامی
۷۸ | تغییرات فرهنگی
ارزش‌های فرزند آوری
۸۴ | وضعیت خانواده
در ایران
۸۹ | حکومت اسلامی
و مشارکت اجتماعی زنان

پرسمان

۹۴ | انقلاب دوم
۹۸ | تسخیر در تهران
۱۰۳ | پایان وقت دولتی موقت
۱۰۹ | جنگ شده بود

راهیان

۱۱۴ | رنگ شهادت
۱۱۸ | نظریه مقاومت
دیالکتیک مردم و حاکمیت
۱۲۵ | اقتصاد انقلاب اسلامی
۱۲۵ | برون رفت از التقاط
عملی

۴۱
سید محسن یحیوی

۴۵
محمدرضا ابوشهاب

۵۰
سید جمال ساداتیان

۵۶
قاسم زارع

۹۸
معصومه ابتکار

۱۱۴
فاطمه تاجیک

■ نشانی:
تهران، میدان ونک، بزرگراه شهید حقانی، جنب مترو شهید حقـانی، موزه انقـلاب اسلامی و دفاع مقدس
تلفن: ۸۸۶۵۷۰۲۶ داخلی ۸۵۰

■ همراه شوید:
سرو از همراهی پژوهشگران، هنرمندان و اهالی قلم استقبال می‌کند.
مطالب ارسالی می‌بایست بین ۵۰۰ تا ۲۰۰۰ کلمه بوده و در فایل word به آدرس الکترونیکی omanian@gmail.com ارسال شوند.

بازگشت به بی خبری

مصطفی عمانیان
مدیر تحریریه

تا آنجا که حافظه ی رسانه‌ای ام یاری می‌کند، چند سالی هست که در روزهای منتهی به ۱۳ آبان چند نفری که در واقعه ی تسخیر سفارت حضور داشتند با مصاحبه و یادداشت توبه نامه هایشان را به روز می‌کنند و گروهی دیگر که در واقعه ی تسخیر سفارت حضور نداشتند، سعی می‌کنند خودشان را به راهپیمایی جلوی لانه برسانند و البته با مصاحبه و یادداشت به آن گروه نخست بگویند ما وارث پشیمانی شما هستیم، نگران نباشید!
این هم یکی از گونه های تعارضات انقلابی است که ما لامحاله باید با آن گلاویز شویم و فارغ از این و آن گروه به اصل بیاندیشیم.
اول بنا داشتم به همین مناسبت یادداشتی در نسبت بین انقلاب و دکتر شریعتی بنویسم(یا برعکس)، هدفم اثبات نفوذ ادبیات شریعتی تا امروز و تاثیر او بر جریان بدنه ی چپ دیروز و راست امروز بود. تاثیری که می‌توانست میزان انحراف از معیار انقلابیون از انقلاب را هم در خود مستتر داشته باشد. هرچقدر ذهنیات و دست نوشته های گذشته ام از دکتر را مرور کردم بیشتر به پیوندی که خود روزگاری با او داشتم پی بردم. روزگاری که یک نوجوان دهه ی شصتی در پی هویت بود، به دنبال فهم انقلاب و کاری که می‌تواند برای انقلاب بکند. تکلیف گرایی هبه‌ای بود که بچه های جنگ از جبهه برایمان آورده بودند و ما متولدین دهه ی شصت چشم و دل به آنها دادیم. از غربت روزگار در گرماگرم هواداری جریان چپ و روشنفکری دینی از شریعتی - که گویا هنوز پروسه ی عبور از او کلید نخورده بود!- ما علاوه بر چهل حدیث و صحیفه امام با شور کلمات انقلابی شریعتی هم مانوس شدیم.
شاید تاثیر همان بود که راست و چپ را به یک چوب می‌زدیم و فریاد برقدرت را اتفاقا در قدرت می‌کشیدیم! آن روزگار هنوز فاصله داشتیم تا بگوییم ما نه باید اصول گرا باشیم نه اصلاح طلب، اگر واقعیت گرا باشیم و حقیقت طلب کافی است تا هم بار خودمان را از این بلبشو ببندیم، هم جورا خیلی به هم نریزیم، که تصور نادرست از انقلابی گری همان شلوغ کاری است و درستش کاری که امام به ما آموخت. او که پیش از جلوه کردن در جمع، سال ها فلسفه و عرفان و فقه و اصول خوانده بود و با خلوت انس داشت، او که فارغ از مسیر و منزل و مقصد به حقیقت می‌اندیشید و از همین رو هیچ جز حق نگفت و حق را نیز بر مدار خود نبرد، بلکه شیوه ی تمسّک به آن را در سیره ی خود ظاهر کرد. انقلابی گری ای که از خلوت شروع نشود یحتمل همین شلوغی ها را هم به بار می‌آورد.
برای رهایی از این تعارضات که بیشتر جلوه ی رسانه‌ای دارند تا بنیانی حقیقی، باید به اصل بیاندیشیم، انقلاب از شلوغ کاری و سرهم بندی و نزاع و جدال مبرّاست، چون منطق آن با منطق مرسوم انقلابات متفاوت است و قهرا هر که در آن غور کرده باشد باید وجهی از آن را یافته باشد. حالا دیگر خیلی پیگیر دوگانه ها و چندگانه های رسانه‌ای نیستم، خبر و تحلیل هم به درک و دریافتم از انقلاب عمق تازه‌ای نمی‌دهد، بلکه خرق همه ی این حجاب هاست که می‌تواند معنای انقلاب اسلامی را نمایان کند، معنایی که بسیار ساده تر و دست یافتنی تر از آن است که در همهمه ی رسانه ها به بهانه ی حادثه ها گم شود، معنایی که به انسان رجعت دارد.

یادمان سرو

۶
حماسه آزاد سازی سوسنگرد

۱۱
...آن سوتر از مرز

۱۵
سلحشوران یمانی

۲۱
بوندس ور؛ موزه ای برای تغییر نگرش ها
به جنگ

حماسه آزادسازی سوسنگرد

داود صلاحی

شهر سوسنگرد مرکز شهرستان دشت آزادگان است که در ۶۵ کیلومتری غرب اهواز در استان خوزستان واقع شده است. رود کرخه از شمال این شهر و شعبه‌ای از آن به نام نیسان از درون شهر از شمال به جنوب می‌گذرد. مردم سوسنگرد عموماً از شیعیان عرب‌زبان خوزستان هستند و در دفاع از کشور بویژه در جنگ اول جهانی در مقابله با سربازان و نیروهای انگلیس و تحت زعامت علمای بزرگ وقت، سابقه‌ای درخشان دارند.

در نخستین روزهای حمله عراق به ایران اسلامی، نیروهای عراقی از مرز چزابه وارد خاک جمهوری اسلامی ایران شدند و پس از عبور از شمال کرخه و بستان به سوی سوسنگرد روی آوردند. عراقی‌ها مقاومت‌های پراکنده مدافعان محلی و رزمندگان را درهم شکستند و با عبور از سوسنگرد به طرف حمیدیه روانه شدند، اما در حمیدیه تانک‌های عراقی در گل و لای منطقه زمین‌گیر شدند.

بعد از سقوط خرمشهر در اواسط آبان ماه سال ۱۳۵۹، نیروهای عراقی مجدداً به سوسنگرد از غرب و جنوب حمله و بالاخره شهر را محاصره کردند. منطقه‌ای که سوسنگرد در آن قرار داشت جبهه میانی خوزستان بود و منطقه‌ای وسیع شامل حمیدیه، سوسنگرد و بستان را شامل می‌شد. عراق با کنترل آن می‌توانست در هر قسمت از آن به جاده اصلی اهواز - حمیدیه - سوسنگرد و بستان دست پیدا کند.

عراق در این منطقه یک لشکر زرهی با سه تیپ، یک گردان نیروهای مخصوص، یک گردان پیاده، دو گردان کماندو، یک گردان شناسایی و ۹۰۰ نفر از افراد جیش الشعبی را مستقر کرده بود؛ در حالی که کل نیروهای ایرانی را تیپ سوم لشکر ۹۲ زرهی ارتش، رزمندگان سپاه پاسداران سوسنگرد، نیروهای ژاندارمری این شهر و نیروهای ستاد جنگ‌های نامنظم شهید دکتر چمران تشکیل می‌دادند.

بعد از متوقف ماندن پیشروی دشمن در جنوب غربی اهواز و ناکامی آنان برای اشغال این شهر، تلاش اصلی دشمن معطوف به این شد که در غرب، محور اهواز - حمیدیه - سوسنگرد - بستان را قطع کند و به ترتیب تقدم ابتدا حمیدیه یا سوسنگرد و یا بستان را اشغال کند و سپس به سوی اهواز حرکت کند.

بدین ترتیب حدود یک ماه از آغاز جنگ تحمیلی، از اوایل آبان، ارتش عراق پس از استقرار لشکر ۹ زرهی در جنوب هویزه، شهر سوسنگرد را از جهات مختلف مورد تهدید قرار داد. با گذشت حدوداً سه هفته و در پی سقوط خرمشهر، در روز ۲۲ آبان فعالیت دشمن اطراف سوسنگرد افزایش یافت و بالگردهای عراقی مواضع پدافندی ایران را که در محور حمیدیه - سوسنگرد مستقر بودند گلوله باران کردند و در ساعت ۸ و ۴۵ دقیقه همان روز شهر سوسنگرد را بمباران کردند. نیروهای هوایی و توپخانه‌های ایران نیز متقابلاً در محور طلائیه - هویزه - سوسنگرد واحدهای دشمن را بمباران کردند.

محاصره سوسنگرد و مقاومت مردمی

در روز ۲۳ آبان از ساعت ۴ و ۳۰ دقیقه صبح شهر سوسنگرد از تمام جهت‌ها زیر باران گلوله توپخانه دشمن قرار گرفت و بالگردهای دشمن نیز محور حمیدیه - سوسنگرد را مورد حمله قرار دادند و در پوشش این آتش سنگین، واحدهای زرهی دشمن از سمت غرب و جنوب به طرف سوسنگرد به حرکت درآمدند. این در حالی بود

در این عملیات حضور مردم به خصوص مردم عرب‌زبان منطقه در مقابله‌ی با دشمن چشم‌گیر بود، آنها همانند مردم خرمشهر و آبادان بسان سدی محکم در مقابل دشمن ایستادند.

که نیروهای مردمی و سپاه پاسداران و ژاندارمری مستقر در سایر محورها تنها مجهز به سلاح سبک و ضد تانک بودند.

پس از حمله همه جانبه دشمن به سوسنگرد و محاصره آن، مقاومت شجاعانه مردم شهر اجازه نداد نیروهای دشمن شهر را به طور کامل اشغال کنند و شهر سه روز در محاصره کامل دشمن قرار داشت. در روز سوم تعدادی از تانک‌های عراقی وارد سوسنگرد شدند و مردم مبارز شهر با سلاح‌های سبک و امکاناتی اندک و ناکافی، ولی با تمام توان و همت خویش در مقابل آنها به مقاومت پرداختند. رزمندگان مدافع شهر در حالی که مهماتی برایشان نمانده بود و حتی غذا برای خوردن نداشتند و تعدادشان از چند صد نفر هم تجاوز نمی‌کرد، به مبارزه ادامه می‌دادند؛ در حالی که حتی ارتباط تلفنی آنها نیز در روز سوم قطع شده بود. این مبارزه همچنان ادامه داشت تا اینکه حمله نیروهای کمکی به سوی سوسنگرد آغاز شد.

با توجه به اینکه این شهر برای تصرف شهر اهواز که هدف اساسی عراق در جنگ بود بسیار مهم و حیاتی به حساب می‌آمد خارج شدن آن از دست دشمن برای رزمندگان ایرانی بسیار اهمیت داشت.

عملیات آزادسازی سوسنگرد

مقاومت شهید محمدرضا پورکیان در ۲۳ مهرماه از اتفاقتی بود که دشمن را برای اشغال دوم ناکام گذاشت. مهم‌ترین اتفاق در آن زمان که معادلات جنگ را به هم زد صدور فرمان امام خمینی(ره) در روز ۲۵ آبان بود که فرمودند «بایستی تا فردا سوسنگرد آزاد شود.» رزمندگان اسلام هم در پاسخی سریع و بی‌درنگ به فرمان رهبر خود فردای همان روز به عملیاتی برای آزادسازی شهر دست زدند. در ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه صبح روز ۲۶ آبان یگان‌هایی از نیروهای مسلح کشور متشکل از تیپ ۲ و تیپ ۳ از لشکر ۹۲ زرهی اهواز، شهید علی تجلایی و حدود ۲۰۰ نفر از مردم شهر، گروه جنگ‌های نامنظم شهید چمران با پشتیبانی آتش توپخانه و نیروهای هوایی و هوانیروز به منظور شکست حصر سوسنگرد دست به عملیات زدند. نیروهای کمکی سپاه و نیروهای مردمی نیز به جبهه سوسنگرد اعزام شدند.

گروه‌های جنگ‌های نامنظم شهید چمران در محور ابوحمیظه – سوسنگرد پیشروی کردند و رزمندگان سپاه و نیروهای مردمی در محور سوسنگرد – دهلاویه در مقابل تهاجم دشمن مقاومت می‌کردند. هنگ ژاندارمری سوسنگرد نیز دوشادوش سایر رزمندگان

در دفاع از شهر شرکت داشت. تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی در یک اقدام به موقع آبادی سبحانی را آزاد کرد و عملیات شمالی دشمن با ناکامی مواجه شد. تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی نیز به همراه گروه جنگ‌های نامنظم در شمال و جنوب جاده حمیدیه - سوسنگرد به پیشروی خود ادامه دادند و به نیروهای دشمن از دو طرف حمله کردند.

ساعت ۱۲ روز ۲۶ آبان تلاش دشمن برای اشغال سوسنگرد در هم شکست و کم‌کم آثار شکست و عقب‌نشینی در عراقی‌ها نمایان شد.

بعد از ظهر همان روز عقب‌نشینی دشمن در شرق سوسنگرد به طرف جنوب آغاز شد و نیروهای بعثی تلاش می‌کردند هرچه سریع‌تر خود را از مهلکه نجات دهند و به جنوب کرخه عقب بکشند. عراق در حمیدیه با تک و حمله شبانه غیور اصلی و ۲۸ نفر از نیروهای سپاه اهواز مجبور به عقب‌نشینی شدند که طی آن سوسنگرد هم آزاد شد. سرانجام در آخرین ساعات روز تمام نیروهای دشمن صحنه نبرد را ترک و به سمت جنوب فرار کردند، تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی همراه سایر رزمندگان به سوسنگرد رسیدند و نیروهای دشمن در شمال غرب شهر به مواضع پدافندی خود عقب‌نشینی کردند.

بدین ترتیب شهر به کنترل کامل نیروهای جمهوری اسلامی ایران درآمد و با همکاری نیروهای داخل شهر، اقدام به پاکسازی دشمن از شهر کردند و رؤیای تصرف مرکز خوزستان از سوی عراقی‌ها با فداکاری سربازان ایرانی هرگز به تعبیر نرسید.

در این عملیات حضور مردم به خصوص مردم عرب‌زبان منطقه در مقابله‌ی با دشمن چشم‌گیر بود، آنها همانند مردم خرمشهر و آبادان بسان سدی محکم در مقابل دشمن ایستادند.

جزئیات عملیات

عملیات سوسنگرد به صورت نیمه گسترده و به فرماندهی مشترک انجام شد. این عملیات با مشارکت سپاه پاسداران و تیپ ۲ و ۳ لشکر ۹۲ زرهی خوزستان و نیروهای ستاد جنگ‌های نامنظم انجام شد. تمامی هماهنگی‌ها برای انجام عملیات و نجات مدافعان درون شهر توسط آیت‌الله خامنه‌ای و دکتر مصطفی چمران انجام گرفت. پس از صدور فرمان امام خمینی (ره) مبنی بر آزادسازی سوسنگرد، عملیات به این شکل طراحی شد که فردا صبح نیروی اصلی عملیات یعنی تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی حمله خود را به سوسنگرد آغاز کند. اما ساعت حدود ۱۲ شب امیر سرتیپ غلامرضا قاسمی نو فرمانده این لشکر در تماس تلفنی با آیت‌الله خامنه‌ای اظهار داشت که فرمانده نیروی زمینی ارتش تیمسار ظهیرنژاد خبر داده که تیپ

۲ نباید در عملیات شرکت کند و چون احتمال انهدام تیپ وجود دارد به دستور فرمانده کل قوا (بنی صدر) از شرکت در این عملیات خودداری کند. با این دستور عملاً عملیات لغو می شد و سوسنگرد نیز سقوط می کرد و تمامی مدافعان داخل شهر به شهادت می رسیدند. آیت‌الله خامنه‌ای نیز فوراً طی نامه‌ای به فرماندهی لشکر نوشت که تیپ باید در عملیات شرکت کند و هر کس از این دستور سرپیچی کند مسئول است. شهید چمران هم در زیر نامه متنی را اضافه کرد با این مضمون که اگر تیپ فردا عمل نکند ۵۰۰ نفر از مدافعان شهر به شهادت می‌رسند و اگر من زنده باشم با مسئول متخلف برخورد خواهم کرد. بدین ترتیب فرمانده متعهد لشگر که علاقه خاصی به آیت‌الله خامنه‌ای داشت تیپ را در حالت آماده باش قرار داد و صبح فردا عملیات به فرماندهی شهید چمران و امیر قاسمی نو آغاز شد. چند فروند بالگرد توپدار کبری نیز عملیات را حمایت می‌کردند. در این عملیات دکتر چمران که در خط مقدم شرکت داشت از ناحیه پا به شدت مجروح شد و یکی از محافظانش به شهادت رسید. در این عملیات ایران با ۶ گردان پیاده و زرهی و عراق با ۸ گردان پیاده و زرهی حضور داشتند.

تلفات انسانی عراق در این عملیات چشمگیر بود، تعداد ۴۵ نیروی عراقی نیز به اسارت درآمدند. علاوه بر آن تعدادی تانک و خودروی دشمن نیز به غنیمت گرفته شده و یا منهدم شدند.

تلاش دوباره دشمن برای اشغال سوسنگرد

پس از آزادسازی سوسنگرد و عقب راندن دشمن از شمال و شمال غرب این شهر، نیروهای خودی با آب انداختن در شمال رود کرخه (حد فاصل کرخه تا تپه های الله اکبر) توانستند در مقابل دشمن مانع ایجاد کنند. به این ترتیب دشمن ضمن این که مجبور شد طی چند مرحله عقب نشینی کند، نوک پیکان خود را متوجه جنوب جاده حمیدیه - سوسنگرد کرد تا بتواند این راه ارتباطی را قطع کند و با تهدید کردن شرق و جنوب شرقی سوسنگرد و در نهایت الحاق نیروهای مستقر در غرب و شرق این شهر، مجدداً سوسنگرد را محاصره و اشغال کند. بدین منظور در بامداد ۲ آذر تهاجم دشمن از جنوب به شمال از محور جفیر- هویزه اغاز شد. پاسداران مستقر در حاشیه جاده وارد عمل شده و با دشمن درگیر شدند که درگیری تا روشن شدن هوا ادامه یافت و نهایتاً دشمن به عقب رانده شد. دو روز بعد در ۴ آذر یک گردان زرهی عراق همراه با نیروهای پیاده به قصد تصرف جاده حمیدیه - سوسنگرد پیشروی کردند تا با در اختیار گرفتن جاده، به سوی روستای ابوحمیظه تغییر مسیر داده و از شرق، سوسنگرد را به محاصره درآورند، اما در همان مرحله اول، مدافعان حرکت آنان را سد کردند. در این درگیری که از ساعت پنج تا ده صبح ادامه یافت عراقی‌ها با تحمل خساراتی عقب نشینی کردند. ساعاتی بعد، مجدداً دشمن حمله کرد که این حمله نیز با شکست مواجه شد.

به رغم این شکست‌ها، دشمن از تلاش باز نایستاد و با تقویت نیروهایش خود را برای حمله‌ای دیگر به سوسنگرد آماده کرد. آنها تا اواخر آذر همچنان در جنوب جاده حمیدیه - سوسنگرد فعال بودند، ولی هرگز موفق به تأمین اهداف خود نشدند؛ به همین دلیل تصمیم گرفتند در موضع پدافندی مناسب قرار بگیرند. بنابراین در آخرین روز آذر دشمن از مواضع خود در اطراف سوسنگرد به طور کامل عقب نشینی کرد و از تصرف این شهر ناامید شد.

به خاطر امام(ره)

مهم‌ترین اتفاقی که در آن زمان معادلات جنگ را به هم زد صدور فرمان امام خمینی (ره) در روز ۲۵ آبان بود که فرمودند «بایستی تا فردا سوسنگرد آزاد شود.» رزمندگان اسلام هم در پاسخی سریع و بی درنگ به فرمان رهبر خود فردای همان روز به عملیاتی برای آزادسازی شهر دست زدند.

سفر به مناطق عملیات های نامنظم
فتح ۲ و ۳، ظفر ۳ و ٤ و نصر ۸ در کردستان عراق؛

آن سوتر از مرز

سمانه پرهام

در آبان ماه سال های ۶۵ و ۶۶، پنج عملیات برون مرزیِ نامنظم (چریکی) با عناوین فتح ۲ و ۳، ظفر ۳ و ۴ و نصر هشت توسط یگان های تحت امر قرارگاه رمضان و گروه هایی که با این قرارگاه همکاری داشتند، انجام گرفت. قرارگاه رمضان در میانه جنگ تحمیلی و با هدف استفاده از توان معارضان (مبارزان) کُرد و شیعه عراقی برای مقابله با رژیم بعث عراق به وجود آمد. علاوه بر حضور و مشارکت نیروهای اتحادیه میهنی و حزب دموکرات کردستان عراق و لشکر بدر، نیروهایی از یگان های مختلف سپاه همچون لشکر ۶ ویژه پاسداران و تیپ های هوابرد، ظفر و ابوذر نیز تحت امر این قرارگاه در عملیات های چریکیِ برون مرزی حضور داشتند. در این نوشتار بنا داریم به معرفی مناطقی از خاک کردستان عراق بپردازیم که پنج عملیات برون مرزی ایران در آن مناطق انجام شده و یادآور حماسه ها و رشادت های رزمندگان ایرانی در کنار معارضان و مجاهدان کُرد و شیعه عراقی است.

دوکان؛ ارتفاعات راهبردی عراق

قرارگاه رمضان یکی دو ماه پس از اجرای موفق اولین عملیات خود در منطقه کرکوک با عنوان فتح ۱ که منجر به وارد آمدن صدماتی به زیرساخت‌های پالایشگاهی و صنعتی رژیم بعث عراق شد، تصمیم به اجرای عملیات فتح ۲ در منطقه دوکان عراق گرفت. این عملیات نیز با همکاری معارضان کُرد عراقی و با هدف انهدام تاسیسات سد و شهر دوکان عراق انجام گرفت. عملیات فتح ۲ در روز ۴ آبان ماه سال ۱۳۶۵ انجام شد. سد دوکان که در نزدیکی شهر سردشت ایران است، بر بلندی‌های شمال شرقی کردستان عراق تسلط داشت و تحت سیطره اتحادیه میهنی کردستان عراق بود. در این شهر سد آبی قرار داشت که بخشی از آب مورد نیاز دشمن را تأمین می‌کرد. رزمندگان برنامه داشتند مرکز تأسیساتی برق ۳۵۰ مگاواتی این سد را به طور کامل منهدم کنند. نیروهای قرارگاه رمضان سپاه با همکاری و تمهیدات و اطلاعات معارضان کُرد عراقی و اجرای آتش سنگین، توانستند مرکز تاسیساتی برق ۳۵۰ مگاواتی سد دوکان را با کمترین تلفات نیروهای خودی منهدم کنند. این عملیات، ضربه زیرساختی بزرگی به رژیم بعث عراق وارد کرد. همچنین باتوجه به اینکه این سد برروی بلندی های شرقی کردستان عراق واقع شده بود، نیروهای ارتش بعث عراق از این محدوده برای رصد تحرکات رزمندگان اسلام استفاده می‌کردند و از این جهت، انهدام مواضع دشمن در سد دوکان اهمیت ویژه‌ای برای جمهوری اسلامی ایران داشت. بعد از این عملیات نیروهای رژیم صدام دیگر نتوانستند از این منطقه بر تحرکات رزمندگان اشراف داشته باشند. یک سال و نیم پس از این عملیات و در ماه‌های آخر جنگ نیز نیروهای ایران توانستند در عملیات بیت‌المقدس ۶ مواضع پدافندی خود را به بالاترین حد اشراف و تسلط برسانند و تا دریاچه پشت آن پیش بروند.

ضربه به زاخو و دهوک در عمق ۳۰۰ کیلومتری عراق

بیست روز پس از اجرای عملیات فتح ۲، عملیات فتح ۳ اجرا شد. این عملیات در عمق ۳۰۰ کیلومتری خاک عراق و در منطقه زاخو -دهوک انجام گرفت.

در این منطقه مقر لشکر ۳۸ عراق و شماری از تانک‌ها و زره‌پوش‌ها و خودروهای نظامی وجود داشت که رزمندگان ایرانی همراه با معارضان کُرد عراقی توانستند آن‌ها را منهدم کنند.

مراکز دولتی رژیم بعث عراق، مخازن سوخت، گمرک و ترمینال بارگیری نفت زاخو، مراکز نظامی و دولتی شهر حی صدام عراق و چند مرکز دولتی شهر دهوک نیز از جمله اهدافی بودند که طی دو مرحله مورد ضربه قرار گرفتند. در عملیات فتح ۳، رزمندگان ایرانی همچنین توانستند یک فروند بالگرد عراقی را ساقط کنند. گفته می‌شود دولت بعث عراق، بازمانده نیروگاه هسته‌ای این کشور در پیرامون شهر دهوك را كه در سال ۱۹۸۱ توسط رژیم صهیونیستی بمباران شده بود به صورت پنهانی و طی يك عملیات طولانی به يك شركت كانادايي واگذار كرد. از این جهت نیز دهوک منطقه‌ای با ارزش برای عراق بود. عملیات‌های فتح ۸ و ظفر ۴ نیز در این منطقه که در شمالی‌ترین منطقه کردستان عراق قرار دارد و اکنون مرکز استان دهوک است، اجرا شد. سلسله عملیات‌های فتح و دیگر عملیات‌های برون مرزیِ نامنظم ایران که در عمق خاک عراق انجام گرفت، علاوه براینکه توان عملیاتی رزمندگان و نیروهای مسلح کشورمان را نشان داد، دستاوردهای بزرگی نیز برای ایران داشت. این دستاوردها به حدی بود که فرماندهان پس

از پایان عملیات کربلای پنج و با توجه به بن بست رسیدن تمامی راهکارها در جبهه جنوب، راهبرد انتقال جنگ از جبهه جنوب به جبهه شمال غرب را در پیش گرفتند.

غلبه بر دشمن در دربندی خان

قرارگاه رمضان علاوه بر اجرای سلسله عملیات های فتح، اقدام به اجرای سلسله عملیات های ظفر نیز کرد که البته این عملیات ها را با عملیات هایی که ارتش جمهوری اسلامی ایران با همین عنوان اجرا کرد، نباید اشتباه گرفت. سلسله عملیات های نامنظم ظفر با هدف پاسخگویی به شرارت های رژیم بعثی در بمباران شیمیایی روستاهای کردنشین شمال عراق و هدف قرار دادن عمق استراتژیك، اقتصادی و بازرگانی عراق اجرا شد.

یک سال پس از اجرای عملیات های فتح دو و سه، عملیات ظفر ۳ توسط قرارگاه رمضان سپاه در منطقه کردستان عراق اجرا شد. این عملیات در منطقه معروفی به نام دربندی خان در جنوب استان سلیمانیه انجام گرفت. عملیات ظفر سه اگرچه عملیات کوچک و نامنظمی بود، اما دستاوردهای بزرگی برای رزمندگان ایرانی داشت.

منطقه دربندی خان به دلیل برخورداری از تاسیسات زیرساختی آب و برق، یک منطقه راهبردی برای ارتش بعث عراق بود و هدف ایران از اجرای عملیات ظفر ۳ و دیگر عملیات هایی که در این منطقه انجام داد، انهدام تاسیسات اقتصادی و زیرساختی دشمن و ضربه زدن به مراکز نظامی دشمن بود.

عملیات ظفر ۳ در روز ۲۵ آبان سال ۶۶ و با رمز یا رسول الله (ص) آغاز شد. در این عملیات، مرکز پشتیبانی و مقر فرماندهی لشکر ۳۶ پیاده نیروی زمینی ارتش عراق، تاسیسات نیروگاهی سد دربندی خان، پایگاه حفاظتی دشمن در اطراف دربندی خان و منطقه بانی خلال در بغداد منهدم شد.

همچنین در این عملیات ۱۰۵ دستگاه انواع خودرو نظامی، یک فروند بالگرد و چندین دستگاه تانک و نفربر به غنیمت رزمندگان ایرانی درآمد. رزمندگان ایرانی در این عملیات به صورت موقت جاده سلیمانیه را به کنترل خود درآوردند و توانستند حدود ۷۵۰ نفر از نیروهای دشمن را کشته، زخمی و یا اسیر کنند.

انجام عملیات ظفر ۳ که همراه با پیروزی بود، انگیزه بسیار خوبی به رزمندگان ایرانی برای ادامه دادن عملیات های برون مرزی در جبهه ها داد و تنها چند روز پس از اجرای عملیات ظفر ۳، عملیات ظفر ۴ در ارتفاعات دهوک انجام گرفت.

هجوم دوباره به دهوک

رزمندگان قرارگاه رمضان برای اجرای عملیات ظفر ۴ بار دیگر پا به منطقه دهوک در شمالی ترین منطقه جغرافیایی کشور عراق گذاشتند. هدف از اجرای این عملیات نیز وارد کردن ضربات سنگین به تاسیسات نظامی و اقتصادی رژیم بعث عراق بود.

رزمندگان ایرانی با رمز یا رسول الله (ص) به مقر لشکر ۱۱۹ پیاده ارتش عراق مستقر در شهر دهوک حمله کردند و ضمن انهدام آن مقر به تخریب تاسیسات انتقال برق سد این شهر به میزان ۶۰ درصد و مرکز پست و تلگراف، پمپ بنزین، مقر پلیس و مخابرات به میزان ۴۰ درصد پرداختند.

نیروهای عمل کننده همچنین توانستند با بستن موقت راه ترانزیتی عراق - ترکیه، ۱۰ پایگاه حفاظتی این مسیر را منهدم کنند و حدود ۴۰۰ نفر از نیروهای دشمن را مجروح کنند و به هلاکت برسانند.

بخش مهمی از عملیات ظفر ۴ در شهر دهوک انجام گرفت. رزمندگانِ تحت امر قرارگاه رمضان که متشکل از تکاوران گردان ویژه شهادت و مبارزان حزب دموکرات کردستان عراق بودند، توانستند با پشتیبانی آتش پرحجم به مواضع ارتش بعث عراق در این شهر و اطراف آن حمله کنند و مقر تیپ ۱۱۹ پیاده مستقر در شهر دهوک که مسئولیت حفاظت و هدایت پایگاه های اطراف شهر را برعهده داشت، منهدم سازند. در این حمله حدود ۳۰۰ نفر از نیروهای دشمن کشته و زخمی شدند. رزمندگان ایرانی پس از اینکه وارد شهر پرجمعیت دهوک شدند، ساختمان پلیس و مرکز مخابرات آن را به میزان ۴۰ درصد منهدم کردند. چهار کارخانه در اطراف این شهر نیز که نیازهای ارتش بعث عراق را تامین می کردند، با حمله رزمندگان دچار خسارت های بسیاری شدند.

در عملیات ظفر ۴، پارک موتوری دشمن و تاسیسات انتقال برق که در شش کیلومتری شمال غربی شهر دهوک بود، هدف قرار

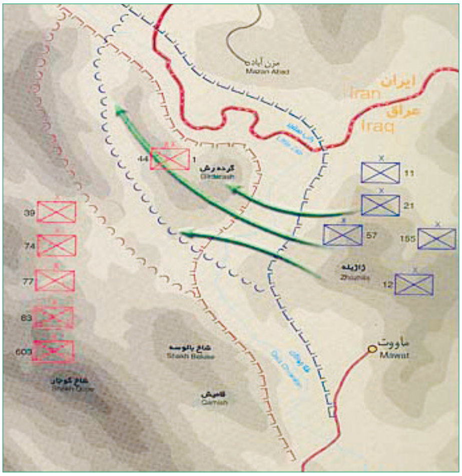

گرفت و به آتش کشیده شد. رزمندگان ایرانی با بستن موقت (به مدت ۹ ساعت) جاده ترانزیتی دهوک به ترکیه، کامیون های حامل سوخت عراق را به آتش کشیدند. در ادامه این عملیات، مرکز گردان حفاظت جاده بغداد - ترکیه نیز گلوله باران و بر اثر آن ۱۰ پایگاه منهدم و ۷۰ نفر کشته شدند. مراکز اقتصادی شهر سهیل نیز در این عملیات، مورد هدف قرار گرفتند.

تسلط بر ماووت

یک روز مانده به پایان آبان ماه سال ۶۶ و در راستای راهبرد انتقال جنگ به جبهه های شمال غرب، رزمندگان ایرانی عملیات نصر ۸ را با هدف آزادسازی ارتفاعات ماووت عراق آغاز کردند.

در این عملیات برای حمله هماهنگ به مواضع دشمن، یگان ها با پنج تا هشت ساعت راهپیمایی، زیر مواضع دشمن مستقر شدند و پس از اعلام حمله، به مواضع دشمن حمله کردند و موفق شدند هدف های خود را بر روی قله های ۱۴۲۶، ۱۴۱۸، ۱۳۹۱ و همچنین قرارگاه تاکتیکی تیپ ۳۹ و مقر گردان یک این تیپ عراق را تصرف کنند. در این میان، تنها مقر گردان ۲ تیپ ۳۹ در ادامه یال شمال «گرده رش» پاکسازی نشد.

با آغاز عملیات، مهندسی قرارگاه نجف نیز اقدام به احداث جاده از پاسگاه پلیس به سمت رودخانه قلعه چولان و احداث پل لوله ای روی این رودخانه کرد. از ساعت پنج صبح، دشمن با عناصر باقی مانده از تیپ ۳۹ به لشکر ۵۷ ابوالفضل (ع) پاتک کرد و با ادامه این فشار توانست این لشکر را ۳۰۰ متر عقب بزند و به دلیل احساس خطر از این محور، به این لشکر ماموریت داده شد تا هنگام ورود نیروهای لشکر ویژه شهدا، در مقابل دشمن مقاومت کرده و منطقه را حفظ کند.

لشکر ویژه شهدا نیز مأموریت داشت ادامه یال گرده رش را تصرف کند. از این رو، برای کمک و تقویت این یگان به توپخانه و ادوات دستور داده شد در آن محور اجرای آتش کنند. در همین راستا ساعت پنج صبح به لشکر ویژه شهداء و لشکر ۷ ولی عصر (عج) دستور داده شد که در پی ادامه ماموریت لشکر ۵۷ و تقویت خط دفاعی لشکر ۲۱ امام رضا (ع) وارد عمل شوند. در این حال، بار دیگر دشمن اوایل صبح پاتک کرد، اما این بار سرکوب شد.

پس از این حمله، تا ظهر روز اول، تحرک خاصی از دشمن مشاهده نشد، اما بعد از ظهر چند فروند هواپیمای دشمن با قصد بمباران مواضع رزمندگان ایرانی، اشتباهاً مواضع قوای خودشان را بمباران کردند.

در شب دوم، لشکر ویژه شهدا روی ادامه یال گرده رش، با یک گردان از لشکر ۵۷ عبور کرده و آن را تصرف کرد. عراقی ها پس از عقب نشینی از گرده رش، از روز سوم عملیات با تیپ های ۳۱، ۷۷ و ۸۳ از دو محور به مواضع نیروهای خودی در میان قله های ۲ و ۳ و همچنین به قله ۲ حمله کردند، اما رزمندگان ایرانی آن ها را عقب زدند. از روز سوم آذر ۱۳۶۶، نیز نیروهای اتحادیه میهنی کردستان عراق روی ارتفاع ویولان عملیات خود را آغاز کردند.

در پی این اقدام، دشمن توجه خود را به آن محور معطوف کرد و موفق شد پس از چند روز درگیری اتحادیه را وادار به عقب نشینی کند. در مجموع عملیات نصر ۸ پس از یک هفته با موفقیت کامل پایان یافت. رزمندگان ایرانی در عملیات نصر ۸، به طور کامل به هدف های خود دست یافتند. در واقع، با تصرف ارتفاع گرده رش، یک سرپل مناسب و جاپای مطمئن در آن سوی رودخانه قلعه چولان، برای اقدامات بعدی به دست آمد. در این عملیات، دشمن متحمل تلفات نیروی انسانی و تجهیزات زیادی شد و ۲۰۰ تن از آن ها نیز به اسارت نیروهای خودی درآمدند. همچنین، تیپ های ۳۹، ۷۴، ۷۷ و ۸۳ و برخی یگان های دیگر دشمن آسیب دیدند. علاوه بر این، مقداری از سلاح، مهمات و تجهیزات دشمن نیز منهدم و یا به غنیمت گرفته شد.

سلحشوران یمانی

طاها بدری

یمن سرزمینی که ما امروز آن را کشوری جنگ زده و فقیر می بینیم، بر اساس یافته های باستانی، بیش از ۷ هزار سال قدمت دارد. کشوری با حدود ۲۰۰ جزیره در مسیر تنگه مهم باب المندب، حاشیه خلیج عدن و دریای سرخ که منحصر به فرد در تولید و فرآوری قهوه می باشد. شاید کمتر کسی بداند که این سرزمین نه به خاطر ذخائر نفتی و معدنی خدادادی اش، که به علت کیفیت بالای قهوه هایش شهرت جهانی دارد. در سوره نمل قرآن کریم و ذیل داستان حضرت سلیمان نبی(ع) و ملکه بلقیس، نام این سرزمین آورده شده است. در کنار صنعا پایتخت یمن، شهر مأرب همان دیار باستانی سبا، مشهورترین شهر یمن می باشد. شهری که به فرمان الهی با سیلی بزرگ، عذاب شدند و هنوز آثار آن در جای جای این شهر قابل رؤیت است.

در زمان پیامبر مکرم اسلام(ص)، خالد بن ولید و معاذ بن جبل برای دعوت یمانیان به اسلام وارد این سرزمین شدند اما در کار خود موفق نبودند تا آنکه حضرت علی(ع) به عنوان فرستاده ویژه پیامبر(ص) عازم یمن شد. تحت تاثیر گفتار نافذ ایشان، ابتدا بزرگ ترین قبیله آن زمان یمنی ها یعنی قبیله "حمدان" به اسلام گروید و سپس سایر قبایل نیز متقاعد به پذیرش اسلام شدند. بدین ترتیب یمنی ها بدون هیچ مقاومتی دین مبین اسلام را پذیرفتند. دوران صدر اسلام را به ویژه پس از وفات پیامبر اسلام(ص) باید دوران نقش آفرینی یمنی ها یاد کرد. آنها بودند که هسته اولیه شیعیان را بعد از ماجرای سقیفه ایجاد نمودند و با ناراحتی از غصب خلافت، اعلام نمودند که تنها مطیع اهل بیت علیه السلام هستند. در پی گسترش سرزمین های اسلامی، برخی از قبایل آنها در شهرهای بصره و کوفه ساکن شدند و در تلاش برای پذیرش خلافت توسط حضرت علی(ع) به قولی اولین بار مالک اشتر نخعی با وی بیعت نمود. مقداد بن اسود کندی، مالک اشتر نخعی، هانی بن عُروه، حجر بن عدی، عمرو بن حمق خزاعی و کمیل بن زیاد یمانی هایی بودند که بعدها نامشان در تاریخ تشیع جاودان گشت. در دوران امام حسن علیه السلام بیشتر یمانیان از موافقان مقابله با معاویه بودند و در دوران امام حسین(ع) طبق منابع موثق، شماری از یاران آن حضرت را در حماسه جاویدان عاشورا تشکیل می دادند. آنها همچنین در قیام مختار ثقفی و سایر قیام های توابین بیشترین نقش را داشتند. یمنی ها در به قدرت رسیدن عباسیان با حکومت امویان جنگیدند. بعد از سقوط امویان سرزمین یمن تا یک قرن تحت حاکمیت بنی عباس بود تا آنکه یحیی بن حسین بن قاسم، حکومت مستقل شیعیان زیدیه یمن را در سال ۲۸۰ قمری (حدود سال ۸۹۳ میلادی) پایه گذاری کرد. از آن تاریخ به بعد حاکمان و امامان زیدی با وجود کشمکش های فراوان و گاهی تحت تاثیر امپراطوری عثمانی، به جز مقطع کوتاهی تا سال ۱۷۵۰ میلادی در راس قدرت باقی ماندند. گرفتاری زیدیه به نزاع داخلی باعث شد تا حاکمیت این سرزمین از حدود سال های ۱۷۵۰ تا شروع جنگ جهانی اول به مدت دو قرن به دست ترکان عثمانی بیفتد. با شکست عثمانی ها در جنگ اول جهانی، یمن به مدت ۴ سال تحت قیمومیت انگلیسی ها بود و مجدداً از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۶۲ حکومت به دست امامان زیدی افتاد. امام یحیی، امام احمد، و بعد امام محمد بدر طی این سال ها در یمن حکومت می کنند. امام محمد بدر در سال ۱۹۶۲ با کودتای عبدالله السلال، فرمانده ارتش خود که از سوی جمال عبدالناصر پشتیبانی می شد، برکنار گردید و یمن تا سال ۱۹۷۰ بین جمهوری خواهان ناصری و زیدی ها درگیر جنگ داخلی شد. در آن سال ها عربستان سعودی از شیعیان زیدی در برابر جمهوری خواهان ناصری حمایت می کرد تا آنکه با توافق، یمن به دو نیمه جمهوری عربی (یمن شمالی) و جمهوری دمکراتیک (یمن جنوبی) تقسیم گشت. طی ۳ دهه از ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۰، عربستان سعودی از یک سو و مصر و اتحاد جماهیر شوروی از سویی دیگر، سیل کمک های تسلیحاتی و مالی خود را در اختیار گروه های یمنی قرار می دادند. سال ۱۹۹۰ با فروپاشی شوروی، گروه های مارکسیستی یمن جنوبی که تنها حامی خود را از دست داده بودند، طی پیمانی به اتحاد با یمن شمالی و تشکیل جمهوری یمن رضایت دادند. چند سال بعد نیز جنگ خونینی بین آنها شکل می گیرد که با غلبه شمالی ها اتحاد باقی می ماند.

عقاید زیدیه

غریب به نیمی از مردمان یمن سنی شافعی، ۴۰ درصد زیدی و مابقی شیعیان اسماعیلی، اثنی عشری و مسیحیان هستند. مذهب شیعه هم مثل اهل سنت دارای فرقه هایی است که زیدیه یکی از آن فرق به شمار می رود. زیدیان منسوب به زید ابن زین العابدین (ع) هستند. پیروان زیدی معتقدند که امام

ملّت یمن و انصارالله پیروز خواهند شد

هر ملت مؤمنی که به خدای متعال ایمان و به وعده‌ی الهی اعتقاد داشته باشد، قطعاً پیروز خواهد شد و بر همین اساس بدون شک پیروزی با ملت مظلوم و مجاهد یمن خواهد بود.»

یانات رهبر انقلاب اسلامی درباره مسئله یمن و مجاهدت های یمنی‌ها؛

باید از نسل سادات حسنی یا حسینی باشد و بیشتر آنان براین باورند که پس از امام حسین(ع)، حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی(ع)، امام چهارم بوده است و حضرت سجاد(ع) را به عنوان پیشوای علم و معرفت می‌شناسند. اما برخی دیگر نیز امام سجاد(ع) را امام چهارم می‌دانند. در هرصورت از نظر تمامی زیدیان امام پنجم، شهید زید ابن سجاد(ع) است در حالی که وی هیچ‌گاه خود را امام خطاب نکرد. زید در دوران حکومت هشام ابن عبدالملک قیام کرد و به شهادت رسید. پس از شهادت وی شیعیانی که معتقد به قیام سیف بودند وی را امام نامیدند و از این پس بود که فرقه زیدیه بنیان نهاده شد. با آنکه زیدیان به چند فرقه عمده تقسیم شده‌اند اما از مهمترین ویژگی های آنها اعتقاد به قیام و مبارزه است و آن را از شروط اصلی امامت می‌دانند. بنابراین تقیّه از نظر آنها جایز نیست. مذهب زیدی و شیعه دوازده امامی درفقه بسیار به هم نزدیک هستند و نهادهای مشترک متعددی در یمن ایجاد نموده‌اند.

حوثی‌ها

حوثی‌ها درواقع از فرق هادویه و جارویه شیعیان زیدی هستند که بیشتر در شهر صعده سکونت دارند. آنها پس از وقایع سال ۱۹۶۲ تلاش گسترده‌ای کردند تا زیدیان دوباره به عرصه قدرت برگردند. داستان حوثی‌ها در سال های اخیر به زندگی نامه سید بدرالدین الحوثی نواده اولین حاکم و امام زیدیان (هادی یحیی بن حسین) گره خورده است. سید بدرالدین، فقیه، عالم و بزرگ خاندان حوثی‌ها بود و با وجودی که زیدیان در مقطعی از تاریخ خود از حمایت عربستان سعودی بهره‌مند بودند، وی تلاش می‌کرد تا با تشکیل مدارس علمی و نوشتن کتاب با تفکرات وهابیت و سلفی‌گری مقابله کند. او حتی بعد از اتحاد یمن در سال ۱۹۹۰ تشکل "جوانان مومن" یمن را برای مقابله با وهابیون عربستان ایجاد نمود. تشکلی که به مهمترین رویداد سال های اخیر یمن تبدیل گشت و از طریق آن دامنه نفوذ حوثی‌ها در این سرزمین گسترش یافت و بعدها پسران سید مسئولیت آن را به عهده گرفتند. حسین، یحیی و عبدالملک ۳ فرزند بنام وی هستند. او در خلال جنگ های داخلی یمن شمالی و جنوبی در سال ۱۹۹۴ در حالی که به خاطر اختلافات با علی عبدالله صالح، هدف ترور بود، پس از سفری کوتاه به عربستان، مصر و سوریه، عازم ایران و شهر قم شد. طی این سفر سید بدرالدین به همراه پسرش حسین تا سال ۲۰۰۲ در حوزه علمیه تحصیل کردند. البته حسین سال ۱۹۸۶ نیز به ایران آمده بود و از نزدیک با امام خمینی (ره) دیدار داشت و در جنگ تحمیلی جانب ایران را گرفت. آنها همواره تحت تاثیر شخصیت امام خمینی (ره) بودند به گونه‌ای که حسین الحوثی کتابی با عنوان تاثیر اندیشه‌های امام خمینی بر خود نوشته است. شیفتگی وی به شخصیت امام (ره) مثل ارتباط سید حسن نصرالله با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بود. در تمامی سخنرانی ها به الگوبرداری از جمهوری اسلامی ایران تاکید می‌کرد و اندیشه‌های امام (ره) را به ویژه در برائت از مشرکین، آمریکا و اسرائیل می‌ستود. شعار معروف انصارالله یمن یعنی " الله اکبر، مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل، لعنت بر یهود، اسلام پیروز است" شعاری است که اولین بار حسین الحوثی مطرح کرد و اکنون سرمشق همه یمانیان شده است.

تحولات جدید در سرزمین عقیق چگونه آغاز شد؟

در پی اظهارات جرج بوش بعد از ۱۱ سپتامبر که گفته بود: «جهان یا با ماست یا ضد ما»، حسین الحوثی پس از بازگشت به یمن اعلام داشت: «ما باید در پایگاه اسلام باشیم نه کفر». از آن پس وی برای اولین بار شعار مرگ بر آمریکا و اسرائیل را در سخنرانی های خود ایراد می‌کرد. علی عبدالله صالح که از سال ۱۹۷۸ رئیس جمهور یمن شمالی و بعدا یمن متحد بود، به خاطر اختلافات با حوثی‌ها بر سر طرفداران مارکسیست های یمنی و البته تاسیس نهاد جوانان مومن، چندان دل خوشی از حوثی‌ها نداشت. شعارهای جدید حسین الحوثی بعد از لشکرکشی آمریکا به افغانستان اختلافات او با صالح را بیشتر کرد، به طوری که رئیس جمهور یمن، او را به دست برداشتن از این شعارها فراخوانده و تهدید کرد که در غیر این صورت بدون رحم او را مجازات خواهد کرد. تحولات جدید در سرزمین عقیق درست پس از بازگشت علی عبدالله صالح از نشست سران ۸ کشور صنعتی در آمریکا در سال ۲۰۰۴، شکل گرفت. از آن پس بود که اولین جنگ داخلی یمن در قرن جدید

با چراغ سبز آمریکایی ها توسط علی صالح علیه حوثی ها آغاز شد. در این جنگ حسین الحوثی به شهادت رسید. اما این پایان ماجرا نبود، علی صالح قصد داشت تا حوثی ها را به طور کامل از صحنه سیاسی کشور حذف کند و در ادامه سال های ۲۰۰۵، ۲۰۰۶، ۲۰۰۷، ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ نیز ۵ جنگ دیگر نیز علیه حوثی ها ترتیب داد که در جنگ آخر عربستان هم در کنار دولت یمن بود. علاوه بر ناکامی های جنگ طلبانه علی صالح در رسیدن به اهداف خود، نکته قابل توجه در صحنه یمن پیدایش انصارالله از دل نهضت حوثی ها بود. حسین الحوثی مادامی که در قید حیات بود بارها اعلام کرده بود که نه حزبی دارد و نه سر جنگ با رئیس جمهور. او می گفت که هدف ما یادآوری قرآن برای مردم و ایجاد یک امت واحد اسلامی علیه تجاوزات آمریکا و اسرائیل است.

بنابراین تا لحظه شهادت وی گروه انصارالله به این نام شناخته نشده و سازمان نیافته بود. پس از شهادت وی، انصارالله رسما سازمان یافت و سید بدرالدین پدر، رهبری حوثی ها را تا لحظه مرگش در سال ۲۰۱۰ برعهده گرفت. گرچه ابتدا فعالیت های این گروه تبلیغی و فکری بود اما فشارهای دولت مرکزی بر آن باعث شد تا انصارالله دست به سلاح ببرند و از خود در برابر حملات و اقدامات سرکوبگرانه دولت دفاع نمایند، مسئله ای که باعث شد تا دولت صنعاء هفت بار با این گروه وارد جنگی گسترده شود.

از اوایل سال ۲۰۱۱ که رهبری انصارالله را عبدالملک الحوثی برعهده گرفته بود، یمن شاهد افزایش اعتراضات مردمی بر حکومت علی عبدالله صالح بود. اکثر تظاهرکنندگان در نزدیکی دانشگاه شهر صنعاء چادر زده و با پرچم های صورتی شعارهای اعتراض آمیز می خواندند. آنها به رهبری جنبش انصارالله یمن، اتحادی ضد حکومتی را به منظور خلع صالح از قدرت بوجود آوردند و سرانجام با شدت یافتن این اعتراضات رئیس جمهور این کشور پس از حدود سی سال سلطه و جنایت بر این سرزمین در مقابل خواست مردم تسلیم شد و با شرایطی از جمله مصونیت قضایی از قدرت کناره گیری نمود. اندیشه های حق طلبانه مجاهدین انصارالله به حدی مورد استقبال مردم یمن قرار گرفت که با گسترش اعتراضات مردمی علیه سیاست های دولت و اوضاع معیشتی، عموم مردم با نقش آفرینی انصارالله علیه حکومت مرکزی تظاهرات می کردند. اما عربستان که حاضر نبود در خلاء قدرت ایجاد شده، انصارالله اختیار عمل یمن را به دست گیرد با ابتکار عمل خود و از طریق شورای همکاری خلیج فارس و تصویب قطعنامه ۲۰۱۴ شورای امنیت، مراحل انتقال قدرت را در یمن طرح ریزی کرد تا علی عبدالله صالح برخلاف همتایان لیبیایی و مصری خود، خروج آبرومندانه ای از قدرت داشته باشد و به جای او شخصی هم سو با منافع غرب و دیکتاتوری های عرب جایگزین گردد.

با تلاش‌های عربستان سرانجام عبدربه منصور هادی، که از سال ۱۹۹۴ معاون علی صالح بود، در یک انتخابات تک نفره در سال ۲۰۱۲ به پیروزی رسید و رئیس جمهور یمن شد. وی قرار بود طی مدت زمان کوتاهی با ایجاد کمیته‌ای مشترک و با بهره‌گیری از تمامی گروه‌ها و طوایف ضمن اصلاح قانون اساسی، وضعیت اقتصادی و معیشتی مردم را سامان ببخشد. پس از آن بود که موقتا صحنه اعتراضات خالی گشت و تظاهرات‌کنندگان به خانه برگشتند. اما گذشت زمان چهره رئیس جمهور جدید را آشکار ساخت.

وی به دلیل فسادها، کج‌روی‌ها و انحرافات مجددا خشم مردم را برانگیخت. به نتیجه نرسیدن طرح تدوین قانون اساسی، استمرار فساد حکومتی و ناکامی دولت در تأمین نیازهای ضروری مردم، محقق نشدن طرح شورای همکاری خلیج فارس و البته دخالت مستقیم همسایگانی چون عربستان در امور یمن، زمینه‌ساز موج دوم بیداری اسلامی در یمن شد. جنبش انصارالله با همراه کردن بسیاری از قبایل و بزرگان زیدی، انقلاب خود را فراگیر کرد. بنابراین در سال ۲۰۱۴ میلادی و پس از حدود ۲ سال بنا بر اتحاد و اعلام دوستی صالح با حوثی‌ها، مردم و انصارالله یمن در ابتدا صعده را به کنترل خود درآوردند، پس از تسلط بر صعده حرکت خود را به سمت صنعاء پایتخت یمن آغاز کردند و در این مسیر ابتدا شهر دماج که یکی از مراکز اصلی سلفیه و وهابیت در شبه جزیره به شمار می‌آمد را تصرف کردند. آنها در ادامه اقدامات انقلابی خود، به سمت شهرهای جنوبی، استان عمران را تصرف نموده و پس از مدتی درگیری با عوامل منصور هادی در شهریور ۱۳۹۳ (سپتامبر ۲۰۱۴) توانستند کنترل بیشتر بخش‌های مهم پایتخت یمن (صنعا) از جمله مراکز دولتی و ساختمان رادیو-تلویزیون را به دست بگیرند و دولت را برکنار کردند. در این زمان علی عبدالله صالح نفوذ باقی‌مانده خود را در ارتش و ساختار دولت خرج هماهنگی برای قدرت گرفتن هر چه بیشتر انصارالله کرد و بدین‌گونه دو نیروی رودرروی ارتش دولتی و انصارالله در کنار هم قرار گرفتند. برخلاف روال عادی سیاسی، عبدالملک الحوثی که سال‌ها با ارتش جنگیده بود و شاهد قتل برادرش توسط آنان بود، ارتش را منحل نکرد بلکه آنرا با قرار دادن کمیته‌های مردمی تقویت نمود. انتقام نگرفتن از ارتشی که حوثی‌ها را در گذشته می‌کشت و بمباران می‌کرد موجب شد انصارالله به عنوان نیرویی مردمی و ملی نمایان شود و دیری نپایید که جنوبی‌ها هم از انصارالله تقاضا کردند که امنیت را در شهرهایشان برقرار سازد. کار به جایی رسید که حزب طرفدار صالح و حتی ناصری‌ها با وجود عملکرد بد خود تلاش داشتند خود را به انصارالله نزدیک کنند. به عبارت دیگر حتی سنی‌ها هم ائتلاف با انصارالله را سودمندتر از تن دادن به اشغال خارجی یا سلطه وهابیان و سلفی‌ها دانسته و به انصارالله پیوستند.

منصور هادی که در تشکیل دولت شکست خورده بود و زمام امور از دستش خارج شده بود در ۲۱ ژانویه ۲۰۱۵ استعفای خود را به مجلس نمایندگان اعلام کرد و به عربستان گریخت. در ادامه عربستان این حرکت مردمی را کودتا علیه دولت مستعفی منصور هادی نامید و با حمایت از منصور هادی سعی در تقویت جبهه او کرد و جنگ داخلی در یمن شرایط دیگری به خود گرفت.

انصارالله طبق قانون در بیانیه‌ای استعفای دولت منصور هادی را رسمیت بخشید و به دنبال آن مقرر شد شورایی شش نفره، ریاست جمهوری یمن را در دوره انتقالی اداره کنند. به دنبال این اقدام، منصور هادی به تحریک سعودی‌ها از عربستان به عدن رفت و با اعلام پس گرفتن استعفای خود، با حمایت گروه‌های سلفی اقدام به تشکیل دولت موقت در عدن نمود. همزمان از عربستان برای مداخله در امور یمن دعوت کرد و درست از ۲۶ مارس ۲۰۱۵ م عربستان با طرحی که خود در شورای همکاری خلیج فارس تصویب کرده بود در قالب یک ائتلاف عربی حملات هوایی و دریایی شدیدی را به یمن آغاز کردند. در دسامبر ۲۰۱۷ علی عبدالله صالح پس از آنکه پیشتر مواضعش را به سمت عربستان سعودی تغییر داد و به انقلاب مردمی خیانت کرد. توسط انصارالله کشته شد. در سال ۲۰۱۸ یک دادگاه یمنی منصور هادی رئیس جمهور مستعفی و فراری یمن را به اتهام «خیانت بزرگ» علیه کشور به اعدام محکوم کرد و یکسال بعد نیز در آگوست ۲۰۱۹ مقر دولت مستعفی یمن در شهر عدن سقوط کرد.

با گسترش حملات ائتلاف، انصارالله یمن با هدف توقف حملات، از موشک بالستیک، و عملیات‌های گسترده پهپادی علیه سعودی‌ها

و امارات استفاده کرده و خسارت‌های سنگینی را به آنها تحمیل نموده است. ائتلاف سعودی در سال ۲۰۱۵ متشکل از ۹ کشور بود، اما با شکست‌های میدانی و پیروزی‌های انصارالله کشورهای عربی از این ائتلاف خارج شدند. ابتدا بحرین و مراکش کنار کشیدند و سپس قطر به دلیل اختلافاتش با عربستان و امارات از ائتلاف بیرون آمد. مصر هم که از ابتدا خیلی در ائتلاف دخالتی نداشت. اکنون امارات تنها کشوری است که به صورت کامل و همه جانبه در کنار عربستان مانده است.

در عربستان این ضرب المثل بسیار رایج است که «هرچه به ما می‌رسد، از یمن است»؛ یعنی ریشه‌ی مشکلات شان را از یمن می‌دانند. مقامات سعودی دولت علی عبدالله صالح را تبدیل به یک دولت دست‌نشانده کرده بودند که از جانب یمن خیال شان راحت باشد و در این رابطه سال‌ها وی را تجهیز کردند. اما انقلاب سال ۲۰۱۱ باعث شد این تهدید برای عربستان به وجود بیاید که یمن به عنوان یک کشور مستقل، قوی و با ایدئولوژی شیعی بتواند مزاحمت‌هایی را برای عربستان ایجاد کند. اگر برای عربستان تقویت انصارالله و حاکم شدن این جنبش بر یمن یک تهدید بزرگ و خط قرمز محسوب می‌شود اما هدف امارات در جنگ یمن دستیابی به مناطق استراتژیک و اقتصادی همچون تنگه باب المندب و بنادر الحدیده و المقلا می‌باشد. به رغم تمامی اقدامات رسمی و غیر رسمی، علنی و غیر علنی علیه انصارالله، این جریان دستاوردهای زیادی را در صحنه یمن داشته است، دستاوردهایی که توانست به این جریان در خیزش اخیرش علیه بی‌عدالتی کمک شایانی کرده و اقشار زیادی از مردم را با خود همراه سازد.

اما آنچه که مهم است بی‌تفاوتی مجامع به اصطلاح حقوق بشری غرب و نهادهای بین المللی به جنایت سعودی‌ها و اماراتی‌ها در سرزمین تاریخی یمن می‌باشد. جنایتی که مستقیما از جانب اسرائیل و آمریکا مورد حمایت قرار می‌گیرد و برخی قدرت‌های اروپایی نیز در این اقدامات شریک جرم هستند. به دنبال این حملات وحشیانه تاکنون هزاران نفر کشته شده‌اند، میلیون‌ها نفر آواره‌اند و بسیاری از زیرساخت‌ها و مراکز غیرنظامی یمن ویران گشته است. پس از آغاز جنگ داخلی یمن در سال ۲۰۱۵ وضعیت بهداشت در این کشور رو به وخامت گذاشت.

وبا یکی از بیماری‌هایی می‌باشد که باعث مرگ شمار زیادی از یمنی‌ها شده است. براساس اطلاعات منتشر شده، از ۲۳ استان یمن، در ۲۲ استان گرسنگی و وبا بیداد می‌کند. برنامه واکسیناسیون سازمان ملل نیز به علت مسائل امنیتی اجرا نشده‌است. این در حالی است که بیش از ۵۵ درصد بیمارستان‌های یمن در اثر بمباران‌ها آسیب دیده یا کاملاً ویران شده‌اند.

بوندس ور

موزه‌ای برای تغییر نگرش‌ها به جنگ

علی بدرخانی

موزه تاریخ نظامی بوندس ور (Bundeswehr) موزه نظامی نیروهای مسلح آلمان و یکی از مهمترین موزه‌های تاریخ نظامی این کشور است. این مجموعه در زرادخانه سابق ارتش در آلبرشتاد شهر درس دن (Dresden) واقع شده است که پس از مدت‌های طولانی در زمینه تغییر عناوین و رویکردهای تاریخ نظامی، در سال ۲۰۱۱ با یک مفهوم داخلی و خارجی جدید بازگشایی شد. این موزه ضمن نشان دادن تکامل فناوری نظامی آلمان، بر جنبه‌های انسانی جنگ تمرکز دارد.

تاریخچه موزه

ساختمان اصلی بوندس ور، به عنوان مرکز تسلیحات سازی بین سال های ۱۸۷۳-۱۸۷۶ ساخته شد. کار ساخت این بنا در دوران قیصرویلهلم اول آغاز گشت و پس از پایان به مدت تقریبا بیست سال به عنوان تسلیحات سازی و زرادخانه سلطنتی مورد استفاده بود تا آن که در سال ۱۸۹۷ به موزه تبدیل شد و از همان زمان، مجموعه ای از سلاح های سلطنتی را در خود جای داد. موزه نظامی شهر درس دن، در سال ۱۹۲۳ به موزه ارتش ساکسون ها تبدیل گشت. با شکست هیتلر در جنگ جهانی دوم، در حالی که بخش اعظمی از شهر درس دن همچون سایر شهرهای آلمان زیر بمباران های هوایی ویران شده بود، موزه نظامی بوندس ور و بسیاری دیگر از ساختمان های نظامی به دلیل قرار گرفتن در حومه شهر، از بمباران ها جان سالم به در بردند و آسیب چندانی ندیدند. این مجموعه به عنوان موزه ارتش ساکسون ها، موزه نازی ها یا ارتش ورماخت، موزه اتحاد جماهیر شوروی و موزه آلمان شرقی طی ۱۳۵ سال گذشته، منعکس کننده موقعیت های اجتماعی و سیاسی آن دوران بود. درست چند ماه قبل از اتحاد دو آلمان، نام آن به موزه تاریخ نظامی تغییر یافت و بلاخره پس از اتحاد آلمان شرقی و غربی در سال ۱۹۸۹ بسته شد چرا که مسئولین آن از تطابق شرایط نوین ایجاد شده با اهداف گذشته موزه اطمینان نداشتند. تا آنکه در سال ۲۰۰۱، با تغییر نگرش ها نسبت به موزه و برگزاری یک رقابت معماری، رویکرد بازدید کنندگان نسبت به جنگ نیز دوچار تغییر شد.

معماری موزه

قبل از بازگشایی مجدد موزه تاریخ نظامی بوندس ور در سال ۲۰۱۱، طی شش سال تغییراتی در ساختمان قدیمی ایجاد گردید. معمار دانیل لیبیس کیند (Daniel Libeskind)، نمای نئوکلاسیک آن را از هم گسیخت و یک سازه پیکانی شفاف به نمای ساختمان اضافه کرد؛ اثری خلاقانه که به گفته هیئت جهانگردی شهر درس دن یک نمونه بارز از نوآوری بود. طرح نوین نمای ساختمان در آرم موزه نیز منعکس گردید. در توضیح طراحی این نمای جدید، دفتر لیبیس کیند اظهار داشت که باز بودن و شفافیت این نما، بیانگر باز بودن جامعه دموکراتیک پس از اتحاد دو آلمان است که با استحکام ساختمان قدیمی به عنوان سمبل گذشته استبدادی و خشن، در تضاد می باشد.

پیکان فلزی نقره ای رنگ درست از مرکز ساختمان قدیمی نئوکلاسیک بیرون می آید و دارای یک تراس و تماشاخانه پنج طبقه مشرف به شهر با ۹۸ فوت ارتفاع می باشد. جهت این پیکان و افق دید از این تماشاخانه به سمت اولین نقطه شروع بمباران شهر طراحی شده و از این فضا چهره مدرن شهر درس دن کاملا قابل مشاهده است. ساختمان موزه ۱۴۰۰۰ مترمربع وسعت دارد و فضای نمایشگاهی داخلی و خارجی آن روی هم رفته در حدود ۲۰،۰۰۰ مترمربع می باشد که آن را به بزرگترین موزه آلمان تبدیل کرده است. هانس گونترمرز (Hans Gunter Merz) معمار آلمانی و استاد طراحی نمایشگاه و موزه، کار بازآفرینی مفاهیم نمایشگاهی و طراحی داخلی موزه را بر عهده گرفت و آن را به انجام رسانید.

اهمیت خلق مفاهیم

به طور سنتی، موزه های نظامی عمدتاً بر ارائه اقتدار نیروهای مسلح، نظامی گری و نمایش پر زرق و برق فناوری های تسلیحاتی تمرکز می کنند. آنها با نمایش قدرت نظامی، بازدیدکنندگان را تحت تأثیر قرار داده و جنگ ها را در انزوا از دیگر رویدادهای تاریخی نمایش می دهند. در این میان موزه تاریخ نظامی بوندس ور تلاش کرده است تا چهره ای متفاوت از یک موزه نظامی را ارائه دهد. این موزه جنگ و نیروهای مسلح را بخش جدایی ناپذیر از تاریخ عمومی یک ملت نشان می دهد و از این منظر نتایج و آثار جنگ را در تاریخ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ارائه می کند. بوندس ور در طراحی مفاهیم تلاش کرده است تا از نمایش های معمول تاریخ نظامی فاصله بگیرد. در اینجا به جای نمایش جنگ و نیروهای نظامی، سعی شده است تا علل و پیامدهای جنگ و خشونت ارائه گردد. در واقع این موزه برای تغییر درک عموم مردم از جنگ طراحی شده است و تمرکز آن بر روی عناصر انسانی جنگ، امیدها، ترس ها، شور، شجاعت، خاطرات و آرزوهای افراد درگیر می باشد. طراحی مفاهیم داخلی به گونه است که ضمن ارائه تاریخ نظامی، بازدیدکنندگان تشویق می شوند تا با پرسیدن سوالات خود به پاسخ های جدیدی دست یابند. بازدیدکنندگان می توانند با دو رویکرد متفاوت وارد موزه شوند و از آن بازدید کنند. آنها می توانند بازدیدهای موضوعی و یا سفری به قلب زمان داشته باشند. بر همین اساس یازده تور موضوعی و سه تور با توضیح وقایع زمانی (آشنایی با وقایع ۱۳۰۰ تا ۱۹۱۴، ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵ و ۱۹۴۵ تا دوران معاصر) ارائه می شود. علاوه بر این، ارائه تاریخ تکنولوژی نظامی، سیر تکاملی

اسلحه‌ها، لباس‌های رزم، نشان‌ها، آثار هنری، آرشیوی از تصویر ماندگار، اسناد و کتابخانه از دیگر خدمات موزه برای علاقه‌مندان و مخاطبین خود می‌باشد.

www.e-architect.co.uk

سالن فناوری نظامی

در بخش فناوری‌های نظامی، آثار نمایش داده شده به سه گروه تقسیم شده‌اند: تجهیزات سنگین و مهمات، تجهیزات سبک و دستگاه‌ها و ماکت‌ها. بیش از ۸۰۰ خودروی زمینی، هوایی و دریایی به همراه بیش از ۱۰۰۰ اسلحه، موشک و شعله افکن در بوندس ورگردآوری شده است و بخش دیگری نیز به فناوری‌های نظامی در فضا می‌پردازد. در کنار نمایش ۴۵۰۰۰ اثر حجمی و نظامی، پیشکسوتان و شاهدان عینی آن دوران نیز با توصیف رنج غیرنظامیان در زمان جنگ بر جذابیت‌های بخش فناوری نظامی می‌افزاید.

سالن سلاح‌ها

این سالن مجموعه‌ای ارزشمند و گسترده از سلاح‌های مختلف را در خود جای داده است. در این بخش تعداد ۴۲۵۰ سلاح گرم از تفنگ‌ها، انواع کلت، تپانچه و مسلسل به نمایش درآمده‌اند. علاوه بر این مجموعه‌ای از سلاح‌های سرد شامل ۱۷۰۰ قبضه انواع شمشیر، بیش از ۱۱۰۰ سرنیزه و ۸۰۰ خنجر نیز در ویترین‌های این سالن دیده می‌شود.

سالن لباس‌های رزم

لباس‌های نظامی همواره تحت تأثیر زمان همراه با فرهنگ، ایدئولوژی و اقتصاد تغییر می‌کند. بررسی سرگذشت لباس رزم به مخاطبین کمک می‌کند تا تفکرات دوره‌های زمانی مختلف را درک کنند. سالن لباس‌های رزم بوندس ور، یکی از مهمترین بخش‌های موزه محسوب می‌شود. این بخش بیشتر شامل یونیفرم‌های سربازان آلمانی از اواخر قرن ۱۹ تا کنون است اما درعین حال تعدادی لباس رزم از نیروهای سایر کشورهای اروپایی نیز در این سالن دیده می‌شود. اینها همچنین برای نشان دادن متحدان با دولت آلمان در نمایشگاه‌ها استفاده می‌شود. این مجموعه شامل بیش از ۷۰۰۰۰ انواع یونیفرم، لباس زیر، کفش، روسری، انواع نشان‌ها، آلات موسیقی و مارش نظامی می‌باشد. ژاکت متعلق به ملکه لوئیز (۱۸۰۵) مادر اولین امپراتور آلمانی ویلهلم از دیگر آثار ارزشمند این بخش به حساب می‌آید.

سالن آثار هنری

این سالن یک مجموعه هنری نسبتاً گسترده را در خود جای داده است و تمامی این آثار به موضوع جنگ و نظامی‌گری می‌پردازد. تصاویری تاریخی از ارتش سلطنتی ساکسون‌ها گرفته تا دوران معاصر به صورت نقاشی در این بخش به چشم می‌خورد. ۱۱۰۰ تابلوی نقاشی، ۵۰۰ مجسمه و ۱۲۰۰۰ نوع طراحی از هنرمندانی چون ژاک کالوگ، ویلیام کامپن هاوزن، ماکس لیبرمن و برنارد هیزیگ به جذابیت‌های این سالن افزوده است. در کنار این بخش سالن

تصاویر و عکس نیز قرار دارد و نزدیک به یک میلیون اثر از عکس های کاغذی، کارت پستال ها و اسلایدها در رابطه با زندگی روزمره نیروهای مسلح آلمانی و شرایط اجتماعی آن دوران را در خود جای داده است.

سالن اسناد

۱۵۰۰۰۰ سند تاریخی از پوسترها، کارت های شناسایی، اعلامیه ها، روزنامه ها و مجلات در این بخش گردآوری شده است. سالن اسناد در واقع تاریخ مکتوبی از قرن هفدهم تا کنون را ارائه می دهد. بخشی از این اسناد شامل گذرنامه های نظامی، دفتر خاطرات یا نامه های شخصی سربازان است و یک بررسی جامع از زندگی نظامیان را به مخاطبین ارائه می کند. در کنار تمامی این ها موزه بوندس ور شامل یک کتابخانه با بیش از ۳۶۰۰۰ جلد کتب تاریخی و معاصر، یک سالن چندرسانه ای، فضاهای آموزشی، رستوران و یک فروشگاه است.

نحوه بازدید

موزه بوندس ور هر روز از ساعت ۱۰ صبح تا ۶ عصر آماده پذیرش علاقه مندان است. بازدیدکنندگان موزه بوندس ور علاوه بر استفاده از راهنمای صوتی می توانند با تورهای مختلف در مجموعه همراه شوند و از اتفاقات و داستان های مستند راهنمایان بهرمند شوند. این تورها به زبان آلمانی و برخی زبان های خارجی ارائه می گردد. متقاضیان بازدیدهای گروهی برای استفاده از تور راهنمایان موزه، باید از دو هفته قبل رزرو کرده باشند، ضمن اینکه در صورت تمایل می توانند با مشاورین موزه در مورد مناسب ترین پیشنهادات برای بازدید، کمک بگیرند. تورهای ارائه شده در موزه رایگان و کاملا برنامه ریزی شده است. متقاضیان باید قبل از مراجعه به موزه این برنامه ریزی و زمان بندی ها را در وب سایت موزه مطالعه کرده باشند. تورهای موزه در روزهای دوشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه، تنها ساعت ۲ بعد از ظهر ارائه می شود. برای روزهای شنبه در سه زمان مختلف (ساعت ۱۱ صبح، ۱۲ صبح و ۲ بعد از ظهر) و یکشنبه ها نیز در چهار نوبت (ساعت ۱۱ صبح، ۱۲ صبح، دو بعد از ظهر و ۳ بعد از ظهر) می توان از تورهای رایگان راهنمایان استفاده نمود.

منابع: سایت رسمی موزه بوندس ور

https://mhmbw.de

https://www.inexhibit.com

راویان سرو

۲۶
پروانه‌های سفید

۳۱
اولین مسافر

۳۵
حمله ناکام به خانه موشک‌ها

۴۱
با وزیر در اسارت

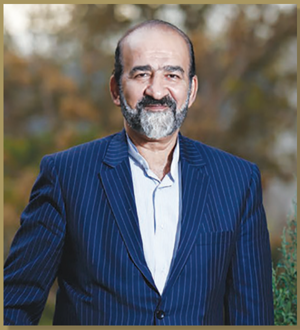

۴۵
عبور از دوپرچ

پروانه‌های سفید

روایت زنان ایثارگر بهداری رزمی در دفاع مقدس (۲)

مهری باقری
امدادگر بهداری

اواخر خرداد ۱۳۶۰ از طریق ستاد نماز جمعه تهران اعلام کردند که سپاه پاسداران نیروی امدادگر داوطلب برای جبهه‌های جنگ نیاز دارد. با خواهرزاده‌ام با هم رفتیم دوره‌ی امدادگری ۴۰ روزه را در هلال احمر گذراندیم. بعد از آن برای کار عملی به بیمارستان باهر واقع در خیابان شیخ هادی منطقه ۱۱ تهران رفتیم. مدتی بعد در درمانگاه بیمارستان شهید مُعَیّری در بخش ارتوپدی نیز کار عملی انجام دادم.

چند ماه بعد اسامی عده‌ای از امدادگران خواهر را برای اعزام به مناطق جنگی انتخاب کردند. ابتدا یک مصاحبه حضوری نیز در گزینش سپاه از ما گرفتند. لیست اعزام امدادگران داوطلب را به دو گروه تقسیم کردند. یک گروه برای جبهه ایلام انتخاب شدند، من هم در گروه امدادگران اعزامی به کردستان قرار گرفتم. خانواده‌ام با اعزام من کمی مخالفت می‌کردند. حق داشتند، واقعاً اعزام یک دختر جوان مجرد برای رفتن به منطقه جنگی برای هر پدر و مادری سخت است.

روز اعزام را اعلام کردند. آبان ۱۳۶۰ بود. پنج شش نفر خانم امدادگر بودیم. با خواهرزاده‌ام از بچگی با هم بزرگ شده بودیم و خیلی به هم وابسته بودیم ولی او را به ایلام فرستادند.

این جدایی برایمان سخت بود ولی چاره‌ای نداشتیم. از جمع ما یکی را به بوکان و یکی را به مریوان فرستادند. مرا هم در درمانگاه شهید قاضی سنندج به کار گرفتند.

ابتدا خیلی ناراحت شدم. گفتم؛ چرا بقیه را فرستادید مناطق مرزی و جنگی، ولی من در شهر سنندج که خبری از جنگ نیست، باید بمانم؟ قول دادند هر وقت در آن مناطق به وجود شما هم نیاز باشد، شما را هم می‌فرستیم. در درمانگاه شهید قاضی سپاه سنندج با دیگر خانم‌ها همچون خانم صدری، خانم فتحیان و خانم توکلی خیلی صمیمی شده بودیم. حتی برای خرید با هم به داخل شهر می‌رفتیم. با همه این شرایط خیلی دوست داشتم به مریوان بروم. مدتی بعد گفتند یک خواهری در بیمارستان توحید سنندج باردار هستند، شما بروید جای او در بخشی که مخصوص سپاه بود، کار کنید.

برای مدتی در آنجا خدمت می‌کردم. دوازدهم دی ماه ۱۳۶۰ که عملیات محمدرسول‌الله(ص) در آن منطقه توسط نیروهای سپاه، بسیج و ارتش انجام شد. خیلی از مجروحین آن عملیات را به بیمارستان ما آوردند. وقتی پای برگه‌های مجروحین اعزامی از مریوان را می‌دیدم که نوشته شده: سرپرست بیمارستان الله‌اکبر مریوان برادر مَمَقانی. گفتم خوش به حال آن‌ها که در منطقه‌ی جنگی به رزمندگان خدمت می‌کنند.

در آن بیمارستان کمتر فرصت استراحت پیدا می‌کردیم. خانم مجروحی از وابستگان گروهک کومُله که در درگیری با رزمندگان ما زخمی شده بود، در اتاقی بستری بود. دستان او را با دستبند به تخت بسته بودند. وقتی جایی برای استراحت پیدا نمی‌کردم بعد از نماز صبح تا ساعت ۸ صبح که دکتر به بخش مراجعه می‌کرد، در همان اتاق کنار آن دختر مجروح ضدانقلاب می‌خوابیدم!

بعد از ۴۰ روز مأموریت در آنجا برای ۱۰ روز مرخصی به همراه خانم توکلی به تهران آمدم. یکی از روزهایی که در تهران بودم سراغ یکی از دوستانم به نام خانم دوست‌بَری رفتم. آنجا متوجه شدم شوهرش، آقای قاسمی رادیولوژیست بیمارستان الله‌اکبر مریوان است.

یک روز بعد همین دوستم آمد منزل ما و گفت: برادر پاسداری به نام مَمَقانی که مسئول بیمارستان الله‌اکبر مریوان هست، از شما خواستگاری کرده! می‌خواهید با ایشان صحبت کنید؟

گفتم: خانواده‌ام اصلاً راضی نیستند من با یک پاسدار ازدواج کنم. ولی خانم دوست‌بَری اصرار داشتند که ما چند دقیقه با هم صحبت کنیم، شاید اتفاق دیگری بیفتد!

در هر صورت یک ملاقات کوتاهی با هم داشتیم. واقعاً نقطه‌ی منفی در وجودشان ندیدم. جوان معتقد و خیلی پاک و صادقی بود. فقط ایشان یک کم لَهجه‌ی تُرکی داشت، برای من که بچه‌ی تهران بودم این موضوع تا حدودی سخت بود.

با خانواده‌ام مطرح کردم ولی آن‌ها خیلی محکم گفتند: نه! زندگی با یک پاسدار یعنی زندگی با نان و پنیر، یعنی زندگی شش‌ماهه! چون پاسدارها در خط مقدم تمام صحنه‌های خطرناک و جنگ حضور داشتند و ضریب شهادت آنان بالا بود!

وقتی جواب منفی خانواده‌ام را منتقل کردم. همچنان آقای ممقانی اصرار داشتند تا دوباره با خانواده صحبت کنم. حتی پیگیری می‌کرد که چند روز مرخصی مرا تمدید کند، شاید خانواده مرا راضی کند. ولی آقای توکُل اجازه ندادند چند روز دیگر در تهران بمانم. من به سنندج برگشتم.

تا روزی که در بیمارستان سنندج سخت درگیر کارم بودم. سه نفر را با لباس فُرم سپاه داخل بخش قدم‌زنان دیدم. آقای مسائلی، آقای زُکن‌آبادی با یک آقای دیگر. چند دقیقه بعد که من در دفتر پرستاری مشغول رسیدگی به پرونده مجروحان بودم، دیدم یک پاسدار کنار دفتر پرستاری ایستاده! احساس کردم توجهش به من است! در حالی‌که مشغول کار خودم بودم، گفت: ببخشید! می‌خواستم جوابتان را بگیرم.

تازه متوجه شدم ایشان همان برادر ممقانی هستند!

گفتم: ببخشید من جوابم را به شما دادم، خانواده‌ام راضی نیستند...

گفت: اگر امکان دارد یک بار دیگر با خانواده صحبت کنید.

گفتم: نظر آن‌ها عوض نمی‌شود.

گفت: اگر اجازه هست یک بار ما برویم با خانواده‌تان صحبت کنیم.

وقتی اصرار ایشان را دیدم، موضوع را به آقای علی صدری، مسئول وقت بهداری رزمی سپاه در کردستان، گفتیم.

آقای صدری گفتند: اشکال ندارد شما بروید تهران، تا خانواده‌ها بیشتر صحبت کنند.

گفتم: برای من سخت است تنهایی بروم تهران. چون آن زمان وضعیت امنیت منطقه کردستان به‌گونه‌ای نبود که

یک خانم به‌تنهایی تردد کند و فرماندهان سپاه هم چنین اجازه‌ای را نمی‌دادند.
گفت: با خود ایشان بروید. چون آقای صدری امر ازدواج ما را تمام شده می‌دانست و قرار شد با یک اتوبوس به تهران برگردیم، گفت: می‌خواهید صیغه‌ی محرمیت بخوانید بعد بروید؟
گفتم: نه صیغه‌ی محرمیت لازم نیست، چون معلوم نیست کار ما به ازدواج بیانجامد.
صبح روز بعد به سوی تهران حرکت کردیم. در بین راه هیچ‌کدام با هم صحبت نمی‌کردیم. حتی وقتی خوراکی تعارف کرد، تشکر کردم ولی برنداشتم. چون شب گذشته در بیمارستان شیفت بودم. با اینکه خیلی خسته بودم ولی اصلاً نخوابیدم!
موقع نماز و ناهار، اتوبوس توقف کرد. جای مناسبی برای نماز خواندن نبود. پشت پرده‌ای نمازم را خواندم و ایشان هم مواظبم بود. خودش هم نمازش را همان جا خواند.
برای ناهار هم تعارف کرد ولی گفتم؛ من ناهار نمی‌خورم. اصلاً خجالت می‌کشیدم که روبه¬روی او غذا بخورم! گفتم: من می‌روم کنار اتوبوس می‌ایستم تا شما ناهارتان را بخورید. ایشان رفتند تا غذا بخورند.
کنار اتوبوس که ایستاده بودم یک خانم آمد پیش من و گفت: ببخشید خانم! این آقا که همسفر شماست، کیه؟
گفتم: چه طور میگه؟!
گفت: آخر، اصلاً با ایشان حرف نمی‌زنید. هرچه تعارف می‌کند جوابش را نمی‌دهید!
برای اینکه قضیه را فیصله بدهم، گفتم: ایشان همسرمه ولی با او قهر هستم (خنده حضار)
نزدیک تهران آقای ممقانی گفتند: الآن بیام خانه‌تان؟
گفتم: الآن نه، اجازه بدید با خانواده‌ام صحبت کنم و یک آمادگی ایجاد کنم.
خانواده‌ی خودش در ممقان (۳۵ کیلومتری تبریز) بودند. فردا به همراه دخترعمویش که در تهران زندگی می‌کرد، به منزل ما آمدند.
بعد از صحبت‌های طولانی، پدر و مادرم گفتند: خود شما می‌دانید. لذا اصل موافقت را به خودمان واگذار کردند.

به خانواده گفتم: توکّل به خدا، بالاخره این پاسدارها هم آرزو دارند زندگی تشکیل بدهند. ضمن اینکه چون من هم دوست دارم در منطقه جنگی حضور داشته باشم با ازدواج با یک پاسدار بهتر و راحت‌تر می‌توانم خدمت کنم.
بالاخره قبول کردند. ایشان برای مراسم ساده عقد به شهرشان رفتند و فردا پدرشان را آوردند. عقد ما جاری شد. مهریه مبلغ یک صد هزار تومان در نظر گرفته شد. مراسم عقد و عروسی هم برگزار نکردیم. من فقط یک حلقه هزارتومانی خریدم. چون گفتند؛ ۲۴۰۰ تومان حقوقم است، الآن هم فقط ۱۴۰۰ تومان بیشتر ندارم.
قرار گذاشتیم بعد از مراسم عقد به بهشت زهرا(س) بریم و کنار قبور شهدا عهد و پیمان زندگی‌مان را ببندیم. خانواده‌ام راضی نبودند، می‌گفتند شُگون ندارد بعد از عقد به قبرستان بریم... لذا آن شب نرفتیم ولی با اجازه آن‌ها اول صبح به بهشت زهرا(س) کنار مزار شهید بهشتی رفتیم.
به من گفت: خون‌بهای شهدا مهریه زندگی ما است. تا زمانی که خون در بدن داریم در جبهه هستیم مگر اینکه جنگ تمام شود. تا جنگ هست من در مناطق عملیاتی می‌مانم مگر اینکه خونم ریخته شود یا جنگ تمام شود. گفتم: من هم راضی هستم.
صبح همان روز به سمت کردستان حرکت کردیم... من در درمانگاه شهید قاضی سنندج به‌عنوان تزریقاتچی کار می‌کردم. یک پزشک یار اصفهانی داشتیم. به همراه ایشان من به‌عنوان یک خواهر تزریقاتچی و یک نوجوان ۱۵ ساله به نام رحمان (خدا او را بیامرزد) هر روز صبح اول وقت سوار آمبولانس می‌شدیم و برای درمان مردم محله‌های مستضعف سنندج مثل عباس‌آباد و حسین‌آباد می‌رفتیم. داخل یک ساختمان نیمه‌کاره مستقر می‌شدیم، ظهر به درمانگاه برمی‌گشتیم. بعدازظهرها برای استراحت به خوابگاه می‌رفتم. مگر اینکه در درمانگاه برای تزریقات به من نیاز داشتند.
بعد از مدتی مرا به بیمارستان توحید سنندج فرستادند. در بیمارستان توحید یا در بخش مجروحین کار می‌کردم یا در اتاقی که بعضی خانم‌های وابسته به گروهک‌های ضدانقلاب بر اثر خودکشی در زندان بستری بودند، مراقب بودم... مدتی بعد در بیمارستان مریوان مشغول خدمت شدم...

زمانی که در جبهه جنوب بودیم و حجم کار ممقانی زیاد شد، خیلی کم به خانه زنگ یا به خانه سَر می‌زد. هروقت از این کار او ناراحت می‌شدم و به ایشان می‌گفتم؛ شما یا مرا دوست ندارید یا اصلاً علاقه به خانواده ندارید! چطور بقیه همرزمانت به خانه زنگ می‌زنند؟
در جواب حرف‌های من می‌گفت: من چطور حق یک بسیجی که از مشهد به جبهه خوزستان آمده و از خانواده‌اش این‌قدر دور است ضایع کنم! وقتی با تنها خط ارتباطی خط را اشغال می‌کنم چقدر این رزمنده باید در صف نوبت تماس بایستد تا با خانواده‌اش در ۲۰۰۰ کیلومتری آن سوی مملکت صحبت کند. من می‌دانم که همسرم در چند کیلومتری اهواز سالم کنار فرزندانش زندگی می‌کند. بعد هم می‌گفت مطمئن باشید اگر برای من اتفاقی بیافتد ظرف ۲۴ ساعت شما مطلع می‌شوید و اگر از من هیچ خبری نداشتید، بدانید که سالم هستم.
خانواده پدر مادرمان و فامیل هم خیال می‌کردند چون هر دوی ما در منطقه‌ی جنگی زندگی می‌کنیم، ایشان هر شب در منزل هستند و مشکل دوری از هم را نداریم. باور نمی‌کردند که دو یا سه هفته‌ای یک بار، به خانه سَر می‌زنند...
سال ۱۳۶۲ زمانی که در اندیمشک بودیم، همسرم یک پاکت نامه دربسته را به من دادند و گفتند: این را پیش خودت نگه دار، هروقت شهید شدم این پاکت را باز کنید. من هم آن را در کمد گذاشتم. از خدا می‌خواستم هیچ‌وقت آن نامه را باز نکنم. برعکس خیلی‌ها که حس کنجکاوی‌شان گُل می‌کند و دوست دارند ببینند در نامه چه نوشته، من گفتم نه اصلاً دوست ندارم مطالب آن را بخوانم. ۲۴ اسفند ۱۳۶۳ آقای مَمَقانی به من زنگ زد و گفت: برو منزل عباس کریمی (فرمانده لشکر ۲۷) به طریقی، کم‌کم شهادت شوهرش را بهش خبر بده...
وقتی این مسائل را می‌دیدم، یک روز به خانم عسگری که هم اتاقی من بود، گفتم: زهرا خانم! اگر آقای مَمَقانی شهید شد به من نگویید مجروح شده، صریح بگویید شهید شده. گفت: مهری! این حرف‌ها چیه می‌زنید! خدا نکند همسرت شهید بشه. گفتم: بالاخره این‌ها کارشان در میدان جنگه، ما هم آماده هر

حادثه‌ای باید باشیم. به‌طوری که هروقت عملیات می‌شد ما درذهن و خیال خودمان، این‌ها را غسل و کفن می‌کردیم و در بهشت‌زهرا(س) دفن می‌کردیم، برای مراسم برنامه‌ریزی می‌کردیم! هرعملیاتی می‌شد من خیلی می‌ترسیدم و هرلحظه منتظرشنیدن چنین خبری بودم! ولی الحمدالله چنین خبری به من نرسید.
اوایل تابستان ۱۳۶۵ زمانی که ارتش عراق برای دومین بار به شهرمهران حمله کرد و آن شهرخالی از سکنه را اشغال کرد، بچه‌های لشکر۲۷ محمد رسول‌الله(ص) از جبهه جنوب راهی آن منطقه شدند تا طی عملیاتی (کربلای یک) آن شهر را از اشغال دشمن آزاد کنند. عملیات کربلای یک که همسرمن نیز درآن عملیات حضور داشت، ما خانم‌ها دورهم برای پیروزی رزمندگان و سلامتی همسرانمان زیارت عاشورا می‌خواندیم، اکثر اوقات خانم دستواره دعا را می‌خواندند.
آن شب‌ها برعکس عملیات قبلی من خیلی آرام و مطمئن بودم که برای همسرم اتفاقی نمی‌افتد.
صبح روز بعد فرزندانم زهرا و هانیه را برای صرف صبحانه بلند کردم. دَرِ خانه به صدا درآمد. سمیه خانم دختر بزرگِ آقای عسگری رفتند دَر را باز کردند، گفتند: مهری خانم! دایی هانیه است (برادرخودم)! همان جا بدون هیچ معطلی به زهرا خانم گفتم: فکرکنم مَمَقانی شهید شده! آمده دنبال من.
گفت: این چه حرفیه! هنوزنرفته دَم دَر، دارید نفوس بد می‌زنید!
گفتم: نه، این روشِ خبردادن خانواده‌هاست…
چادرم را سَرکردم آمدم دَم در، دیدم برادرم و شوهرخواهرم هستند!
گفتم: چه شده؟ مَمَقانی شهید شده، آمدید مرا ببرید تهران؟
این‌ها متعجب ماندند و گفتند: چه کسی گفته شهید شده، او مجروح شده…
سکوت کردم و دیگر چیزی نگفتم.
آمدند داخل اتاق، یکی ازآن‌ها هانیه رابغل کرد ویکی هم زهرا را، پشت خودشان را به من کردند وهِق هِق گریه کردند!
گفتم: من که می‌دانم کار تمام است، ولی شما را به خدا راستش را به من بگویید! شهید شده یا نه؟
وقتی احساس مرامتوجه شدند، با کمی مکث، گفتند: شهید شده…
چیزی نگذشت که بقیه خانم‌های خوابگاه خبردار شدند و آمدند، همه شروع کردند به دلداری دادن! یاد پاکت نامه یا همان وصیت‌نامه همسرم افتادم! به خانم چَترچی گفتم: عطیه! من یک وصیت‌نامه از شهید مَمَقانی دارم برایم بخوان، خودم نمی‌توانم بخوانم… عطیه وصیت‌نامه را برایم خواند. ممقانی مرا به صبرزینب-گونه سفارش کرده بود…
واقعاً خدا به ما صبرعنایت کرد. این را قسمت خودم می‌دانم، ناراحت هم نیستیم. خوش به سعادت آن‌هایی که برنده رفتند.
بعد از آن، کارکنان بیمارستان یک مراسم برای شهید برگزار کردند… یادم هست دختر کوچکم هانیه که از صحبت‌های رد و بدل شده متوجه شهادت پدرش شده بود، از سمیه می‌پرسید: سمیه! اینکه می‌گویند پدرم شهید شده، یعنی چه؟! وقتی سمیه نمی‌توانست جواب بچه را بدهد، به هانیه گفت: بیا بریم با هم بازی کنیم…
وسایلم را جمع کردم و سوار ماشین شدیم تا به همراه برادرم به سمت تهران حرکت کنیم. خانم دستواره آمد کنار شیشه ماشین و برای دلداری من گفت: مهری! خدا سعادت بزرگی نصیب شما کرده… در دل خودم گفتم، اگراین سعادت قسمت شما هم می‌شد، همین حرف را می‌زدید!…
چند روزی نگذشت که رضا دستواره هم شهید شد! وقتی رفتیم منزل شهید دستواره، به خانم گفتم: یادت هست زمانی که ممقانی شهید شد، چه حرفی به من زدید؟! گفت: مهری! حالا فهمیدم آن روز چی کشیدی! وقتی این جملات را به شما گفتم، قصدم دلداری شما بود…
رفتیم بیمارستان نجمیه تهران تا با شهید ممقانی ملاقات داشته باشیم، پشت سرِ شهید براثر اصابت ترکش خمپاره له شده بود… آن طور که همرزمانش می‌گفتند ممقانی صبح روزعملیات سوار برموتورسیکلت وارد خط مقدم می‌شود تا شرایط را برای انتقال مجروحین آماده کند که براثر انفجار خمپاره و ترکش به سرش با موتور به گوشه‌ای پَرت می‌شود، درآن وضعیت حتی گردنش شکسته می‌شود. برای مدتی شهید ممقانی پایین تپه افتاده بوده. راننده آمبولانسی متوجه می‌شود که شهید مَمَقانی آنجا افتاده. آقای عسکری دستور می‌دهند جنازه‌ی شهید را از آن پایین می‌آورند…

اولین مسافر

نگاهی به زندگی آیت‌الله قاضی طباطبایی نخستین شهید محراب

آزاده سادات
سید حسینی

شامگاه روز دهم آبان سال ۱۳۵۸ مصادف با عید سعید قربان سال ۱۳۹۹ هجری قمری، مجاهدی دیگر از ذریه امیرالمؤمنین (ع) در راه حفظ دین قدم به مسلخ عشق گذاشت و جان گرانمایه خود را که سال‌ها در مجاهدت و تلاش در راه خدمت به مردم گذرانده بود، تقدیم پیشگاه حضرت حق کرد. مجاهد عظیم‌الشأن آیت‌الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی در این روز بعد از اقامه نماز مغرب و عشا و در حال بازگشت از مسجد به منزل، مورد هجوم یکی از اعضای گروهک فریب خورده، کژاندیش و تروریستی «فرقان» قرار گرفت و به آرزوی دیرینه خود رسید. بدین ترتیب فصل جدیدی از شهادت در مکتب امام خمینی (ره) با عنوان ترور و شهادت در محراب رقم خورد و امام جمعه تبریز نخستین شهید محراب لقب گرفت تا به همراه سه امام جمعه مجتهد و مجاهد دیگر به مدعیان دینداری و انقلابی‌گری نشان دهند که سنگر جهاد چه در میدان مبارزه و جنگ باشد و چه در محراب عبادت و نماز، همواره آماده جانفشانی در مسیر اعتلا و عظمت ایران و اسلام خواهد بود.

درسی از عاشورا

شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی در رابطه با نماز ظهر حضرت سیدالشهدا (علیه‌السلام) مطالبی را بیان داشته‌اند که اهمیت نماز اول وقت را می‌رساند. نماز را به یاد آوردی، خدا تو را از نمازگزاران قرار بدهد. نفرموده خدا تو را از شهدا قرار بدهد. پس مقام نمازگزاران واقعی، مقامی است که آن حضرت دعا می‌کند که آن شخص را که از شهدای کربلاست، خداوند از نمازگزاران قرار دهد و از فرمایش امام (علیه‌السلام) عظمت و اهمیت نماز واضح و نمایان است.

زندگی و تحصیلات

سید محمد علی قاضی طباطبایی اولین نماینده امام خمینی (ره) در آذربایجان شرقی و امام جمعه تبریز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در سال ۱۲۹۳ شمسی (۱۳۳۳ قمری) در تبریز متولد شد. پدرش حاج میرزا باقر و عمویش میرزا اسدالله از علمای بنام تبریز بودند و ایشان تحصیلات مقدماتی علوم دینی را در مدرسه طالبیه تبریز نزد آن دو فرا گرفت. در سن ۲۴ سالگی در بحبوحه مبارزات در تبریز به همراه پدرش به تهران تبعید شد و پس از چند ماه سکونت در تهران و ری، به تبریز بازگشت. دو سال بعد برای تحصیل در حوزه علمیه قم به این شهر مهاجرت کرد و به مدت ده سال از محضر بزرگانی همچون آیات عظام سید محمد خوانساری، سید محمد حجت کوه‌کمره‌ای، سید صدرالدین صدر، سید حسین بروجردی، عبدالنبی عراقی، سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی و سید محمدرضا گلپایگانی کسب فیض کرد. ایشان از محضر امام خمینی (ره) نیز بهره برد و از شاگردان و علاقمندان ایشان به شمار می‌رفت. وی سپس از قم به نجف عزیمت کرد و نزد علمای برجسته نجف از جمله حضرات آیات سید محسن حکیم، عبدالحسین رشتی، سید ابوالقاسم خویی، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، میرزا باقر زنجانی و سید حسن بجنوردی به کسب علوم دینی پرداخت. در سن ۴۲ سالگی با کوله‌باری از علم و دانش و معرفت، حوزه نجف را ترک کرد و به زادگاه خود رهسپار شد تا به وظایف خود در جهت اشاعه فرهنگ غنی و پویای اسلام بپردازد.

شخصیت و آثار علمی

آیت‌الله قاضی طباطبایی به دلیل تسلطی که به زبان عربی داشت مقالاتی به زبان عربی برای مجلات کشورهای عربی نیز می‌نگاشت. مقالات زیادی از ایشان در مجلات مصر و لبنان چاپ شده است. مطالعات تبلیغاتی ایشان به تصریح دوستان و آشنایان کم‌نظیر و اطلاعات ادبی ایشان بسیار وسیع بود. آثار قلمی با ارزشی از ایشان به یادگار مانده است از جمله مقدمه و تصحیح تفسیر «جوامع الجامع» تألیف علامه طبرسی، ذکر حدیقه الصالحین در کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» تألیف شیخ آقا بزرگ تهرانی، پاورقی بر «فردوس الاعلی» نوشته علامه کاشف الغطاء، تعلیقات بر کتاب «انوار نعمانیه»، اضافات و تعلیقات بر کتاب «انیس الموحدین» ملا محسن نراقی.

همچنین تقریرات دروس اساتید نجف و قم، کتاب صدقات امیرالمومنین و صدیقه طاهره، تاریخ قضا در اسلام، خاندان عبدالوهاب، حضرت امام حسین (ع) و تحقیق درباره اول اربعین سید الشهداء (ع) از جمله دیگر آثار او است.

حضرات آیات شیخ آقا بزرگ تهرانی، شیخ مرتضی تهرانی، میرزا باقرآقا قاضی طباطبایی، علویه هاشمیه، عبدالنبی عراقی (اراکی)، سید محمد حجت کوه‌کمره‌ای، سید صدرالدین صدر، میرزا محمد طهرانی عسکری، علامه کاشف الغطاء، سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی، محسن طباطبایی حکیم، محمد جواد طباطبایی حکیم، محمد هادی میلانی، امام خمینی، میرزا محمد حسن تبریزی، ابوالقاسم خویی، سید محمد رضا طباطبایی، مرعشی نجفی، سید محمود شاهروی و علامه محمد حسین طباطبایی همگی درزمینه نقل روایت به آیت‌الله قاضی اجازه روایت داده بودند.

در عظمت شخصیت علمی آیت‌الله قاضی همین مقدار کافی است که پس از بازگشت او از نجف به تبریز، استاد بزرگوار آیت‌الله علامه کاشف الغطاء در یکی از نامه‌های خود، خطاب به ایشان می‌نویسد: «ای سید بزرگوار وای دانشمند والا مقام ... ما از حالا می‌بینیم که مردم آذربایجان عموماً و اهالی تبریز خصوصاً از راهنمایی‌ها و ارشادات شما بهره‌مند می‌شوند و چه زود است تأثیر خدمات ارزنده شما در نصرت حق و از بین بردن باطل محسوس و ملموس باشد و در یاری و کمک از حق چه کسی بهتر و مقدم‌تر از شما است.»

حیات سیاسی و مبارزات

آیت الله قاضی طباطبایی همچنان‌که در تلاش‌های علمی کوشا بود به مسائل سیاسی و اجتماعی کشور نیز توجه می‌کرد و در مبارزات سیاسی شرکت فعالانه داشت. ایشان دارای روحیه انقلابی و اراده‌ای خلل ناپذیر بود و در پرونده قطوری که ساواک در مورد ایشان تهیه کرده بود و اکنون در اسناد باقی مانده از دوران پهلوی موجود است، این نکته مشهود است. شرکت علنی و بارز آن عالم متقی در مبارزات سیاسی از سال‌های ۴۱ و ۴۲ همزمان با آغاز نهضت اسلامی شروع شد. طرح لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که بر اساس آن شرط کتاب آسمانی برای انتخاب‌کنندگان و نامزدهای انتخابات به جای قرآن جایگزین شده بود، مخالفت حوزه علمیه قم، مراجع تقلید خصوصاً امام خمینی (ره) را برانگیخت. بر همین اساس علمای تبریز، اعلامیه‌هایی را صادر کردند که آیت‌الله قاضی از جمله امضاکنندگان آن اعلامیه‌ها بود. از دیگر وقایعی که ایشان از آن در جهت پیشبرد اهداف انقلاب بهره برد، واقعه مدرسه طالبیه تبریز بود. هنگامی که اعلامیه امام (ره) در مدرسه طالبیه روی دیوار نصب شد مأموران شهربانی خواستند آن را پاره کنند، ولی با مقاومت طلاب مدرسه مواجه شدند و این درگیری به بازار کشیده شد و با شورش مردمی که از مسجد مقبره بیرون آمده بودند، محاصره نیروهای شهربانی شکسته شد. در اثر این حادثه آیت‌الله قاضی اعلامیه‌ای صادر کرده و فردای آن روز آن اعلامیه را با خط سرخ در تمام شهر منتشر کردند.

ایشان یکی از رهبران و پایه‌های نهضت در آذربایجان به شمار می‌رفت که در جریان همین مبارزات دستگیر و در زندان قزل قلعه تهران زندانی شد. آیت‌الله قاضی بار دیگر به اتهام اینکه در خلال بحث پیرامون حکومت اسلامی و جنایات اسرائیل در یک سخنرانی علنی نام امام (ره) را به عظمت و عزت بر زبان آورد به مدت شش ماه به شهر بافق در استان کرمان تبعید شد. پس از آن به بهانه دیگری شش ماه دیگر به زنجان تبعید شد.

در تبریز در سال ۱۳۵۲ برای تقویت حرکت‌های ضد رژیم اعم از چاپ و نشر اعلامیه، کمک به خانواده‌های زندانیان سیاسی، مساعدت به فعالانی که مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده بودند و امثال آن، صندوقی به نام مجاهدین اسلامی زیر نظر ایشان تأسیس شد تا از این طریق به بارور شدن نهضت کمکی کرده باشد. ایشان در

تبریزتنها نماینده تام‌الاختیار امام خمینی(ره) بوده و نقش ایشان در شکل دادن به مبارزات مردم تبریز نیز شایان توجه است.

مسجد شعبان محور مبارزه در آذربایجان شرقی و مرکز مبارزات تبریز بود که شهید قاضی طباطبایی امامت آنجا را به عهده داشت. شهید قاضی در مبارزه از همه جلوتر و فوق‌العاده محبوب و مورد احترام بود و به همین دلیل دسایس دشمنان و منحرفان از اسلام علیه ایشان کارگر نمی‌شد. نفوذ ایشان به حدی بود که اگر روزی را در آذربایجان تعطیل اعلام می‌کرد بدون شک آن روز همه جا به حال تعطیل درمی‌آمد.

ارتباط با دانشجویان در راستای مبارزه با رژیم یکی دیگر از فعالیت‌های دائمی ایشان بود. آیت‌الله قاضی جزو اولین کسانی بود که در آذربایجان اعلامیه خلع شاه از سلطنت را امضا کرد. ساواک با صرف بودجه‌های ویژه، جریانات مخالف ایشان در تبریز را تقویت می‌کرد تا اثرات فعالیت‌های ایشان را در زمینه‌سازی برای انقلاب خنثی کند. در ماه‌های قبل از پیروزی انقلاب، رهبری جریانات حاد سیاسی، برپایی تظاهرات و تشکیل مجالس، همه برعهده ایشان بود و ایشان اولین امضاکننده اعلامیه ۲۹ بهمن ۵۶ در چهلم شهدای قم بود و اعتراض مردم تبریز به کشتار قم را به دنبال داشت که خود را در حرکتی به نام قیام ۲۹ بهمن تبریز نشان داد. وی همیشه مانند سد مستحکمی در مقابل خطوط انحرافی در جریانات ضد انقلابی می‌ایستاد و از اوان پیروزی انقلاب علیه جریانات منحرف و وابسته، نظیر حزب خلق مسلمان افشاگری می‌کرد و منحرفان با وجود او، قدرت و جرأت ابراز وجود نمی‌یافتند. در تبیین جایگاه بی‌بدیل ایشان در آذربایجان همین بس که وی در میان مردم انقلابی به «خمینی آذربایجان» معروف بود.

بعد از انقلاب در سنگر محراب

خدمات آیت‌الله قاضی بعد از پیروزی انقلاب نیز شایان توجه است. او بعد از پیروزی انقلاب بلافاصله از طرف امام (ره) به سمت امام جمعه تبریز منصوب شد و اولین نماز جمعه را در این شهر بزرگ برپا کرد. وی همچنین کمیته‌های انقلاب اسلامی آذربایجان شرقی و غربی را تشکیل داد و نقش زیادی در راه‌اندازی استانداری‌ها، فرمانداری‌ها و ادارات استان ایفا کرد. وی سعی کرد در راستای ایجاد امنیت و ثبات در تبریز عمل کند؛ به عنوان مثال در اواخر خرداد ۵۸ تعدادی از همافران دست به تحصن زدند و خواسته‌هایی را مطرح کرده بودند که با تلاش‌های ایشان، دست از تحصن برداشتند. همچنین با تأسیس حزب جمهوری اسلامی، او با صدور اعلامیه‌هایی مردم را تشویق به عضویت در آن می‌کرد. ایشان زحمات زیادی نیز برای رسیدگی به محرومان و مستضعفان متحمل شد و عمر پربار خود را صرف خدمت به مردم کشور کرد.

پس از شهادت این عالم پرهیزگار، امام خمینی (ره) در پیامی شهادت ایشان را به عموم مسلمانان متعهد و علمای اعلام و مردم غیور و مجاهد آذربایجان تسلیت گفت. روز بعد از شهادت ایشان نیز مردم مصیبت‌زده اشک‌ریزان و با قلب‌های پر از غم و اندوه، پیکر پاک آن شهید سعید را تشییع کردند و در آرامگاه خانوادگی ایشان واقع در مسجد مقبره بازار تبریز به خاک سپردند.

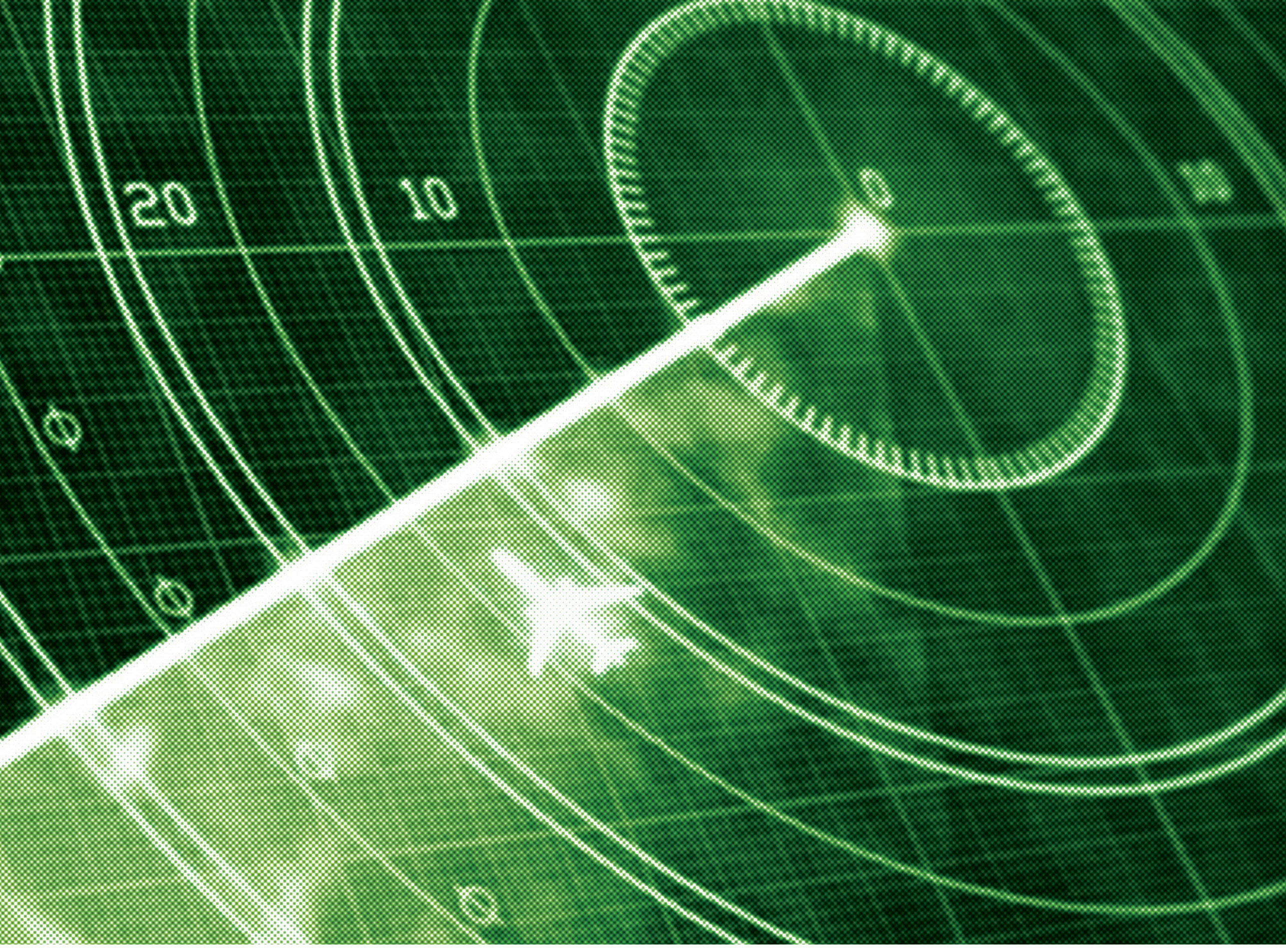

حمله ناکام به خانه موشک‌ها

روایتی متفاوت از حمله ۳۶ فروندی نیروی هوایی ارتش بعث عراق به اولین پادگان موشکی سپاه

کبری سنگوری‌زاده

در روز ۲۰ آبان سال ۱۳۶۵ و دقیقاً ۲۵ سال پیش از آنکه سردار حسن طهرانی‌مقدم پدر موشکی ایران در حادثه انفجاری در حوالی بیدگنه ملارد به شهادت برسد، اتفاق مهمی در رابطه با یگان موشکی سپاه رُخ داد و آن بمباران اولین پادگان موشکی سپاه توسط جنگنده‌های رژیم بعث عراق بود. عراقی‌ها با این حمله به دنبال انهدام توان نوپای موشکی سپاه بودند. در پی این حمله اولین شهدای موشکی سپاه تقدیم انقلاب اسلامی شدند.

یگان موشکی سپاه چگونه شکل گرفت؟

عراق از ابتدای جنگ تحمیلی، حملات موشکی علیه شهرهای مرزهای ایران انجام داد. وقتی این حملات به دیگر شهرهای ایران کشیده شد، مسئولان کشور تصمیم گرفتند برخی از مناطق غیرمسکونی شهرهای مرزی عراق را با هشدارهای قبلی و با گلوله های توپ هدف قرار بدهند، اما حملات توپخانه‌ای سپاه بازدارنده نبود و شلیک های موشکی عراق ادامه یافت. در نتیجه شورای عالی دفاع تصمیم به تهیه موشک از کشورهای مختلف گرفت. در این رابطه وزیر سپاه به همراه جمعی از فرماندهان و مسئولان عازم کشورهای لیبی و سوریه شدند تا موشک دریافت کنند. حافظ اسد رئیس جمهور کشور سوریه پذیرفت به نیروهای ایرانی آموزش بدهد. لیبی نیز قبول کرد تا به ایران موشک بدهد.

حسن طهرانی مقدم فرمانده وقت یگان توپخانه سپاه همراه با ۱۳ نفر از همکارانش برای گذراندن دوره‌های آموزشی عازم سوریه شد. سوری ها به ایرانی ها گفتند که "دوره آموزشی شما ۶ ماه به طول می انجامد." طهرانی مقدم از سوری ها خواست تا دوره آموزشی فشرده تر شود و آن ها شبانه روز به فراگیری آموزش هایی همچون فنی، نقل و انتقالات و وصل کلاهک جنگی، فرماندهی سکو، مونتاژ و بارگیری موشک، تزریق، تست جنرال و جداگانه، نقشه‌برداری، پرتاب و هواشناسی برای شلیک موشک های «اسکادB» و «فراگ» مشغول باشند. در نهایت دوره آموزشی به ۳ ماه کاهش یافت و طهرانی مقدم و همراهانش در دی ماه ۶۳ به ایران بازگشتند.

همزمان با اعزام نیروهای ایرانی به سوریه برای گذراندن دوره‌های آموزشی و دریافت موشک از کشور لیبی، یگان موشکی سپاه تاسیس شد و «حدید» نام گرفت. در غیاب حسن طهرانی مقدم، فرماندهی آن یگان برعهده امیرعلی حاجی‌زاده فرمانده کنونی نیروی هوافضای سپاه بود که با بازگشت آن تیم از سوریه و پیوستن آن ۱۴ نفر به نیروهایی که در ایران بودند، طهرانی مقدم فرمانده یگان موشکی سپاه شد.

تیم اعزامی به سوریه

اولین پادگان موشکی سپاه

حاجی‌زاده در سال ۶۳ پادگانی را در حوالی کرمانشاه و در نزدیکی جاده کامیاران برای نگهداری موشک‌ها و تجهیزات و استقرار نیروها در اختیار گرفت. این پادگان البته شامل دو قسمت بود که تنها یک قسمت آن در اختیار یگان موشکی سپاه بود و قسمت دوم آن که بیشتر مورد توجه و دید مردم محلی قرار داشت، آموزشی بود و زیر نظر بخش دیگری از نیروهای مسلح مدیریت می‌شد. اولین پادگان موشکی سپاه پادگان «شهید منتظری» نام گرفت.

اولین موشک‌هایی هم که ایران در دوران دفاع مقدس به سوی عراق شلیک کرد، نیروها و تجهیزات آن از این پادگان به مواضع شلیک همچون موضع شلیک حضرت زینب (س) منتقل شد. ماجرای شلیک اولین موشک بدین گونه است که ساعت ۸ شب ۱۹ اسفند سال ۶۳ یعنی همزمان با آغاز عملیات بزرگ بدر، کاروان موشکی از پادگان شهید منتظری به سمت موضع حضرت زینب (س) حرکت کرد. لیبیایی‌ها مشغول آماده‌سازی مقدمات پرتاب موشک شدند، اما بخار آب در لوله‌ای که باید گاز هیدروژن را به بالن

هواسنجی می‌رساند، یخ زده بود و هرکاری کردند که گرم شود، فایده‌ای نداشت. روغن هیدرولیک گهواره سکوی پرتاب موشک هم یخ زده بود و هرکاری کردند، نتوانستند موشک را عمود کنند، درنتیجه عملیات انجام نشد و نیروها به پادگان منتظری برگشتند. مقرر شد فرداشب دوباره عملیات را انجام بدهند و پیش از انجام عملیات، به‌طور طبیعی لوله‌ها را گرم نگه دارند و مانع از یخ‌زدگی شوند. ساعت ۹ و نیم شب برای دومین بار کاروان موشکی از پادگان منتظری به راه افتاد. لیبیایی‌ها دور موشک را گرفته بودند و به هیچ کس اجازه نزدیک شدن به آن را نمی‌دادند. حدود ساعت دو و نیم شب (۲۱ اسفند) کار گُردان پرتاب تمام شد. دکمه فایر بین ژنرال سلیمان، حسن طهرانی‌مقدم و سیدعلی حسینی‌تاش دست به دست شد که درنهایت حسینی‌تاش دکمه فایر را فشار داد و اولین موشک بالستیک از ایران پرتاب شد و موشک به پالایشگاه کرکوک اصابت کرد، اما عراقی‌ها آن را خرابکاری اعلام کردند.

ماجرای لو رفتن پادگان موشکی سپاه

در سال ۶۵ مسئولان حفاظت اطلاعات و فرماندهان متوجه لو رفتن پادگان شدند. مسئولان حفاظت اطلاعات به نیروها گفته بودند که «هرجایی اعم از تاکسی و اتوبوس و غیره که رفتید. اگر یک نفر برگشت و گفت: ماشاالله برادرهای سپاه یا موشکی افتخار آفریدند و...؛ یعنی دیدید خودش سر صحبت را باز کرد و دارد از موفقیت نیروها می‌گوید، یا زمان احتمالی حمله و یا جای عملیات؛ چه عملیات‌های زمینی و چه موشکی حرف می‌زند، بدانید که احتمال دارد آن فرد از عوامل اطلاعاتی و جاسوسی دشمن باشد.» درمیانه سال ۶۵ یک روز مسئول حفاظت اطلاعات استان کرمانشاه با مسئول حفاظت اطلاعات یگان موشکی تماس می‌گیرد و می‌گوید یکی از نیروهای بسیجی، اطلاعاتی دارد که مربوط به شماست و باید به سرعت رسیدگی شود. آن فرد بسیجی به مسئول حفاظت اطلاعات می‌گوید: «امروز یک راننده تاکسی به من گفت که ماشاءالله

سپاه آن قدر قوی است که تا عراق می خواهد غلط اضافی بکند، یک موشک از لای همین کوه ها می فرستد و ساکتش می کند.»
نیروی بسیجی شماره ماشین آن فرد را گرفته بود.
نیروهای سپاه با پیگیری ها توانستند آن ماشین و راننده اش را پیدا کنند. راننده آن سرگرد جاسم اهل کردستان عراق بود و به دلیل اینکه با فرهنگ کردها آشنا بود، همراه چند نفر دیگر برای جاسوسی به کرمانشاه آمده بود. با بازجویی هایی که به عمل آمد، مشخص شد آن ها سومین گروهی بودند که با هدف شناسایی پایگاه های موشکی در کرمانشاه به ایران اعزام شده اند. دو گروه قبلی موفق نشده بودند، اما گروه آن ها توانسته بود ۱۵ - ۲۰ کیلومتری جاده کرمانشاه به سنندج را به عنوان محتمل ترین نقطه موشکی ایران به منابع امنیتی عراق اطلاع بدهد.
با تکمیل بازجویی ها، موضوع بدون فوت وقت به اطلاع حسن طهرانی مقدم رسانده شد. طهرانی مقدم نیز بلافاصله دستور تخلیه پادگان را داد. تمام موشک ها در تونل پادگان شهید منتظری بودند. همه متخصصان موشکی ایرانی که تعدادشان زیاد هم نبود، همان جا بودند. اگر موشک ها و متخصص ها یک جا از بین می رفتند، صدمه جبران ناپذیری به ایران وارد می شد. در عرض یکی دو روز تمام نیروها و تمام تجهیزات با رعایت مسائل امنیتی به پادگان امام علی (ع) خرم آباد منتقل شدند.

حمله عراقی ها به خانه موشکی سپاه

جعفری یکی از آن افراد کادری که در پادگان شهید منتظری مانده بود، می گوید: «روز هجدهم یا نوزدهم آبان ماه ۶۵، حاج هاشم مطلع شد که پادگان لو رفته و احتمال بمباران آن وجود دارد. سریع همه پادگان را تخلیه کردند و تنها جمع محدودی از اعضای کادر و سرباز آنجا ماندیم تا بقیه کارها را ردیف کنیم.
روز ۲۰ آبان ۶۵ دقیقاً اذان ظهر بود که در حین پخش اذان، صدای آژیر قرمز در پادگان بلند شد. چند ثانیه نگذشته بود که دیدیم از روبروی پادگان یعنی منطقه سرابله، ۳۶ فروند هواپیما در قالب ۶ اسکادران به سمت پایگاه آمدند. در وهله اول، همه این هواپیماها یک دور روی پادگان زدند و سپس از طرف تنگه کنش که اگر اشتباه نکنم در ضلع شرقی پادگان بود، در ارتفاع پایین شروع به بمباران و شلیک موشک و راکت کردند.»
هواپیماها محدوده حسینیه و انبار تسلیحات و مهمات پادگان را هدف گرفتند و هرچه بمب و راکت داشتند روی پادگان و تعدادی هم روی روستای پشت پادگان ریختند. در این حمله ۱۸ نفر از نیروهای موشکی که یک نفر کادر (شهید بخشنده) و ۱۷ نفر سرباز بودند به شهادت رسیدند. تعدادی هم به شدت مجروح شدند.
یکی از بازماندگان آن حادثه می گوید: «من یادم هست که در کنار حوض جلوی حسینیه زمین گیر شده بودم. وقتی به اطراف نگاه کردم دیدم یکی از سربازها در حالی که شکمش پاره شده بود دستش را جلوی شکمش گرفته و در پادگان می دوید. یکی دیگر از نیروها که شهید هادی بود، یک ترکش ۳۰ سانتی در سرش فرو رفته بود که تنها دو ساعت زنده ماند. بقیه هم دست و پایشان قطع شده بود.»
بمباران اول حدود نیم ساعت به طول انجامید و نیروهای حاضر در آن پادگان هرکدام به طرفی پراکنده شده بودند. او ادامه می دهد: «ما به همراه بعضی از دوستان از جمله پوربرزگر، خسرویان و شهید سلگی که همراه با حاج حسن در انفجار ملارد به شهادت رسید. اولین جنازه ای که پیدا کردیم پیکر شهید بخشنده بود که بر اثر موج انفجار از ساختمان اداری جلوی نمازخانه به بیرون پرت شده بود. پای چپ و دست راستش خُرد و صورتش له شده بود اما پیکر سالم بود. وقتی جلوی نمازخانه رسیدیم، صحنه بسیار دلخراشی دیدیم، حدود ۹ نفر از سربازها در حالی که در گوشه حسینیه جمع شده بودند بر اثر انفجار به صورت دلخراشی به شهادت رسیده بودند. ۳ نفر هم در آسایشگاه در حالی که خواب

زنگ موشک

پس از گذشت مدتی از جنگ صدام و متحدانش متوجه شدند غلبه بر نیروی ایمان و اراده جوانان مؤمن و مسلمان ایران به آن آسانی ها که فکر می کردند نیست. به همین دلیل شیوه را تغییر و «جنگ شهرها» را آغاز کردند. سلاح اصلی این جنگ جدید بمب و مهم تر از آن موشک هایی بود که طول آن ها به ۱۱ متر می رسید و قطعاً ایران چنین سلاحی در اختیار نداشت.

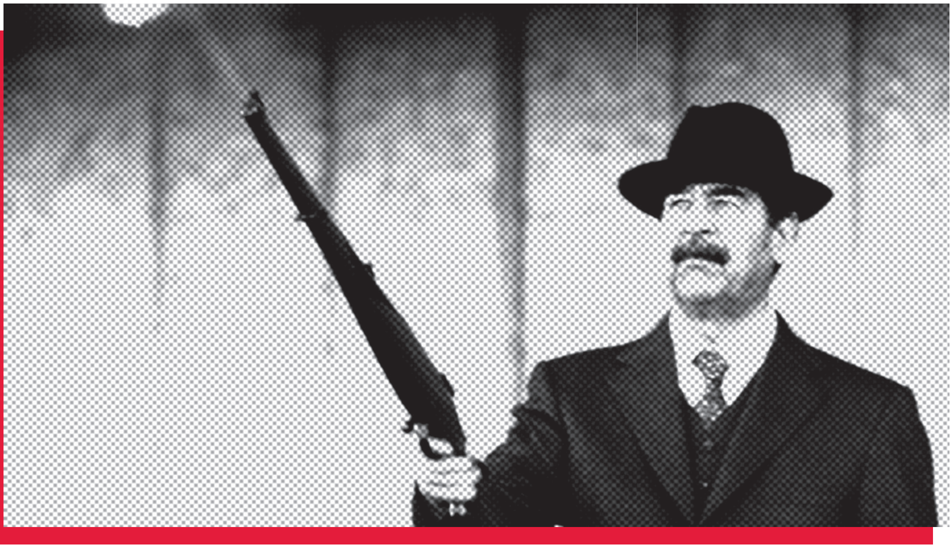

بودند درجا سوخته و تنها اسکلت آن‌ها باقی مانده بود.»
انتقال مجروحین و شهدا تا ساعت ۴ و نیم بعد از ظهر طول کشید اما در روستاهای پشت پادگان نیز تعداد بسیاری به شهادت رسیده بودند. از قسمت دیگر پادگان هم که آموزشی بود، ۱۸ نفر به شهادت رسیدند که یکی از آن‌ها شهید امیری مسئول آموزش پادگان و الباقی سرباز بودند. آنان در مرحله دوم بمباران به شهادت رسیدند. از روز ۲۰ آبان تا عصر فردای آن روز، ۴ بار پادگان بمباران شد. شهید امیری در مرحله اول بمباران برای کمک نیروهای موشکی به پادگان موشکی آمده بود که در مرحله دوم بمباران که ساعت ۵ بعد از ظهر روز بیستم بود، به شهادت رسید.

رویای صدامیان که محقق نشد

حمله به پادگان شهید منتظری همزمان با حملات هوایی عراق به مناطق مختلف ایران از جمله فاو، ایلام، خارک، کرمانشاه، اسلام‌آباد غرب و اصفهان انجام گرفت. در این حمله ۲۲ موشک و راکت به تاسیسات و انبارهای تسلیحات و آسایشگاه و زاغه مهمات و غیره شلیک شد که تاسیسات پادگان دچار خساراتی شد. همزمان با این حمله، پادگان شهید حفیظی، پادگان الله اکبر و قرارگاه نجف در نزدیکی کرمانشاه نیز در چند نوبت بمباران شد. اگرچه در این حمله، صدمات بسیاری به بخش‌هایی از پادگان وارد شد و تعداد بسیاری نیز به شهادت رسیدند، اما مجموعه تونل‌ها و سوله فنی مورد اصابت قرار نگرفت. تونل‌ها و سوله چون در دهانه کوه قرار داشتند از حملات مصون ماندند، اما سوله ترابری با موشک از بین رفت. تمامی راکت‌ها ضدبتن بودند که توانسته بودند کوه را به شدت خراش بدهند، اما به قسمت تونل راکتی نخورده بود. ممکن است عراقی‌ها تصور کرده باشند که موشک‌ها و تجهیزات در همین زاغه‌هایی که درشان به صورت ستونی در راستای هم باز می‌شدند، نگهداری می‌شوند. در حالی که آن‌ها محل نگهداری سلاح‌های سبک و گلوله‌های توپ و ضدهوایی‌ها بودند.
ارتش عراق در اطلاعیه‌های نظامی شماره ۲۴۳۶ و ۲۴۳۷ خود اعلام کرد هواپیماهایش علاوه بر انجام ۱۷۸ حمله هوایی علیه مواضع و استحکامات ایران در جبهه‌های نبرد، پالایشگاه اصفهان، تاسیسات نفتی چاه‌های امام حسن (ع) و نیز در دو نوبت پادگان‌های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در شهرهای اسلام‌آباد، باختران و گیلان غرب را مورد حمله هوایی قرار داده‌اند.
رسانه‌های عراقی نیز پس از این بمباران اعلام کردند که مجموعه موشکی ایران صد درصد منهدم شده است، اما با تلاش و مجاهدت حسن طهرانی مقدم و نیروهای موشکی سپاه یک هفته بعد از این اتفاق، از همان منطقه به سوی عراق موشک شلیک شد. با شلیک مجدد موشک به سوی عراق، خواب و رویای عراقی‌ها که تصور می‌کردند قدرت موشکی سپاه منهدم شده، آشفته شد. عراق تا پایان جنگ بارها تلاش کرد تا موشک‌های ایرانی را منهدم یا اینکه مانع از پاسخ‌های موشکی سپاه شود، اما موفق نشد. آرزویی که پس از پایان جنگ دیگر دشمنان نظام جمهوری اسلامی ایران نیز دنبال کردند و به هر طریقی وارد عمل شدند، اما در نهایت قدرت بازدارندگیِ موشکی سپاه روز به روز افزایش یافت و امروز سپاه به تیربار موشکی و توان شلیک موشک از داخل زمین دست پیدا کرده است.

با وزیر در اسارت

پنج پرسش از آزاده «سید محسن یحیوی» همرزم شهید محمد جواد تندگویان وزیر نفتِ دولت شهید رجایی و نگارنده کتاب «ده سال تنهایی»

محمدحسن جعفری

«سیدمحسن یحیوی» متولد سال ۱۳۲۱ و از مدیران سابق نفتی کشورمان است. او پیش از پیروزی انقلاب اسلامی وارد دانشکده نفت و سپس صنعت نفت کشورمان شد. او از همان دوران با مهندس محمدجواد تندگویان آشنا شد. آشنایی این دو نفر به روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی هم کشیده شد و زمانی که تندگویان وزیر نفت بود، او مدیر مناطق نفت خیز کشور شد. با آغاز جنگ تحمیلی، این دو نفر حضور مداوم در مناطق جنگی داشتند تا اینکه حدود چهل روز پس از آغاز جنگ هر دو به همراه مهندس بوشهری در دام دشمن بعثی گرفتار شدند و به اسارت درآمدند. تندگویان در زمان اسارت به شهادت رسید و یحیوی حدود ۱۰ سال بعد و پس از پایان جنگ تحمیلی از زندان های رژیم بعث عراق آزاد شد.

چگونه با شهید تندگویان آشنا شدید و چه ویژگی‌های اخلاقی موجب شد تا دوستی و رفاقت بین شما شکل بگیرد؟
چند سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی با شهید محمدجواد تندگویان آشنا شدم. ابتدا در یک دیدار با وی آشنا شدم و سپس در یک کار مشترک، آشنایی ما بیشتر شد. پس از آن، ایشان وارد دانشکده نفت آبادان شد و تلاش هایش در انجمن اسلامی دانشکده نفت بسیار زیاد شد که خبرهای فعالیتش به بنده نیز که دیگر در دانشکده نبودم، می‌رسید.

دانشکده نفت آبادان و انجمن اسلامی این دانشکده محل آشنایی ما بود. من در سال ۱۳۴۱ وارد دانشکده نفت شدم و او چند سال بعد وارد این دانشکده شد. آن وقتی که فعالیت‌های وی در دانشکده نفت به اوج رسیده بود، من دیگر آبادان نبودم و در تهران زندگی و کار می‌کردم. سال ۵۵ یا ۵۶ مهندس تندگویان برای کار در شرکت پارس توشیبا به رشت رفت. من نیز چند بار به آنجا رفتم و با او دیدار کردم. باتوجه به اینکه دوستان مشترک بسیاری داشتیم، ارتباط ما بسیار نزدیک‌تر و دیدارهای ما هم بیشتر شد.
تندگویان در آن سال‌هایی که کارمند دانشکده نفت بود، با گزارش ساواک دستگیر شد. اتهام او این بود که دانشجویان را به شرکت در مسائل سیاسی ترغیب می‌کرد. از این رو توسط ساواک دستگیر و به یک سال حبس محکوم شد که در همان سال فرزند نخستش (مهدی) به دنیا آمد.

او زمانی که از زندان آزاد شد، با دستور ساواک از استخدام در دستگاه‌های دولتی ممنوع شد. به هرکجا هم که برای اشتغال مراجعه می‌کرد، به دلیل سو پیشینه‌ای که داشت، دیگران از به کارگیری او خودداری می‌کردند. در نتیجه برای گذراندن زندگی مشغول به مسافرکشی شد.
همزمان مهندس بوشهری از دوستانمان مدیرعامل پارس توشیبای رشت شد. آن روزها مرتب بین تهران و رشت در رفت و آمد بودم. اعلامیه‌ها و بیانات امام خمینی (ره) را برای توزیع به رشت می‌بردم. شهید تندگویان نیز که با مساعدت مهندس بوشهری در آن شرکت مشغول به کار شده بود، در کار توزیع اعلامیه‌ها کمک بسیاری به بنده کرد و در این رابطه نقش مهم و موثری ایفا کرد. تندگویان شخصیت بسیار محبوبی بود و به همین دلیل زمانی که کارکنان و مدیران مسأله‌دار شرکت‌ها را اخراج می‌کردند، با اشتیاق از او خواسته بودند که مسئولیت مدیریت کارخانه پارس توشیبا را بپذیرد.
مهندس تندگویان یکی از افراد پرانرژی، مثبت و دارای قدرت و روحیه ی بالا بود که به عقیده من ایشان نماد يك فرد متعهد و به تمام معنا کاردان، مدیر باهوش و فراست بود و در کارهای خودش بسیار زیرکانه و با چالاکی عمل می‌کرد.
با پیروزی انقلاب اسلامی، اقدامات هایی که انجام می‌دادیم ما دو نفر را به هم نزديك‌تر کرد. وی با سوابقی که داشت، به عنوان مدیر مناطق نفت خیز انتخاب شد.

> سرانجام جسد مومیایی مهندس تندگویان را که زیر شکنجه وحشیانه دشمن به شهادت رسیده بود، پیدا کردیم. پیکر پاک ایشان در تاریخ ۲۹ آذر ۱۳۷۰ پس از ۱۱ سال دوری به ایران بازگشت و در بهشت زهرا(س) به خاک سپرده شد.

در روزهای نخست جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، کجا بودید و چه مسئولیت‌هایی بر عهده داشتید؟

بنده چند ماه پیش از آغاز جنگ تحمیلی عضو هیات مدیره مسکن انقلاب اسلامی بودم. یکی از اقدامات مهم ما در آن زمان بازسازی روستاها بود. خانه‌های زیادی در بسیاری از روستاها در مناطق غربی کشور توسط گروه‌های ضدانقلاب و عوامل ارتش بعثی تخریب شده بود. ماموریت بنده این بود که از روند بازسازی این خانه‌ها در روستاها بازدید داشته باشم.

تحرکات ارتش عراق در مرزها از چند ماه پیش از آغاز رسمی جنگ (۳۱ شهریور ۵۹) شروع شد. عراقی‌ها تانک‌های خود را از این سو به آن سو منتقل می‌کردند و مناطق مرزی را زیر گلوله‌های توپ می‌گرفتند. در نهایت در آخرین روز تابستان سال ۵۹، عراق حمله گسترده زمینی، هوایی و دریایی خود را به ایران آغاز کرد. فرودگاه‌های ایران توسط جنگنده‌های نیروی هوایی دشمن مورد حمله قرار گرفت. نیروهای دشمن وارد سرزمین‌های ما شدند و ظرف چند روز قسمت زیادی از خاک کشورمان را به اشغال خود درآوردند. خرمشهر به محاصره دشمن درآمد. دیگر شهرهای مرزی نیز یا در آستانه سقوط قرار گرفتند یا اینکه زیر آتش توپخانه دشمن قرار داشتند.

با آغاز جنگ تحمیلی یک روز برای دیدار با آیت‌الله خامنه‌ای به دانشگاه شهید چمران اهواز رفتم. ایشان را در لباس رزم در اتاق فرماندهی دیدم. آیت‌الله خامنه‌ای آن روزها نماینده تهران در مجلس شورای اسلامی و امام جمعه تهران بود. بیشتر روزهای هفته را در جنوب به سر می‌برد و برای اقامه نماز جمعه و ارائه گزارش خدمت امام خمینی (ره) به تهران می‌آمد.

برخی دیگر از مقامات کشوری نیز در جبهه‌های جنگ حضور پیدا می‌کردند. مهندس تندگویان وزیر وقت نفت نیز همراه با معاونین خود و نمایندگان مجلس برای بررسی وضعیت مناطق جنگی به استان خوزستان سفر می‌کرد.

به چه دلیلی همراه با شهید تندگویان عازم منطقه‌ای شدید که در نتیجه به اسارت نیروهای ارتش بعث عراق درآمدید؟

پس از اینکه شهید رجایی نخست‌وزیر شد و مهندس تندگویان به وزارت نفت رسید، بنده سرپرست مناطق نفت‌خیز شدم. از این رو بنا بر مسئولیتی که پیدا کرده بودم، در روزهای نخست جنگ تحمیلی در اهواز بودم و مرتب به آبادان و خرمشهر سفر می‌کردم. یک روز پیش از آن اتفاق به دلیل اینکه مهندس تندگویان به خوزستان آمده بود، از آبادان به اهواز آمدم تا با او همراه باشم.

آبادان آن روزها زیر آتش شدید آتش توپ‌های دشمن بود؛ به‌گونه‌ای که انفجارها برای لحظه‌ای نیز قطع نمی‌شد. آن شب برای بررسی اوضاع جلسه‌ای تشکیل شد. در آن جلسه قرار شد که فردا از آبادان بازدیدی به عمل آوریم.

صبح روز نهم آبان، سوار بر یک بلیزر که ماشین مدیریت مناطق نفت‌خیز بود، از اهواز خارج شدیم. مطابق مرسوم چون میزبان بودیم و منطقه هم خطرناک بود، پیشاپیش کاروان حرکت کردیم. پشت سر، دکتر منافی وزیر بهداشت، معاون‌های وی، برخی نمایندگان مجلس و چند خودرو حامل آذوقه و وسایل مورد نیاز نیروهای مستقر در آبادان بود. تا جایی که به خاطر دارم، شهید تندگویان و یکی از محافظان جلو نشسته بود و من و مهندس بوشهری ردیف وسط و یکی دیگر از محافظان هم قسمت عقب خودرو جای گرفته بودند.

چون احتمال می‌دادیم مباحث شب گذشته به گوش افراد نفوذی و عامل دشمن رسیده باشد، احتیاط کردیم و برنامه و مسیر حرکت را تغییر دادیم و به جای اینکه از طریق ماهشهر و توسط هاورکرافت از راه دریا به آبادان برویم، از جاده اهواز-آبادان به راه افتادیم که در نتیجه به اسارت دشمن درآمدیم.

چگونه به اسارت دشمن درآمدید؟

حدود ساعت ۱۱ آن روز به نزدیکی بهمن‌شیر همان جایی که بعد از جنگ، پل ذوالفقاری یا پل چهارم را احداث کردند، رسیدیم. با تعدادی نیروی نظامی مواجه شدیم که به تانک‌های کوچک ضدشورش مجهز بودند.

تا آن زمان هنوز نیروی خودی را از غیرخودی نمی‌توانستیم تشخیص بدهیم. بنابراین تصور کردیم که نیروهای خودی مانند سه‌راهی

ماهشهر- شادگان می‌خواهند به ما اخطار بدهند و یادآور شوند که مسیر خطرناک است! ماشین‌های پشت سر به دلیل گرد و خاک زیادی که بلند شده بود، با فاصله از ما حرکت می‌کردند. ما جلوی دسته سواره نظام ناشناس توقف کردیم، چند سرباز روی تانک مستقر بودند و اسلحه‌هایشان را به سوی ما گرفته بودند. یک نفر با لباس شخصی نیز آن اطراف روی یکی از خانه‌ها با اسلحه ایستاده بود و نگهبانی می‌داد.
به هر حال دستور توقف دادند. یکی از آن‌ها که به خوبی فارسی صحبت می‌کرد به ما دستور توقف و اینکه کجا برویم داد. ابتدا می‌خواستند ما را به سمت یک جاده فرعی منحرف کنند. اینجا بود که به یکی از محافظان گفتیم پیاده شود و اجازه عبور بگیرد. اما سربازها به محض پایین پریدن محافظ و مشاهده مسلسل در دست او، سمت چپ ماشین ما را به رگبار بستند. باز هم ما تصور کردیم سوتفاهم شده و این‌ها به خاطر شکل پایین پریدن محافظ و مسلح بودنش به سمت ما شلیک کرده‌اند. من هم پیاده شدم که توضیح بدهم، اما دیر شده بود و متوجه شدم در اختیار دشمن هستیم. بعد از آن رگبار، ما روی زمین دراز کشیدیم. من و شهید تندگویان اسلحه کمری داشتیم که سریع زیر خاک پنهان کردیم که به دست آن‌ها نیافتد. آنجا یک کانال کشاورزی بود که شهید تندگویان سعی کرد در پناه آن از چنگ دشمن فرار کند، اما نیروهای دشمن مانع شدند و او را برگرداندند. بعد ما را بلند کردند. یکی آمد و اسامی ما را پرسید. ما همه خود را مهندس نفت معرفی کردیم. نام، نام پدر و پدربزرگ را گفتیم به نحوی که دشمن نفهمد چه افرادی را اسیر کرده است.
در همین لحظات، ماشین‌های پشت سر که نزدیک شده و متوجه وخامت اوضاع شده بودند، بلافاصله دور زدند و برگشتند و سرنشینان یکی دو تا ماشین که به ما نزدیک‌تر بودند، ماشین‌ها را رها کرده و به نخلستان پناه بردند. ما را به سمت کامیونی بردند که تازه به غنیمت گرفته بودند. کامیون حامل کمک‌های مردمی به جبهه بود که به احتمال زیاد آن روز، بعد از پیشروی بعثی‌ها و بستن جاده اهواز گرفتار شده بود. ما را به نقطه‌ای از نخلستان بردند که در آنجا با کندن زمین پناهگاهی برای تانک‌ها تعبیه کرده بودند. هنوز تا پل بهمن شیر فاصله داشتیم. آنجا به یک جمعیت چهل - پنجاه نفره از مردم عادی ملحق شدیم که حین خروج از شهر اسیر شده بودند. در آن نقطه پیراهن‌های ما را پاره کردند. چشم‌ها و دست‌های ما را از پشت بستند. من و شهید تندگویان و مهندس بوشهری را کنار هم نشاندند. ناگهان صدای رگبار گلوله و جیغ و داد مردم بلند شد. شهید تندگویان با من صحبت کرد و گفت قصد دارد خود را معرفی کند و جلوی قتل عام مردم را بگیرد. در نتیجه به یکباره فریاد زد و گفت: من وزیر نفت هستم. صدای شلیک گلوله‌ها قطع شد و در همین جا ایشان را سوار بر جیپی کردند و بردند.
ابتدا ما را به مقر فرماندهی خود بردند و سپس ما را به بصره منتقل کردند. شب در بصره پشت سر شهید تندگویان نماز جماعت خواندیم و شام خوردیم. همان جا با هم قرار گذاشتیم که در بازجویی‌ها، هماهنگ با هم بگوییم که ما تازه به دولت وارد شده‌ایم، اطلاعات کلی داریم و به اطلاعات خاصی دسترسی نداریم. این هماهنگی بعدا بر بازجویی‌هایی که از ما کردند، خیلی تاثیر گذاشت.

آخرین دیدار شما با شهید تندگویان چه زمانی بود؟
آخرین دیدار ما در زندان سازمان امنیت عراق در بغداد و قبل از بازجویی و پیش از آن که هر کدام‌مان را در سلول تنهایی جای دهند بود.
اسارت ما به مدت ۱۰ سال و چهل روز کم، یعنی تا ۲۴ شهریور ۱۳۶۹ به طول انجامید. ما در تمام این مدت مفقود بودیم چرا که رژیم بعث، از اعلام اسامی ما به صلیب سرخ خودداری و حضور ما را در کشورش انکار می‌کرد. تنها به نمایش تصویر و ارسال دستخطی از مهندس تندگویان اکتفا کرده و پس از آن مانع از برقراری ملاقات، مذاکره و گفت‌وگو با او شدند.
پس از اینکه از عراق برگشتم، جویای وضعیت مهندس تندگویان شدم. ابتدا تصور می‌کردم به کشور بازگشته، اما پس از اینکه فهمیدم هیچ کس اطلاعی از وضعیت او ندارد، همراه با خانواده و پدرش، به جستجوی ردی از رفیق و همراه قدیمی خودم شدم. از دیدار و مذاکره با عزت ابراهیم در تهران گرفته تا نبش قبرها در عراق که سرانجام جسد مومیایی مهندس تندگویان را که زیر شکنجه وحشیانه دشمن به شهادت رسیده بود، پیدا کردیم. پیکر پاک ایشان در تاریخ ۲۹ آذر ۱۳۷۰ پس از ۱۱ سال دوری به ایران بازگشت و در بهشت زهرا(س) به خاک سپرده شد.

راویان

روایت های سردار محمدرضا ابوشهاب، فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین(ع) در دوران دفاع مقدس از عملیات محرم

عبور از دویرج

علی یارندی نژاد

عملیات رمضان که در تابستان سال ۶۱ با عدم موفقیت رزمندگان ایرانی روبرو شد و امکان پایان دادن به جنگ نیز با بن بست سیاسی و دیپلماتیک مواجه گشت، ایران راهبرد تداوم عملیات های نظامی را برای تسلیم کردن رژیم بعث عراق در برابر خواسته های به حق خود در پیش گرفت. از این رو فرماندهان و رزمندگان ابتدا عملیات مسلم بن عقیل و سپس عملیات محرم را اجرا کردند.

یک. عملیات محرم در دهم آبان ماه سال ۶۱ آغاز و در منطقه موسیان و از جنوب دهلران تا ارتفاعات حمرین شد. رمز عملیات «لاحول و لا قوه الا بالله یا زینب کبری (س)» بود. هدف از اجرای عملیات نیزآزادسازی سرزمین‌های اشغالی ایران در اطراف کوه‌های مرزی جبل حمرین در جنوب دهلران و منطقه بین فکه تا شهر دهلران بود. این مناطق با وجود اجرای عملیات بیت المقدس و آزادسازی خرمشهر، همچنان در اشغال دشمن باقی مانده بود. این عملیات به نوعی عملیات برون مرزی نیزشناخته می‌شود؛ چراکه علاوه برآزادسازی سرزمین‌های خودی که در اشغال دشمن بعثی بود، پیشروی در خاک عراق نیزبرنامه‌ریزی شده بود و قراربود رزمندگان ایرانی بخش‌هایی از زمین‌ها و ارتفاعات عراق را به تسلط خود درآورند.

دو. عملیات محرم توسط قرارگاه مشترک کربلا به فرماندهی حسن باقری و با رمز یا زینب(س) توسط ایشان در ارتفاعات حمرین آغاز شد. از نخستین روزهای مهرماه سال ۶۱ یعنی حدود یک ماه و نیم پیش از آغاز عملیات، تعدادی از فرماندهان یگان‌های سپاه در جریان طرح عملیات قرار گرفتند و کارهای شناسایی منطقه را آغاز کردند. کار جابه‌جایی یگان‌ها برای انجام عملیات نیز از همان روزها شروع شد و از آنجا که ۲۶ مهر برابر با اولین روز از ماه محرم بود، عملیات آینده «محرم» نام گرفت. یگان‌های شرکت‌کننده در عملیات تا روز اول آبان ماه در منطقه عین‌خوش مستقر شدند. قرارگاه عملیاتی قائم نیز با فرماندهی مشترک سردار شهید حسین خرازی فرمانده وقت سپاه صاحب الزمان (عج) و سرهنگ منوچهر دژکام از فرماندهان ارتش شکل گرفت.

سه. شهید خرازی در عملیات محرم، فرمانده سپاه صاحب‌الزمان(عج) و قرارگاه عملیاتی بود. بنده نیز آن زمان فرمانده تیپ امام حسین (ع) بودم. پیش از آغاز عملیات به دستور حسن باقری همراه با برادران حسین خرازی، مرتضی قربانی فرمانده تیپ ۲۵ کربلا، احمد کاظمی فرمانده تیپ ۸ نجف اشرف و چند نفر از افراد محلی برای شناسایی منطقه عملیاتی و بررسی مواضع آفندی و پدافندی دشمن از کنار رودخانه میمه با دو قاطر تا ۴۰ کیلومتری عمق مواضع ارتش عراق پیش رفتیم. حدود ۲۴ ساعت در منطقه باقی ماندیم و از نزدیک، منطقه عملیات و محور عماره - بصره را شناسایی کردیم. پس از بازگشت از عملیات شناسایی، با حضور فرماندهان در سپاه دهلران جلسه‌ای برگزار کردیم و با جمع بندی عوامل به این نتیجه رسیدیم که رزمندگان سپاه و ارتش در این عملیات می‌توانند به پیروزی و موفقیت دست پیدا کنند. در اینجا جا دارد از تلاش‌های امیر بیرانوند از فرماندهان ارتش جمهوری اسلامی ایران که در ایجاد هماهنگی بین نیروهای ارتش و سپاه در آن عملیات نقش مهم و اثرگذاری داشت، یاد کنیم.

بر اساس شناسایی‌هایی که نیروهای اطلاعات عملیات یگان‌ها انجام داده بودند و ما نیز از نزدیک منطقه عملیات را مورد بررسی و شناسایی قرار داده بودیم، چهار محور را برای عملیات انتخاب و طراحی کردیم. محور اول انجام تک از جنوب دهلران و از کرانه شرقی رودخانه میمه و تصرف ارتفاعات مرزی در اطراف معبر بیات و تامین خط مرزی توسط یگان ۸ نجف اشرف به فرماندهی احمد کاظمی بود. لازم به یادآوری است که محور اصلی عملیات از غرب رودخانه دویرج تا پاسگاه‌های زبیدات، ابوغریب و شرهانی بود. محور دوم اجرای تک از غرب رودخانه دویرج و حوالی موسیان به سمت جنوب و تصرف ارتفاعات سرکوب جنوب خط مرزی با به‌کارگیری یگان ۲۵ کربلا به فرماندهی مرتضی قربانی بود. محور سوم نیز انجام تک به ارتفاعات مرزی حمرین با عبور از رودخانه دویرج توسط یگان ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) با ۸ گردان رزمی و همچنین تیپ ۱ لشکر ۲۱ حمزه با ۳ گردان رزمی بود. این دو یگان در قسمت میانی منطقه عملیات محرم بین نهر عنبر و چم سری وارد عمل شدند.

محور چهارم که مهمترین محور بود، محوری بود که تیپ امام حسین (ع) در آن محور وارد عمل شد. در این محور، عقب راندن نیروهای دشمن از ارتفاعات اشغالی در شرق نوار مرزی و تامین خط مرزی با عبور از رودخانه دویرج بین چم سری در شمال و چم هندی در جنوب با وارد عمل شدن تیپ امام حسین (ع) و تیپ ۸۴ خرم آباد طرح‌ریزی شده بود. ماموریت لشکر امام حسین (ع) در عملیات محرم، به دلیل تسلط بر منطقه عملیاتی، توسط سرداران شهید حسن باقری ابلاغ شد.

چهار. با آغاز عملیات در شب اول تیپ های ۸،۲۵ و ۱۷ اهداف خود را تامین کردند. سه گردان از تیپ امام حسین (ع) در محور چم سری از رودخانه دویرج عبور کردند، اما هنگام عبور رزمندگان سایر محورهای تیپ از رودخانه، سدی که مدتی پیش از عملیات توسط جهاد سازندگی استان فارس ساخته شده بود، به علت بارندگی شدیدی که همزمان با آغاز عملیات شروع شده بود، شکسته شد و در نتیجه ارتفاع آب رودخانه از ساعت ۱۰ شب بالا آمد و شهید محمدرضا حبیب اللهی که مسئول عبور دادن رزمندگان از رودخانه بود، با مشکل پیش بینی نشده مواجه شد.

از این رو تعدادی از رزمندگان توانستند از داخل رودخانه عبور کنند، اما تعدادی از آن ها با افزایش ناگهانی سطح آب از نیم متر یعنی زیر زانو به سه تا ۱۰ متر و افزایش شدت جریان رودخانه با مشکل عبور مواجه شدند. در نتیجه تعدادی از نیروها و رزمندگان تیپ های امام حسین (ع) و علی بن ابی طالب (ع) با مشکل روبرو شدند و در مسیر عبور از رودخانه به شهادت رسیدند.

در شب اول عملیات، همه ی یگان ها توانستند به اهداف خود دست پیدا کنند به جز تیپ امام حسین(ع) که در روزهای بعد توانست تا زبیدات پیشروی کند و عملیات خود را ادامه دهد. سایر یگان ها هم در همان شب اول چند ارتفاع مهم و چند چاه نفت از مجموع ۳۵ چاه نفت اشغالی ایران را از تصرف ارتش عراق آزاد کردند و رزمندگان اسلام بر شهرک طیب و جاده تدارکاتی عراق، مشرف شدند.

اجرای این عملیات در چهار محور موفق و البته در یک محور ناکام ماند. همچنین در روز اول عملیات، ۵۰۰ عراقی اسیر شدند. درگیری در منطقه عملیاتی محرم تا اوایل آذرماه سال ۶۱ به صورت پراکنده و متناوب ادامه داشت. رزمندگان تیپ امام حسین (ع) در این عملیات طی دو مرحله به ارتفاعات ۱۷۵ و ارتفاعات ۱۷۸ رسیدند. عملیات محرم از نظر میزان غنیمت های به دست آمده برای ایران در میان عملیات های مختلف، بی سابقه است؛ به نوعی که تیپ امام حسین (ع) در این عملیات با غنایم جنگی دشمن تجهیز

سردار ابوشهاب در کنار شهید حسین خرازی

> از نخستین روزهای مهر ماه سال ۶۱ یعنی حدود یک ماه و نیم پیش از آغاز عملیات، تعدادی از فرماندهان یگان‌های سپاه در جریان طرح عملیات قرار گرفتند و کارهای شناسایی منطقه را آغاز کردند. کار جابه‌جایی یگان‌ها برای انجام عملیات نیز از همان روزها شروع شد و از آنجا که ۲۶ مهر برابر با اولین روز از ماه محرم بود، عملیات آینده «محرم» نام گرفت.

شد و شکل گرفت. تنها نقطه ضعف این عملیات، عدم برخورداری از اطلاعات دقیق آب و هوایی و پیش بینی طغیان رودخانه دویرج بود.

پنج. اوایل آذر ماه سال ۶۱ و در ادامه عملیات، عراق از نوعی گاز شیمیایی در منطقه عملیاتی استفاده کرد که موجب شد نیروهای خودی به میزان اندکی از مواضع به دست آمده عقب نشینی کنند، اما تاثیر آنچنانی در نتیجه عملیات نداشت. یکی از ابتکاراتی که فرماندهان و رزمندگان تیپ امام حسین (ع) در این عملیات به خرج دادند، این بود که یک گردان آرپی جی زن موتورسوار ضدزرهی علیه نیروهای عراقی تدارک دیدند. وظیفه نیروهای این گردان این بود که تانک های عراقی را مورد حملات ضربتی قرار بدهند. همچنین در ادامه عملیات، جاده عین خوش - دهلران به طول ۱۰۰ کیلومتر از زیر دید و تیر دشمن خارج شد.
شهرهای موسیان و دهلران و پادگان عین خوش هم از زیر آتش توپخانه دشمن خارج و کوه‌های جبال حمرین آزاد شد. در این عملیات حدود ۵۵۰ کیلومترمربع از خاک کشورمان آزاد شد و حدود ۳۰۰ کیلومترمربع از خاک عراق را هم که در نوار مرزی قرار داشت به تصرف نیروهای ایرانی درآمد. گفتنی است حدود ۴ هزار و ۶۰۰ نفر از نظامیان ارتش بعث عراق در این عملیات به اسارت رزمندگان ایرانی درآمدند و حدود ۴ هزار و ۸۰۰ بعثی نیز کشته شدند. تعداد بسیاری از رزمندگان ایرانی نیز در این عملیات جانباز شدند و به شهادت رسیدند.

شش. رزمندگان تیپ امام حسین (ع) از پیش از آغاز اجرای عملیات در منطقه عملیاتی حضور داشتند و در تکاپوی طراحی و اجرای عملیات بودند. در این عملیات حدود ۴۵۰ رزمنده این تیپ شهید و ۸۰۰ نفر نیز زخمی شدند. پیکرهای مطهر ۳۷۰ تن از شهدای عملیات محرم که از نیروهای تیپ های ۱۴ امام حسین (ع) و هشت نجف اشرف بودند، در روز ۲۵ آبان سال ۶۱ پس از قرائت پیام امام خمینی (ره) تشییع شدند.
در آن روز مردم اصفهان با تشییع باشکوه فرزندان شان حماسه ماندگاری خلق کردند. امام خمینی (ره) در این رابطه و در تجلیل از مردم شهیدپرور اصفهان فرمودند که کجای دنیا مثل اصفهان را می توانید پیدا کنید که در یک روز ۳۷۰ شهید را تشییع کرده باشند. رهبر انقلاب نیز چند بار در سخنرانی های خود از این روز و حماسه‌ای که مردم اصفهان آفریدند، تجلیل کردند. روز ۲۵ آبان به عنوان روز حماسه و ایثار مردم اصفهان در میان مردم ایران و در تاریخ کشورمان شناخته می شود.

هفت. پیروزی در عملیات محرم موجب شد تا فرماندهان و رزمندگان به اجرای عملیات های موفق در آینده امیدوار شوند. از این رو فرماندهان اقدام به طراحی و اجرای عملیات های والفجر مقدماتی و والفجر یک در نزدیکی منطقه عملیاتی محرم کردند که البته این عملیات ها با موفقیت همراه نشد و با بررسی دلایل عدم موفقیت، رزمندگان ایرانی در عملیات خیبر که در اسفند سال ۶۲ اجرا شد توانستند جزایر جنوبی و شمالی مجنون را به تسلط خود درآورند و پیروزی به نسبت بزرگی را برای ایران به ارمغان بیاورند.
در جریان عملیات محرم، محسن رضایی فرمانده وقت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و علی شمخانی قائم مقام سپاه پاسداران با امام خمینی (ره) دیدار کردند. محسن رضایی در پایان آن دیدار در جمع خبرنگاران گفت: امام فرمودند سلام مرا به تمامی رزمندگان برسانید و به آن ها بگویید، قوی دل باشند و نفس های آخر متجاوزان را بگیرند و با قدرت، عمل کنند که خداوند پشتیبان شماست. ایشان سپس نیز این عملیات را فتحی بزرگ توصیف کردند.

دیده‌بان سرو

۵۰
سینما فقط سرگرمی نیست

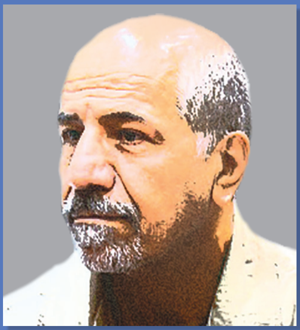

۵۶
گفتگو با قاسم زارع

۶۰
سراب خلق گرداب نفاق

۶۶
روایت داستانی از شهید مدافع حرم

۷۰
چاووشی بیداران

سید جمال ساداتیان؛ تهیه‌کننده سینما
در گفت‌وگو با «سرو»:

سینما فقط سرگرمی نیست

سمانه افتخاری

سید جمال ساداتیان از جمله تهیه‌کنندگان خوش‌نام سینمای ایران است که آثاری همچون متری شیش و نیم، چهارشنبه سوری و... که توجه خاصی به تولید آثار اجتماعی دارد. او در طی این سال‌ها آثاری تولید کرده است که هرکدام به یکی از معضلات اجتماعی پرداخته‌اند، اما در طی مسیر تولید و حتی پس از آن در زمان اکران با مشکلات بسیاری مواجه شده است. ساداتیان معتقد است اگر مسئولان فضا را ببندند، محتوای آثاری که رسالت طرح معضلات و مسائل اجتماعی را برعهده دارند در قالب سیاه‌نمایی معرفی و شناخته می‌شوند در حالی‌که بخشی از سینما باید سخنگوی مطالبات مردم باشد. سرو برای بررسی سینمای پس از انقلاب گفت‌وگوهایی را با اهالی سینما ترتیب داده است. که متن پیش رو از جمله آنهاست.

آقای ساداتیان شما از جمله تهیه‌کنندگانی هستید که آثار بسیار خوبی در این سینما از خود به جای گذاشته‌اید. به نظر شما فعالیت سینمای ایران در طی چهار دهه چگونه بوده است؟

بد نیست از خودمان بپرسیم که از ابتدا قرار بوده در عرصه سینما به کجا رسیم و براساس آن مسیر، حرکت و جایگاه فعلی را مورد ارزیابی قرار دهیم. به نظرم نگاه کلی در ارتباط با سینما در کشور ما بسیار متفاوت است. ایامی وجود داشته که در فضای فکری بازتر، آثار قابل اعتمادتری ساخته شده است. اگر بخواهیم معیار سنجش را میزان برقرار شدن ارتباط بین فیلم و مردم قرار دهیم، بسته به اینکه چه بحثی قالب باشد، قصه در هر حالت می‌تواند برای مخاطب جذاب باشد. در ایامی فیلم‌های بسیار خوبی ساخته شد و گیشه سینمای ایران رونق گرفت اما در دوره‌هایی با افزایش محدودیت‌ها فیلم‌ها نتوانستند آنگونه که باید با مردم ارتباط برقرار کنند و سینما در برهه‌ای افت کرد. البته فراز و فرودهای عرصه سینمای ایران به روی کار آمدن دولت‌های مختلف هم بستگی داشته است. گاهی آنقدر فشار فضای عمومی کشور روی فیلمسازان زیاد شده که موجب تشدید فراز و فرودها شده اما در مجموع معتقدم اگر با سعه‌ی صدر بیشتری با سینمای ایران برخورد می‌کردیم، اتفاقات بهتری برای این سینما رخ می‌داد. طی سال‌های پس از انقلاب اسلامی شاهد این موضوع بودیم که فیلم‌های بسیاری در رویدادهای خارجی و بین‌المللی موفقیت‌هایی را به دست آوردند و هنرمندان ایرانی انواع و اقسام جوایز را از آن خود کردند. از این جهت سینمای ایران جایگاه بدی ندارد. به نظر می‌رسد اگر محدودیت‌های سینمای ایران تا به این اندازه نبود دستاوردهای بیشتری نصیبمان می‌شد و اینگونه فرصت‌های بیشتری در عرصه‌های بین‌المللی داشتیم و شرایط اقتصادی حاکم بر سینمای ایران هم اوضاع بهتری داشت.

به نظر شما به چه دلیل سینمای ایران موفق نشده است که بازارهای جهانی را از آن خود کند؟

دلیل اصلی نوع فیلم‌های ایرانی است. من بعضاً با برخی خریداران خارجی در این رابطه صحبت کرده‌ام و متوجه شده‌ام خط قرمزهای اخلاقی سینمای ایران موجب شده که آنها با وجود ابراز علاقه به محتوای آثار و فیلمنامه‌ها اما باز هم اقبال و روی خوشی به آنها نشان ندهند.

بسیاری از همکاران شما بر این باور هستند که باید نگاه متفاوتی به تولید فیلم برای حضور در عرصه‌های خارجی داشت و روند تولید فیلم با هدف مورد پسند جشنواره قرار گرفتن متفاوت با ارائه اثر در داخل کشور است. به نظر شما این دیدگاه درست است؟

شاید درست باشد و شاید خیر. فیلم‌های اصغر فرهادی که در رویدادهای خارجی جوایزی را دریافت کردند، آثاری اخلاق‌گرا و آموزنده بودند که هم در داخل و هم در خارج از ایران مورد توجه قرار گرفتند. البته ممکن است برخی جشنواره‌ها رویکردی داشته باشند که یک موضوع اولویت قرار گیرد یا یک دیدگاه تقویت شود که ممکن است فیلمسازانی از ایران نیز این رویه را دنبال کرده باشند. به نظر می‌رسد اگر هر فیلمی هویت و اصالت داشته باشد و بتواند به شکلی جهان شمول موضوعات خود را مطرح کند، می‌تواند در جشنواره‌های خارجی شرکت کرده، جوایزی را دریافت کند و به هیچ عنوان تحت تأثیر فضای دیدگاه مطرح در پرسش هم قرار نگیرد.

آیا سینمای ایران در سال‌های پس از انقلاب اسلامی ایران توانسته است آنگونه که باید به رسالت فرهنگی خود عمل کند و بر فرهنگ عامه مردم اثر گذارد؟

اگر قرار است مخاطب فیلم‌ها مردم باشند و آثار برای آنها ساخته شود، لازم است ببینیم که ضروریات و مطالبات آنها در زندگی چیست و اینها را در آثار لحاظ کنیم؛ اما در برخی موارد عجین شدن فیلم با برخی ممیزی‌ها موجب شده که اثر در نهایت از مخاطب فاصله گرفته و مردم نتوانند آنگونه که باید با آنها ارتباط برقرار کنند. نقش دولت و سازمان سینمایی در ایجاد فضای لازم برای تولید آثار سینمایی منطبق با نیاز و خواسته مردم و مخاطبان بسیار مهم است.

به نظر می‌رسد فیلم‌هایی که در دهه ۶۰ و ۷۰ ساخته شدند عملکرد موفق‌تری در قیاس با تولیدات دهه‌های ۸۰ و ۹۰ داشتند

و توانستند بهتر و بیشـتر در ذهن مخاطبان ماندگار شـوند. دلیل ماندگاری تولیدات در دو دهه نخسـت پیروزی انقلاب چیسـت و چرا این موفقیت در ارتباط با آثار سـال‌های اخیر کمتر تکرار می‌شود؟

شـاید همین ممیزی‌ هـا عامل اصلـی کاهش محبوبیت فیلم‌ها باشـد. به یاد دارم در دهه ۶۰ محمد هاشمی رئیس سازمان صدا و سیما بود و آن زمان بـه دلیل جنـگ تحمیلی، نگاه افراط‌گرایانه‌تری حاکم بود اما در برخی مواقع و با وجود فشار حاکم به تولیدات صدا و سیما، رئیس وقت سازمان صدا و سیما با همراهی و هدایت‌های امام راحل(ره) توان بیشتری برای مقابله با این مسـائل داشـت. در برخی موارد تذکرات مرحوم امام موجب می‌شد که تلویزیون اسیر خودسانسوری نشـود. آن زمان با وجود همین شـرایط تلویزیون مخاطبان بیشـتری داشت و براسـاس رهنمودهای امام خمینی (ره)، سینمای ایران هم جایگاه بهتری داشت که امـروز هم پس از گذشـت ۴ دهـه از پیروزی انقلاب اسلامی از آن دهه به نیکی یاد می‌شود. به هر روی تولیدکنندگان ما تحت تأثیر فرامین مسئولان هستند. اگر مسئولان فضا را ببندند، محتوای آثاری که رسالت طرح معضلات و مسائل اجتماعی را برعهده دارند در قالب سیاه‌نمایی معرفی و شناخته می‌شوند در حالیکه بخشی از سینما باید سخنگوی مطالبات مردم باشد و باید ببینیم چه موضوعاتی را می‌توانیم دستمایه قرار دهیم کـه مورد نیـاز مردم باشـد. آثار باید تنگناها را به تصویر کشند و فرهنگ‌ساز باشند. اگر بتوانیم معضلات را در سینمای ایران مطرح کنیم عملکرد تأثیرگذارتری داشته‌ایم تا اینکه فیلم‌ها آنقدر ابتر شـوند کـه تولیدکنندگان ما آنچنان به خودسانسوری رسند که در نهایت با فیلم‌های سرگرم‌کننده و سخیف مواجه شویم.

> تذکرات مرحوم امام موجب می‌شد که تلویزیون اسیر خودسانسوری نشود. آن زمان با وجود همین شرایط تلویزیون مخاطبان بیشتری داشت و براساس رهنمودهای امام خمینی(ره)، سینمای ایران هم جایگاه بهتری داشت

آیا بـه زعـم شـما محدودیت‌هـا و ممیزی‌ها موجب شده که تمایل مخاطبان به سمت آثار کمدی افزایش یابد؟

بله. من هر فیلمی که می‌سازم که در آن قصد نمایش یـک معضل اجتماعی را داشـته‌ام با ممیزی و توقیف مواجه می‌شـوم. بـه همیـن دلیل عملکرد محتاطانه‌تری دارم و کمتر فیلم می‌سازم. به نظرم اگر بخواهم اثر فاخر و بزرگی تولیـد کنـم آنچنـان بـا موانـع مواجـه می‌شـوم که از ساخت آن فیلم پشیمان می‌شوم. من در حال حاضر مشغول سـاخت فیلمی هستم که با دادگاه و پلیس سر و کار دارم. در این راستا آنچنان موانع بسـیاری بر سر راه من قرار گرفته که تصمیـم دارم از این پس فیلم‌هایی بسازم که هیچگونه سر و کاری با سیستم‌های اداری در ایران نداشـته باشد.

پس تکلیـف وجـه فرهنگـی و هنری سـینما چـه می‌شـود؟

عرصه سینما دارای این وجوه است اما صرفاً نباید توجیه‌گر اعمال دولتمردان باشد. ممیزی‌ها آنقدر در کشور ما افزایش یافته که به مرور تبدیل به شیرهای بی‌یال و دم شده‌ایم. غیر از این است که برای تولیدکنندگان و فیلمسازان باید آنچنان شرایط امن و هموار ایجاد شود که من نوعی از طرح معضلات و موضوعات اجتماعی هراسی نداشته باشم. کدامیک از آثار من و امثال من توانسته است به راحتی از مجاری اداری عبور کند؟ من به شـدت وحشـت دارم از اینکه چه سرنوشتی در انتظار آثاری است که من علاقه‌مند

فیلمسازی درآن زمینه‌ها هستم. چرا سیستم اداری آن قوت قلب را به من نمی‌دهد که بتوانم با فراغ بال اثرم را تولید کنم؟ من گاهی از ساخت برخی فیلم‌هایم به همین دلایل پشیمان می‌شوم.

به نظر شما نقطه قوت سینمای امروز ایران کجاست و به چه ویژگی‌هایی در این سینما می‌توان بالید؟

ما باید این نکته را مورد توجه قرار دهیم که در قیاس با سینمای جهان در چه جایگاهی قرار داریم؟ شاید بهتر باشد که از الگوهای موفق در سینمای جهان تبعیت کنیم. متأسفانه امروز سینمای ایران به یک بلاتکلیفی رسیده است. شاید سینمای ایران به لحاظ سنی ۴۰ ساله شده اما به لحاظ عقلی ۱۰ ساله هم نیست. این سینما آنقدر با فراز و فرودهای مختلف مواجه شده که عقل آن به اندازه جسمش فرصت رشد پیدا نکرده است. چرا ما تعریف درستی از بحث ممیزی در سینمای ایران نداریم؟ به چه دلیل تمام فیلم‌هایی که از اندیشه سخن می‌گویند در کشور ما دچار ممیزی می‌شوند؟

به نظر شما چهره جهانی سینمای ایران به چه شکل است و آیا توانسته‌ایم پیام انقلاب اسلامی را در سینمای ایران شاهد باشیم؟

سینما هم دارای تکنولوژی است و هم محتوا. اگر فیلمسازان ما انقلاب را می‌شناسند و به مضمون و محتوای آن پی برده‌اند، در آثارشان هم می‌توانند از آن مضامین بهره گیرند، کما اینکه ممکن است با اشراف به یک موضوع دینی فیلمی با آن مضمون ساخته شود، این امکان هم وجود دارد که به هیچ یک از این موارد اشراف نداشته باشد و فیلمی با محوریت اخلاق ساخته شود. بعضی وقت‌ها ما فکر می‌کنیم که کارگردانان علامه دهر هستند و تمام حوزه‌های دین، انقلاب، اخلاق، تاریخ و جامعه را می‌شناسند در حالیکه اینطور نیست و کارگردان در ابتدای امر فقط تکنیک فیلمسازی را می‌شناسد. در حال حاضر ۴۱ سال از انقلاب اسلامی ایران می‌گذرد پس چگونه ممکن است فیلمساز جوان بتواند با اشراف فیلمی را درباره انقلاب بسازد و انقلاب را در آثارش ترسیم کند؟ اینها باید انقلاب را بشناسند و با مطالعه به تمام زوایای آن اشراف پیدا کنند تا بتوانند در این باب فیلمی بسازند.

جشنواره فیلم فجر تا چه اندازه توانسته است طی این سال‌ها عملکرد موفقی داشته باشد؟

جشنواره فجر بستری است برای نمایش فیلم‌هایی که طی یک سال ساخته می‌شوند و از همین رو در ارتباط با کیفیت جشنواره فجر هم با فراز و فرودهایی مواجه بوده‌ایم. بالغ بر ۱۰۰ فیلم در این جشنواره به نمایش درمی‌آید و از این میان تعدادی مورد توجه مخاطبان قرار می‌گیرد. پرسش اینجاست که به چه دلیل از میان ۱۰۰ اثر ساخته شده تنها ۴ یا ۵ فیلم مورد توجه قرار می‌گیرد و چرا تعداد این آثار بیش از اینها نیست.

به زعم شما این ضعف به کجا باز می‌گردد؟

من ممیزی‌ها را دلیل اصلی این ضعف می‌دانم. آنقدر فیلم‌ها را در فشار موضوعی قرار داده‌ایم که این آثار فرصتی برای عرض اندام پیدا نمی‌کنند و به مرور بیشتر آثار شبیه یکدیگر می‌شوند. من بالغ بر ۱۵ فیلم ساخته‌ام. کدامیک از این آثار توانسته است به راحتی از ممیزی‌ها عبور کند. دلیل این مسئله چیست؟

آیا دلیل عدم همراهی و همکاری دستگاه‌های مختلف با فیلمسازان، به نوع و میزان استقامت سازمان سینمایی در دفاع از فعالان این عرصه برمی‌گردد؟ یعنی سازمان آن قدرت حمایتی را در دست ندارد و این قدرت میان تمامی سازمان‌های متولی و مدعی در این بخش توزیع شده است.

حتی حوزه هنری هم به لحاظ رعایت مقررات سازمانی باید تابع فرامین وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی باشد اما در مواردی این مهم حاصل نمی‌شود، حال چه رسد به دیگر نهادها که خود را در اعمال سلیقه محق می‌دانند. در بررسی چارت‌های سازمانی سازمان سینمایی در برابر قوه قضائیه و نیروی انتظامی چه قدرتی دارد؟ قطعاً قدرتی برای مقابله ندارد. در اینجا لازم است تمام نهادهای رسمی کشور تصمیم‌گیری‌ها را به رسمیت شناسند اما متأسفانه هر بخش بر اساس سلیقه خود اعمال نظر می‌کند. چرا اگر قرار است سکانسی از فیلم در قوه قضائیه گرفته شود، فیلمنامه در اختیار

این بخش قرار گیرد و آنها پس از مطالعه در ارتباط بـا ارائه مجوز اعمال نظر کنند. همین امر ممیزی دیگری را به همراه دارد. اگر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مجوزی را برای ساخت یک فیلم صادر کرده است پس این یعنی دیگـر نیازی به اعمـال نظر دیگر بخش‌ها نیسـت. در چنین شرایطی فیلمسـازان به سمت تولید آثـاری می‌روند که نـه به فـردی برخورد و نه با حاشـیه و چالشی مواجه باشد که در نهایت خروجی آن همین محصولاتی می‌شود که امروز شاهد آن هستیم.

چشم انداز شما برای آینده سینمای ایران چگونه است؟

اگر نخواهیـم رویه خود را تغییـر دهیم که به همیـن منوال پیش خواهیم رفت مگر اینکه تجدید نظری شود. ذات سینما این نیست که ما در ایران از آن تبعیت می‌کنیم. به نظر برخی از ما سینما باید توجیه‌گر مسـائل جامعه باشد در حالیکه سـینما و مطبوعات در ایران چنین رسالتی را ندارند. حضرت امیر(ع) خطاب به حاکمان می‌فرماید شما باید در بین جامعه عیونی داشته باشید که خطاها را به ما گوشزد کنند و به نظر من رسالت رسانه‌ها هم همین نقش است. رسـانه‌ها می‌توانند عیون حاکمیت‌ها شـوند و هر کجا که کارگردان و نویسنده‌ای خطایی دید، باید بتواند در قالب یک قصه جذاب مطرح کنـد تا توجه مسـئولین بـه آن موضـوع جلب و در ادامه راه حل‌هایی برای آنها ایجاد شود. اینکه تا ما یک موضوع اجتماعی را مطرح می‌کنیم، به سیاه‌نمایی محکوم می‌شویم منجر به خروجی می‌شود که در حال حاضر شاهد آن هستیم و در نهایت بیشتر فیلم‌ها آثاری بی‌خاصیت هستند.

آیا با وجود مشکلاتی که با آنها مواجه بوده‌اید، حاضر هستید برای فیلم بعدی خود ژانر کمدی را انتخاب کنید؟

من همـواره تـلاش می‌کنم که اگـر اثرم نقـد اجتماعی نیسـت اما یک موضوع اجتماعی را در فیلم خود مطرح کنم چون احساس می‌کنم من باید در سینما مدل‌سازی کنم حتی پیش از آنکه مردم با معضل یا موضوعی در زندگی شـخصی و اجتماعی خود مواجه شـوند. مردم باید این موارد را روی پرده سـینما ببیننـد و آن را با زندگی خود مقایسـه کنند، اما محدودیت‌ها و فشـارها مانع این کار می‌شوند. تولید اثر سینمایی دشواری‌های خاص خود را دارد و توقع می‌رود دسـتگاه‌ها و نهادهای اداری موانع را از پیش پای فیلمساز بردارند اما متأسفانه آنها این مسـئله را غامض‌تر از قبل می‌کنند و بر مشکلات فیلمساز افزوده می‌شود و در چنین فضایی جای طرح این پرسـش باقی است که فیلمسـاز برای چه باید به سمت ساخت چنین آثاری رود؟

تاچـه انـدازه بـه وجـود برخـی باندبازی‌هـا در سـینمای ایـران اعتقـاد داریـد؟

بسیار زیاد. به نظر می‌رسد معاونت سینمایی در سـینمای ایران جایگاه چندانی نـدارد که حال بخواهد در ارتباط با این مسـائل وارد عمل شود و فشارها را تحمل کند.

اتفاقاً افرادی در این باب به معاونت سینمایی فشار می‌آورند که حتی معنای سینما را نمی‌دانند. شما باید در ابتدا متوجه مسئله شوند و سپس برای حل آن راه حل ارائه دهند. مشاهده می‌شود که بسیاری از افراد در راسـتای رفع مشکلات کشـور می‌گویند که باید برای جوانان ایجاد اشتغال کرد. برای رفع مشکل بیکاری و تورم باید بسـترها فراهم شـوند. با کلی گویی ایـن معضلات حل نمی‌شوند. متأسـفانه ما علاقه‌مندیم که آثاری بسازیم تا شرایط حاکم بر کشور را بهتر از اینها نشان دهد.

به نظر دلایل ساخت فیلم‌هایی که با اتهام سیاه‌نمایی مواجه می‌شوند همین موضوعاتی است که شما مطرح کردید یا دلایل دیگری را در بـر می‌گیرند که اینچنین هم با مخاطبان آن سـوی مرزها ارتباط مؤثر برقرار می‌کنند؟

فیلمساز باید از جامعه الهام گیرد. کافی است از پله‌های دادگستری بالا و پایین روید و دریابید آمار طلاق تا چه اندازه در کشور افزایش یافته اسـت. بر روی هـر موضـوع اجتماعی که دسـت می‌گذاریم در می‌یابیم که اوضاع وحشـتناکی دارد، پس در چنین شرایطی چطور می‌شود منکر این مسائل شد. فیلمساز برای مخاطب فیلم می‌سازد یا دولتمردان؟ مخاطب تمایل دارد فیلمساز چه چیزی را به تصویر کشـد؟ آیا فیلمسـازان باید خطاها را توجیـه کنند و یا با طرح مسـئله مسـئولان را برای یافتن راه حل برانگیزند؟ ما اگر

در دهه ۶۰ همراه با آیت‌الله هاشمی

طرح موضوع کنیم متهم به سیاه نمایی می‌شویم پس به سمت ساخت آثاری می‌رویم که تنها جنبه سرگرم‌کننده داشته باشد.

اتفاقاً بسیاری از همکاران شما بر این باور هستند که یکی از رسالت‌های فیلمساز این است که مردم با تماشای یک فیلم از مشکلات روزمره فارغ شوند.

مردم فیلم‌هایی که معضلات اجتماعی را هم مطرح کنند به خوبی می‌بینند. کمااینکه دیدیم مردم با آثاری مانند "لاتاری" و"مغزهای کوچک زنگ زده" به خوبی ارتباط برقرار کردند. من در فیلم آخرم نه تنها حمایت ندیدم که با مشکلات بسیاری مواجه شدم. من در برابر در زندان نتوانستم فیلمبرداری کنم چه رسد به داخل زندان. در چنین شرایطی آیا من می‌توانم دیگربار فیلمی بسازم که دارای چنین فضاهایی باشد؟ کافی است نیروی انتظامی چند ماشین دراختیار ما قرار دهد، بلافاصله می‌بینیم فاکتور بلند بالایی در ارتباط با هزینه آنها برایمان ارسال می‌شود.

آیا قبول دارید که سینمای امروز ایران بیش از گذشته بازیگرمحور و سرمایه‌گذار محور شده است؟

بله؛ اما باید دید دلیل این رخداد چیست؟ امروز فعالان اصیل سینما زمین‌گیر شده‌اند، پس برای ساخت فیلم مجبورند تحت فرامین سرمایه‌گذاران روند و در چنین شرایطی تهیه‌کننده چه اختیاری از خود دارد؟ اگر کارگردان خود بتواند تهیه‌کننده و سرمایه‌گذار فیلم خود باشد، فرامین خودش را در فیلم دیکته می‌کند اما وقتی من نوعی سرمایه‌ای برای ساخت فیلم ندارم به دنبال سرمایه‌گذار می‌روم و در نهایت سرمایه‌گذاری که هیچگونه شناختی از سینما ندارد تلاش می‌کند که خواسته خود را در فیلم به پیش برد. با چنین عملکردی در کل حاکمیت سینمای ما به سمت بی هویتی پیش رفته است. با تجدید نظر و دوری کردن از خودسانسوری و همچنین افزایش جسارت فیلمسازان می‌توان چشم‌انداز بهتری برای این سینما متصور بود و آنها می‌توانند با تکیه بر موضوعات اجتماعی با مخاطب ارتباط بهتری برقرار کنند و تلنگری به جامعه زنند. اینگونه چالش‌های بهتر و بیشتری در باب موضوعات اجتماعی ایجاد می‌شود پس نباید از طرح موضوعات اجتماعی در سینما هراس داشته باشیم.

و سخن آخر؟

جوانان فعال در سینمای ایران جسارت لازم را دارند اما نیازمند حمایت امثال ما هستند تا بستر بروز استعداد آنها فراهم شود اما متأسفانه تهیه‌کنندگان ما زمین‌گیر شده و توانی برای حمایت از این جوانان ندارند. این سینمای نحیف چه بنیه‌ای برای سینماگران باقی گذاشته تا بتوانند آثار فاخر بسازند. این حرف‌ها باید به گوش افراد تأثیرگذار برسد که سینما صرفاً وسیله‌ای برای سرگرمی یا توجیه عملکرد مسئولان حاکمیتی نیست. سینما باید نقاد باشد. البته نقاد با معارض فرق دارد. بسیاری از روی دلسوزی نقد و موضوعات اجتماعی را طرح می‌کنند که این مهم باید هم برای مردم و هم مسئولان جذاب باشد تا بتوان برای آنها راه‌حلی یافت.

گفتگو با قاسم زارع که حضور پررنگی در فیلم های دفاع مقدس داشته است

به تعداد آدم های جنگ می شود فیلم خوب ساخت

زهرا صلواتی

قاسم زارع یکی از بازیگران پُرکار و مجرب ژانر دفاع مقدس است که نقش آفرینی در فیلم های ماندگار و خاطره انگیزی همچون بوی پیراهن یوسف، آژانس شیشه ای، موج مرده، مزرعه پدری، فرزند خاک، پنالتی و کودک و فرشته و... را در کارنامه هنری خود دارد. این بازیگر در درازای بیش از سه دهه ای که از فعالیتش در عرصه بازیگری در آثار نمایشی دفاع مقدس می گذرد با کارگردانان صاحب نامی از جمله مرحوم رسول ملاقلی پور، ابراهیم حاتمی کیا، محمدعلی آهنگر و انسیه شاه حسینی همکاری داشته است. زارع در ارزیابی اش از عملکرد سینما و تلویزیون و به خصوص سینما در حوزه دفاع مقدس نگاه خوش بینانه ای دارد و معتقد است که دست این دو رسانه در این عرصه خالی نیست و آثار قابل اعتنا و ماندگاری را ساخته و روانه پرده نقره ای و قاب جادویی کرده اند. او در عین حال تاکید می کند که حضور به نسبت پررنگش در فیلم های دفاع مقدسی به خصوص در دو دهه ۷۰ و ۸۰ شمسی در عین جذاب بودن و ماندگاری، فرصت ایفای سایر نقش ها را از او گرفته و به نوعی در چهارچوب کاراکترهای خاص، کلیشه اش کرده است.

آقای زارع شـما یکی از بازیگـران پُرکار سینمای دفاع مقدس هستید و فیلم‌های قابل اعتنایی را در این ژانر در کارنامه هنری خود دارید. این حضور پررنگ چقدر به دغدغه و دلبستگی شخصی‌تان به دفاع مقدس مرتبط است و چه مقدارش برآمده از مناسبات حرفه‌ای و پیشنهادات کاری؟

چیزی مابین این دو است. در بازیگری و به خصوص در ابتدای راه، حق انتخاب آنچنانی‌ای وجود ندارد. بازیگر برای آن که شناخته شود و جا بیفتد باید آسان بگیرد و پیشنهادات رسیده را بپذیرد. آغاز حضور من در آثار دفاع مقدس هم با یک اتفاق شـروع شـد و به عبارت بهتر، اولین پیشنهاد جدی‌ام در بازیگری در حوزه دفاع مقدس بود و راه را برای بازی‌ام در این فیلم‌ها باز کرد. می‌خواهم بگویم اگر اولین پیشنهاد جدی و رسمی‌ام در سینما در ژانر کمدی یا اکشـن بود، چه بسـا که فیلم‌های متعلق به ایـن ژانرها بخش اصلی کارنامه بازیگری‌ام را تشـکیل می‌دادند. اما از سوی دیگر، من با جبهه و فضای دفاع مقدس ناآشنا نبودم و جبهه و رزمندگان را خوب می‌شناختم.

آیا خودتان در طول سال‌های دفاع مقدس در جبهه‌ها حضور داشتید؟

بله، حتی چنـدیـن مرتبه تا خط مقـدم هم رفتم. عضـو یک تیم پزشـکی بودم که با حضور در پشـت جبهه‌ها و خطوط مقدم، به معالجه رزمندگان و مجروحان می‌پرداخت. من در اتاق عمل این تیم پزشکی سازماندهی شده بودم و فعالیت می‌کردم. رفت و آمدم به جبهه زیاد بود. با رزمندگان هم مراوده داشتم. این سابقه در تمایلم به انتخاب و بازی در آثار دفاع مقدسی بی‌تأثیر نبوده است. البته این را هم باید بگویم که بازی من در فیلم‌های جنگی بعد از آژانس شیشه‌ای رنگ و بوی جدی‌تری به خود گرفت.

از این حضـور پررنـگ و پرتعداد در فیلم‌های دفاع مقدسـی رضایت دارید؟

هم بله و هم خیر. بازی در فیلم‌هایی مثل آژانس شیشه‌ای، موج مرده، مزرعه پدری و فرزند خاک برای هر بازیگری مایه‌ی مباهات است و باعث غنی شدن سـابقه و کارنامه حرفه‌ای‌اش می‌شود.

از سـوی دیگر، بازی در آثار و نقش‌های دفاع مقدسـی، در بیشتر مواقع باعث کلیشه شدن بازیگر می‌شود. وقتی در یک نقش خوب ظاهر می‌شوی همه توقع دارند آن نقش را دوباره تکرار کنی. کمتر کارگردانی اسـت که حاضر باشد ریسـک کند و یک نقش جدید و متفاوت را به شما بسپارد. مجبور می‌شوی خودت را تکرار کنی. تا یک حدی هم می‌توان مقاومت کرد و این نقش‌ها را نپذیرفت. بالاخره ما بازیگر هستیم. بعد از فیلم آژانس شیشه‌ای اکثر نقش‌هایی که به من پیشنهاد شده، فرمانده و سرهنگ و مامور امنیتی بوده است. همه توقع دارند که همان نقشم در آژانس شیشـه‌ای را در قالب و شکل دیگری تکرار کنم. این موضوع برای بازیگر آسیب‌زا است و باعث می‌شود نتواند تمام توانایی و استعدادهایش را به نمایش بگذارد. به عنوان یک بازیگر، قابلیت‌های دیگرت زیر سایه نقش‌های جنگی‌ات می‌ماند و فرصت‌ها را از دست می‌دهی و به کلیشه و تکرار می‌رسی.

آیا پیش آمده که از بازی در فیلم و سریالی پشیمان شده باشید؟

نه، چراکه تا به امـروز انتخاب‌هایـم دلی بوده اسـت. اصولاً نگاه اقتصادی به کار بازیگری ندارم. همیشه سعی کرده‌ام نقش‌هایی را بازی کنم که بعدها بابت ایفایشان زیر سوال نروم. البته نقش‌هایم در آثار دفاع مقدس را به شکل ویژه‌تری دوست دارم.

جالب آن که شما در دهه ۶۰ که اوج سـاخت فیلم‌های دفاع مقدسی اسـت حضـور چندانی در این عرصه ندارید و در دهه ۷۰ بازی‌تان در آثار متعلق به این ژانر آغاز و جدی می‌شود.

بله، همه چیز با فیلم بوی پیراهن یوسف آغاز و با آژانس شیشه‌ای جدی شـد. در فیلم بوی پیراهن یوسـف نقش یک آزاده را بازی می‌کردم که اتفاقاً خیلی هم دیده شد، اما مامور امنیتی در آژانس شیشه‌ای چیز دیگری بود.

و بعد از آژانس شیشـه‌ای در فیلم موج مرده هم بازی داشتید اما این همکاری در آثار دیگر ابراهیم حاتمی‌کیا ادامه پیدا نکرد و الان برای دو دهه اسـت که در هیـچ فیلمی از ایـن کارگردان حضور نداشته اید. چرا؟

علت خاصی نداشت. چند بار صحبتش پیش آمد اما قسمت نبود و شرایطش فراهم نشد. شاید هم نقشی که مناسب من باشد در فیلم‌های آخر آقای حاتمی‌کیا موجود نبوده است.

شاید این سوال تکراری به نظر برسد اما کدام نقش دفاع مقدسی‌تان را به شکل ویژه دوست دارید؟
همان اولین نقش جدی‌ام یعنی آزاده فیلم بوی پیراهن یوسف را به شکل ویژه دوست دارم. درست است که آژانس شیشه‌ای بهتر دیده شد، اما فکر می‌کنم مردم هم آزاده بوی پیراهن یوسف را بیشتر دوست داشتند و با آن ارتباط برقرار کردند.

اما نقش‌تان در آژانس شیشه‌ای بیشتر در اذهان مخاطبان مانده است.
ببینید آژانس شیشه‌ای یک اتفاق در سینمای دفاع مقدس بود. یک فیلم متفاوت و ساختارشکنانه که نظیرش خیلی کم دیده می‌شود. آژانس شیشه‌ای نه تنها فیلم متمایزی بود و بسیار موفق شد، که برای بازیگرانش هم اتفاقات خوبی را رقم زد و باعث شد بیشتر از گذشته شناخته شوند.

آقای زارع با وجود نقش آفرینی‌های متفاوت و متنوع‌تان اما، مردم همچنان شما را بیشتر با نقش‌ها و فیلم‌های دفاع مقدسی‌تان به یاد می‌آورند. علت را در چه می‌بینید؟
این مساله به همان موضوعی برمی‌گردد که قبلاً به آن اشاره کردم؛ در زیر سایه یک نقش ماندن و به تعبیر بهتر، کلیشه شدن. من نقش‌های غیرجنگی هم زیاد داشته‌ام. حتی نقش کمدی هم بازی کرده‌ام اما مردم همچنان مرا با نقش‌های جنگی هم به یاد می‌آورند و می‌شناسند. این موضوع به یک آسیب شناسی نیاز دارد که چرا بازیگرانی مثل من در زیر سایه یکسری نقش‌های خاص می‌مانند و فرصت بازی در قالب نقش‌های دیگر را پیدا نمی‌کنند و اگر هم فرصت دست بدهد، بازی‌شان دیده نمی‌شود و در یاد مخاطب نمی‌ماند.

> معتقدم که دست سینما و تلویزیون در عرصه دفاع مقدس خالی نیست و کارگردانان متعهد، آثار نمایشی خیلی خوبی ساخته‌اند که بعضی از آنها از جمله بهترین‌های تاریخ سینمای ایران هستند.

خودتان چه نظری درباره مقوله جنگ دارید؟
جنگ که بالفطره زیبا نیست. جریان دفاع کردن البته تفاوت دارد. کاری که ما در جنگ ۸ ساله کردیم دفاع در برابر متجاوز بود نه جنگ. من خودم در مواقعی که در جبهه حضور داشتم نگران پسرم بودم. دوست داشتم سالم نزد خانواده‌ام برگردم.

چرا این اواخر این قدر کم کار شده‌اید و کمتر شما را در فیلم و سریالی می‌بینیم؟
من از بازیگری برای خودم کیسه ندوخته‌ام. اقتصاد در سینما مهم است اما همه چیز نیست. در تلویزیون هم همین است. قرار نیست اعتبارم را که از چند دهه بازیگری به دست آورده‌ام به همین آسانی‌ها زیر سوال ببرم. ترجیح می‌دهم کم کار کنم یا در تئاتر فعال باشم اما کار خوب انجام دهم. نگاهم به بازیگری بر مبنای اقتصاد و منفعت مالی نیست.

به عنوان یک بازیگر مجرب و پُرکار عرصه دفاع مقدس چه ارزیابی و نظری دارید از عملکرد سینمای ایران در این ژانر؟
ارزیابی‌ام برخلاف بسیاری خوش بینانه است. به نظرم فیلم‌های خیلی خوبی در ژانر دفاع مقدس ساخته شده و کارگردانان خلاق و کاربلدی به این عرصه ورود داشته‌اند و فعالیت کرده‌اند و اتفاقا فیلم‌های خیلی خوبی هم ساخته‌اند. خود من تجربه همکاری با فیلمسازان بزرگی مثل ابراهیم حاتمی‌کیا، مرحوم رسول ملاقلی‌پور و غیره را در این عرصه داشته‌ام.

چرا این اواخر شاهدیم که فیلم و سریال دفاع مقدسی خیلی کم ساخته می‌شوند و مثلاً در سینما تمام فعالیت سینمای دفاع مقدس به حداکثر یک یا دو فیلم در سال خلاصه شده است؟

واقعا باعث تاسف است. هنوز هم می‌شود فیلم‌های جنگی خوب ساخت. بسیاری از وجوه دفاع مقدس مغفول مانده و هنوز به آنها پرداخته نشده است. همیشه گفته‌ام که به تعداد آدم‌های جنگ، قصه وجود دارد که می‌تواند دستمایه ساخت فیلم‌ها و سریال‌های جذاب قرار بگیرد. درست است که جنگ تمام شده، اما هم آدم‌های جنگ مانده‌اند و هم اثراتش. حالا حالاها می‌شود فیلم و سریال خوب و جذاب درباره دفاع مقدس ساخت.

پس چرا این اتفاق نمی‌افتد و حمایت‌های لازم صورت نمی‌گیرد؟

شاید فکر می‌کنند چنین نیازی وجود ندارد یا در اولویت نیست. گاهی آن قدر بر سر راه فیلمسازانی که می‌خواهند در عرصه دفاع مقدس فعال باشند سنگ اندازی می‌کنند که عطای کار را به لقایش می‌بخشند و از میانه راه بازمی‌گردند. فیلم جنگی ساختن کار راحتی نیست و امکانات خاص خودش را می‌خواهد. بدون لوکیشن و ادوات و تجهیزات و اسلحه و امکانات که نمی‌شود فیلم جنگی ساخت. فیلم جنگی بودجه خاص خودش را می‌طلبد. تلویزیون که سال‌هاست همیشه مشکل بودجه دارد و در سینما هم که بخش خصوصی توانایی ورود به این حوزه و سرمایه‌گذاری را ندارد و به بخش دولتی هم امیدی نیست. شاید هم دوست ندارند فیلم خوب دفاع مقدسی ساخته شود.

البته خود نویسندگان و کارگردانان هم باید به این موضوع مهم توجه داشته باشند که مخاطبان امروز با تماشاچیان دهه ۶۰ تفاوت دارند و فیلم و سریال ساختن برای آنها الزامات خودش را می‌طلبد. با همان فرمول دهه‌های ۶۰ و ۷۰ نمی‌توان برای مخاطب امروزی فیلم و سریال ساخت. سینمای دفاع مقدس در مقاطعی به کلیشه و تکرار رسیده است که در این رابطه هم باید یک آسیب شناسی اصولی انجام شود.

سراب خلق
گرداب نفاق

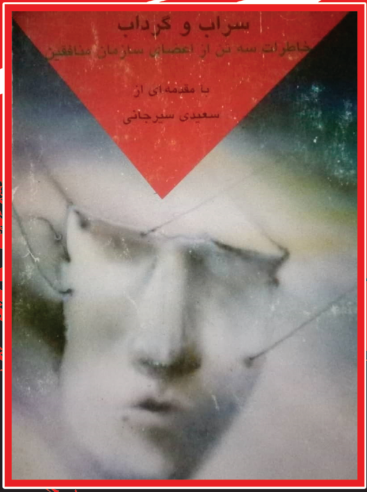

«سراب و گرداب»
خاطرات سه تن از اعضای سازمان منافقین

محسن محمدی

در اتمسفر هیجان زده پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با انتفاع از آزادی های بی سابقه بعد از سال ها عسرت و خفقان سیاسی، گروه های زیادی شکل گرفته و اظهار وجود کردند و قضا را ببین، بیش و کم در عضوگیری و جذب نیروهای تازه نفس، خاصه از میان قشر نوجوان و جوان کامیاب بودند. یکی از این گروه ها سازمان مجاهدین خلق (منافقین) بود که با تکیه بر مبارزات و حسن شهرت بنیان‌گذارانش و سردادن شعارهایی با رنگ و لعاب اسلامی و عدالت خواهانه از جمله جامعه بی‌طبقه توحیدی و گل درشت کردن مباحث جوان پسندی همچون نقش آفرینی اجتماعی زنان، حقوق جوانان و... توانست هوادارانی را از برای خود به خصوص در میان اقشار دانش آموز و دانشجو دست و پا کند. این هواداران که اغلب کم سن و سال بودند و متاثر از هیجانات دوران نوجوانی و جوانی، به سرعت جذب مجاهدین و شعارهای عوام‌فریبانه‌شان شدند و از پس نظاره این سراب کاذب، پای در گردابی گذاشتند که آنها را به ناکجاآباد خیانت به وطن، ایستادن در مقابل خلق و هم‌آغوشی با دشمن راند. مجاهدین که خود را با پشتوانه مبارزات (اغلب ناکام) رهبران و اعضایشان در دوران پهلوی دوم، مدعی و صاحب انقلاب و وکیل و وصی مردم می‌دانستند، چنان چشم در چشم با خلق و انقلاب‌شان شدند که در مخیله نمی‌گنجد؛ از تشکیل میلیشیا و ترورهای کور گرفته تا همدستی با دشمن قسم خورده و متجاوز کشور و دوشادوش جنگیدن و از جاسوسی برای بیگانگان گرفته تا قتل کشیشان مسیحی و بمب‌گذاری در اماکن مقدس شیعیان، برای خدشه‌دار کردن چهره نظام در سطح جهان و ناآرام کردن اوضاع کشور با تفرقه افکنی میان شیعه و سنی.

سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۷۳ اقدام به بمب‌گذاری در حرم امام رضا(ع) در روز تاسوعای حسینی کرد که منجر به شهادت ۲۶ تن و زخمی شدن صدها زائر و عزادار شد. این سازمان همچنین قصد داشت دو بمب دیگر را در حرم حضرت معصومه(س) و امام خمینی(ره) منفجر کند که ناکام ماند. اعضای سازمان مجاهدین همچنین کشیش طاطاووس میکائیلیان را برای ضربه‌زنی به وجهه نظام جمهوری اسلامی در مجامع بین‌المللی و حقوق بشری به قتل رساندند.

کتاب «سراب و گرداب» مشتمل بر خاطرات سه تن از اعضای سازمان منافقین است که مسبب حوادث مذکور بوده‌اند؛ مریم شهبازپور و بتول وافری عاملان بمب‌گذاری ناکام حرم حضرت معصومه(س) و امام راحل(ره) و معاونان قتل کشیش میکائیلیان، و فرحناز انامی مسبب اصلی و یکی از قاتلان کشیش میکائیلیان. نگاه و مداقه‌ای بر خاطرات این سه تن، علاوه بر عبرت‌آموزی حاوی نکاتی است که پرداختن به آنها در افشای ماهیت سازمان مجاهدین خلق و نحوه مسخ و شست و شوی مغزی اعضا و هواداران این فرقه بی‌تأثیر نیست.

مقدمه ای از سعیدی سیرجانی

کتاب «سراب و گرداب» با مساعدت علی اکبر سعیدی سیرجانی تنظیم و تدوین شده است. سعیدی سیرجانی با تشویق سه منافق دستگیر شده، از آنها می خواهد که خاطرات خود را بنویسند و قول می دهد که در تنظیم و تدوین یاری‌گرشان باشد. او در مقدمه «سراب و گرداب» از علت انتشار این کتاب سخن می‌گوید: «به نظر من نشر خاطرات همه کسانی که روزی انحرافی داشته‌اند و گرفتار شده‌اند برای عبرت خلایق و تامین آینده مملکت مفید است. به این دلیل در آن جلسه به خانم‌ها در آغاز گفت‌وگو گفتم خاطرات‌تان را بنویسید، اگر لازم باشد برایتان ادیت می‌کنم و اگر در حال و هوای دیگری بودم مقدمه هم بر آن می نویسم.»(۱) این پژوهشگر و نویسنده درباره نحوه آشنایی خودش با مجاهدین و رفت و آمد کلامی اش با تنی چند از اعضای این سازمان به ذکر خاطره‌ای می‌پردازد که خواندنی است: «سال ۶۵ که در نیویورک به تدریس مشغول بودم، روزی مقابل کتابخانه ملی نیویورک دو جوان را دیدم که کاریکاتوری نصب کرده‌اند و پول جمع می‌کنند. به تماشا ایستاده بودم. یکی از آن دو جوان جلو آمد و پرسید: شما ایرانی هستید؟ گفتم: بله. گفت: کمکی به سـازمان می‌کنید: گفتم: بشکند دستم اگر به خشونت کمک کنم... صاف و پوست کنده گفتم: تصور عمومی این است که سازمان مجاهدین سازمانی خشن است و اگر مسلط شود خون‌های زیادی خواهد ریخت. از طرف دیگر، این همه جوان معتقد و مصممی که در سپاه پاسداران، نیروهای بسیج و همچنین در ارتش گردآمده‌اند بیکار نمی نشینند تا قدرت به دست رجوی و سازمانش بیفتد. وانگهی مردم هرگز جانب مجتهدین ۸۰ ساله را با آن متعلقات مذهبی شان رها نمی‌کنند که دنبال فلان سیاست باز راه بیفتند.»(۲)

هواداران کم سن و ساده لوح

مریم شهبازپور، بتول وافری و فرحناز انامی در ابتدای سال های انقلاب و پیش از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ بیشتر هوادار مجاهدین خلق بوده‌اند تا عضو این سازمان. هر سه در آن زمان دانش آموز دبیرستانی بوده‌اند و نهایت فعالیت‌شان، شرکت در میتینگ ها و راهپیمایی ها آن هم به شکل محدود، برآمده از سن و سال کم و کنترل خانواده ها. آنها در دهه ۷۰ و وصل دوباره به فرقه رجوی هم، همچنان بیشتر هوادار هستند تا عضو و تا پیش از معاونت در قتل و بمب‌گذاری، اوج مبارزاتشان گوش دادن به رادیو مجاهد و گرفتن مهمانی های خانوادگی با سایر اعضای سابق آزاد شده از زندان. هر سه اما، قصه‌ای دارند خواندنی و سخت متاثرکننده و عبرت‌انگیز.

به دور از چشم خانواده

مریم شهبازپور مشغول تحصیل در مقطع دبیرستان است که انقلاب می‌شود. پدرش کارگر است و به تهران مهاجرت کرده. دختر نوجوان به خاطر علاقه به فعالیت های سیاسی و شعارهای اسلامی و مذهبی مجاهدین، جذب این سازمان می‌شود. او که به شکل پنهانی و به دور از چشم خانواده با سازمان در ارتباط است، در مراسم سخنرانی

ابوالحسن بنی صدر در دانشگاه تهران در ۱۴ اسفند ۵۹ شرکت می‌کند. سپس به دستور سازمان در ۳۰ خرداد سال ۶۰ در تجمع غیرقانونی منافقین شرکت و توسط نیروهای امنیتی دستگیر و در دادگاه به سه سال زندان محکوم می‌شود. شهبازپور سال ۶۳ و پس از آزادی اما، یک پرسش بزرگ را در برابر خود می‌بینند: «از یک طرف از این خبر{آزادی} خوشحال بودم و از طرفی ناراحت، چرا که نمی‌دانستم چه چیزهایی در بیرون در انتظارم است و چه سرنوشتی از این پس خواهم داشت. چه برنامه‌ای برای زندگی‌ام باید داشته باشم؟!»(۳)

شهبازپور ادامه تحصیل می‌دهد و پس از مدتی در شرکت نفت استخدام می‌شود. در سال ۱۳۷۰ در پی یک ملاقات اتفاقی در خیابان با فرحناز انامی، دوباره به سازمان وصل می‌شود. رابط سازمان که از عراق آمده به او مأموریت شناسایی و ارتباط‌گیری با کشیش دیمیتری پلوس و اسقف ایرج متحده را می‌دهد. این شناسایی و ارتباط قرار است منتج به قتل این دو شود: «توضیح عملیات هم به این ترتیب بود که باید مسیحیانی را که ساکتند و بعضاً نسبت به رژیم موضع دارند به فعالیت کشاند تا موضع‌گیری کنند. پس باید مسیحیان را در مقابل رژیم قرار دهیم. این برد بین‌المللی دارد و در دنیا گفته می‌شود حقوق مسیحیان در ایران در نظر گرفته نمی‌شود و این باعث پیشبرد اهداف سازمان در جوامع بین‌المللی می‌شود.»(۴) شهبازپور در ادامه، کار با اسلحه را هم یاد می‌گیرد. تیم او، وافری و انامی در یک خانه مستقر می‌شوند و کشیش میکائیلیان را در همین خانه به قتل می‌رسانند. پایان کار این منافق فریب‌خورده، بمب‌گذاری در حرم حضرت معصومه(س) است که البته ناموفق می‌ماند و همراه با بمب توسط نیروهای امنیتی دستگیر می‌شود.

> سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۷۳ اقدام به بمب‌گذاری در حرم امام رضا(ع) در روز تاسوعای حسینی کرد که منجر به شهادت ۲۶ تن و زخمی شدن صدها زائر و عزادار شد. این سازمان همچنین قصد داشت دو بمب دیگر را در حرم حضرت معصومه(س) و امام خمینی(ره) منفجر کند که ناکام ماند.

سرگشته در دانشسرا

بتول وافری خود اذعان دارد که زندگی سختی در کودکی‌اش داشته است، همراه با احساس شدید کمبود عاطفه. ورود و پذیرش او به دانشسرای مقدماتی همزمان با وقوع انقلاب می‌شود. وافری که به لحاظ فکری و عقیدتی دچار سرگشتگی بوده و از کم اطلاعی سیاسی خود احساس حقارت می‌کرده است، از طریق یکی از همسایگان به سازمان مجاهدین مرتبط می‌شود. حضور در نشست‌های «تبیین جهان» در دانشگاه صنعتی شریف و دیگر گردهمایی‌های سازمان از جمله فعالیت‌های وافری تا پیش از ۳۰ خرداد است. آنچه که این دختر نوجوان در روز ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ می‌بیند اما، او را به بازگشت به خانه ترغیب می‌کند: «سر تیم دسته‌ای از دانش‌آموزان که به تظاهرات آمده بودند تعدادی تیغ موکت‌بری به آنها داد. اصلاً سر در نمی‌آوردم. این بچه‌ها نحوه استفاده از این وسایل را نمی‌دانستند اما طولی نکشید که فردی از میان تظاهرکنندگان بیرون پرید و با چاقو به افرادی که مانع از برگزاری تظاهرات می‌شدند حمله کرد و متواری شد. این صحنه آنقدر زشت و زننده بود که سر جایم خشکم زد.»(۵)

وافری در سال ۶۱ و به دنبال دستگیری یکی از دوستانش به دادستانی احضار می‌شود. دادستان که وافری را مادری با یک نوزاد در آغوش می‌بینند او را مورد عفو قرار می‌دهد، در حالی که شرکت در تجمع غیرقانونی ۳۰ خرداد بالفطره یک جرم محسوب می‌شده است. می‌گذرد تا سال ۶۷ که وافری بر حسب تصادف یکی از اعضای سازمان را در خیابان می‌بیند و دوباره وصل می‌شود. او به همراه همسرش به ترکیه سفر و با مجاهدین دیدار می‌کند. سپس به همراه خانواده به تهران بازمی‌گردد، در حالی که یک کد ارتباطات رادیویی در اختیار دارد و ارتباط‌گیری با تشکیلات مادران و سایر اعضای سابق سازمان بر

عهده‌اش واگذار شده است. به زودی فرستاده سازمان از پادگان اشرف هم می‌آید و وافری را با شهبازپور در شناسایی و ارتباط با کشیش پلوس و اسقف متحده همراه می‌کند. او هم مانند سایر هم‌تیمی هایش طرز کار با اسلحه را یاد می‌گیرد. سپس با یک بمب عازم حرم امام (ره) می‌شود که در دام حراست حرم می‌افتد.

کودک فریب خورده

فرحناز انامی ۱۴ سال دارد که انقلاب می‌شود. پدرش کارگر ساده‌ای است که به تهران مهاجرت کرده تا مگر خانواده‌اش اوضاع معیشتی بهتری داشته باشند. او در دوران دبیرستان جذب مجاهدین می‌شود و به شکل پنهانی نشریه مجاهد را به خانه می‌برد و مطالعه می‌کند. خواندن کتاب «تبیین جهان» توسط او و همفکرانش هم جالب توجه است: «بعد از عید سال ۱۳۶۰ برای خواندن کتاب تبیین جهان چندبار به منزل نسرین رفتم ولی به دلیل نداشتن اطلاعات کافی در خصوص ایدئولوژی و مبحث نوشته شده چیزی متوجه نمی‌شدم. خود مهری هم متوجه نمی‌شد. حتی معانی واژه‌ها برایمان مبهم و ناآشنا بود، به طوری که در همان صفحه اول گیر می‌کردیم.»(۶)

به مرور زمان، ارتباط انامی با سایر اعضای سازمان به دلیل شروع امتحانات قطع می‌شود و حتی در راهپیمایی ۳۰ خرداد هم شرکت نمی‌کند. با این حال، در آبان سال ۶۰ دستگیر و به دو سال و نیم حبس محکوم می‌شود؛ محکومیتی که دو بار برایش حکم عفو می‌آید اما چون انامی سر موضع بوده، با آن موافقت نمی‌شود. این هوادار نوجوان سازمان منافقین پس از آزادی از زندان ادامه تحصیل می‌دهد و در یک مونتاژکاری مشغول به کار می‌شود. در سال ۶۹ و از طریق خواهر بزرگ یکی از دوستانش مجدداً به سازمان می‌پیوندد. در ابتدا شروع به ارتباط‌گیری با خانواده کشته شدگان سازمان می‌کند که با برخورد عمدتاً تند آنها مواجه می‌شود و

کار را رها می‌سازد. با رسیدن پیک منافقین از پادگان اشرف، یک تیم سه نفره با حضور انامی، شهبازپور و وافری تشکیل می‌شود. انامی به درخواست مسئول بالادستش خانواده را ترک می‌کند و به شکل دائمی در خانه تیمی مستقر می‌شود. سپس ماموریت اصلی اش به او ابلاغ و مامور می‌شود تا ضمن گشودن باب آشنایی با کشیش میکائیلیان در محل شناخت بیشتر از آیین مسیحیت، کشیش را به بهانه داشتن یک برادر معلول دچار افسردگی به خانه تیمی بکشاند. این اتفاق می افتد و کشیش میکائیلیان توسط انامی و مسئول بالادستش در سازمان کشته می‌شود. انامی سپس برای خروج از کشور اقدام می‌کند که در ایست بازرسی نزدیک زاهدان شناسایی و دستگیر می‌شود.

مصائب زندگی تشکیلاتی

یک پرسش قابل طرح؛ چرا این سه تن برخلاف اکثریت قریب به اتفاق اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق پس از آزادی از زندان در دهه ۶۰ از این فرقه اعلام برائت نکرده و به دنبال زندگی خود نرفتند؟! چه عواملی دست به دست هم دادند تا این سه فریب خورده، دوباره در دام منافقین گرفتار آمده و این مرتبه، تیشه به ریشه خود بزنند؟ زندگی تشکیلاتی و روابط به ظاهر جذابش در سازمان‌های بسته و فرقه گونه، چنان اعضا را دچار خود کرده و در یک خلاء فکری و شخصیتی فرو می‌برد که خروج از این مناسبات، بسیار سخت به نظر می‌رسد و فرد را دچار افسردگی و بی هویتی می‌کند. شهبازی: «در روابط تشکیلاتی چنان برخورد و رفتار می‌شود که انسان همیشه محتاج مسئولش باشد و زنده بودنش را وابسته به شریان ارتباطی اش با مسئولان بالاتر که در راس آن رجوی قرار داشت، بداند.»(۷) وافری: «در کوچه و خیابان هم خیلی به دنبال دوستانم می‌گشتم ولی از هیچ یک از آنان خبری نداشتم. من هواداران سازمان را پاک و بی آلایش و به دور از هر نوع آلودگی و دوگانگی می دانستم. در محیط زندگی من خبری از وجود این صفا نبود. وقتی در خیابان ها راه می‌رفتم فکر می‌کردم همه بایستی به من احترام بگذارند، چرا که من از یک ایدئولوژی و فهم برتر نسبت به دیگران برخوردار هستم. زنده کردن و چنگ زدن به ایدئولوژی مجاهدین را تنها راه احقاق حقوق از دست رفته خود می دانستم و این، مرا وادار به شنیدن سخنان و خطوط فکری مجاهدین نسبت به مبارزه می‌کرد.»(۸)

انامی: «دیگر زندگی را پوچ و بی معنی نمی دیدم. بعد از سال ها گم شدن و دور شدن، خود را بازیافته می دیدم و می خواستم در همه جا فریاد بزنم و به همه اعلام کنم که بالاخره بعد از سال ها جدایی از جریان و هدف انتخابی ام، به آن دست یافته ام و جاری شده ام و از یک جاماندن و پوسیدن خلاصی پیدا کرده ام.»(۹)

مدینه کاذبی به نام اشرف

مریم شهبازپور، بتول وافری و فرحناز انامی هر سه در سن پایین به سازمان پیوسته و با توجه به محدودیت هایی که با آن مواجه بوده اند، طبیعی است که شناخت کافی و درستی از ماهیت و اهداف منافقین نداشته باشند. آنها هنوز با سازمان به درستی آشنا نشده بودند که دستگیر می‌شوند و پس از آزادی هم به دلیل احساس کمبودها و خلاهای عمدتاً عاطفی و شخصیتی، تحقق همه آمال و آرزوهای بر باد رفته خود را در همان سازمان مجهول و پیوستن به آن می بینند. این شیفتگی کاذب چنان عیار بالایی دارد که هر سه نفر در تماس با مسئول بالادستی خود که از عراق آمده، به کرات درخواست می‌کنند تا به پادگان اشرف اعزام شوند. شهبازپور در بخشی از خاطرات خود آورده است: «ما علاقه داشتیم که هر چه سریعتر از کشور خارج شده و به نیروهای سازمان در عراق بپیوندیم ولی به علت اینکه تاکیدا سازمان نیز طی یک پیام رادیویی کلیه اختیارات ما را به حمید سپرده بود باید از دستورات او اطاعت می‌کردیم.»(۱۰) وافری هم مصرانه درخواست اعزام به عراق را داشته است: «وقتی از او خواستم مرا به عراق اعزام کند گفت باید به مسعود و مریم از نظر اعتقادی نزدیک شوید. نزدیکی فیزیکی چیزی را حل نمی‌کند. بکوشید که اینچنین باشید و بتوانید خواسته های مسعود را به عنوان یک عنصر مجاهد و موحد خلق تمام و کمال عملی کنید.»(۱۱)

تصویری که برای انامی از پایگاه منافقین در عراق ساخته بودند هم قابل تامل و البته مضحک است: «در پایگاه ها و اردوگاه های مجاهدین هیچ یک از نیروها راه نمی‌روند بلکه همگی می دوند! خیلی ها که وارد سازمان می‌شوند در ابتدا مدعی هستند که خیلی سوال و مساله دارند و انتظار جوابگویی دارند، لیکن پس از قرار گرفتن در جمع آنها و مرتبط شدن با نیروها عملاً تمام سوالاتشان جواب داده می‌شود!»(۱۲)

رها شده پس از آزادی

از خاطرات اعضای دستگیر شده سازمان منافقین در کتاب «سراب و گرداب» می‌توان نکات ظریف و البته حساسی را استخراج کرد. یکی

از این نکته‌ها، رهاشدن بدون برنامه و به حال خودِ اعضای سابق این سـازمان پس از آزادی است. کاسـتی و معضلی که مسئولیت بخش عمده آن به سیاست‌گذاران و مسئولان نظام در آن سال‌ها بازمی‌گردد. دختر یا پسر جوانی که از زندان آزاد شده، به شدت دچار بحران هویتی است، خلای سبک زندگی تشکیلاتی را حس می‌کند، با جامعه و اطرافیان خود احساس غریبگی دارد، حتی در برقراری ارتباط با اعضای خانواده و بستگان درجه اول ناکام است و به دنبال گمشده خود می‌گردد، باید مورد حمایت‌های مالی و معنوی مکفی قرار بگیرد تا دوباره پایش نلغزد و در پرتگاه منافقین سقوط نکند. این کم‌کاری و سـهل‌انگاری مسـئولان فرهنگی و قضایی دهه ۶۰ البته از زوایای مختلف قابلیت بررسی دارد و خود مطلبی است فراخ و چندوجهی. اعضای دستگیرشده فرقه رجوی در خاطرات خود در «سراب و گرداب» اعتراف دارند به ناتوانی در برقراری ارتباط مجدد با جامعه و حتی اعضای خانواده‌هایشان پس از آزادی از زندان.

شهبازپور: «وقتی با خانواده‌ام برخورد کردم بیشـتر آنها مشـتاق دیدار بودند تا من. مثل اینکه رمقی برای حرف زدن و عکس‌العمل نشـان دادن نداشـتم. سـه سـال دوری از آنها باعث شـده بـود رفتارشان برایم حالت مصنوعی داشته باشد. دیدم آنها با هم راحت هسـتند و حرف یکدیگر را متوجه می‌شـوند ولی من بین آنها احساس غریبگی می‌کردم و دلم می‌خواست زودتر از جمع آنها خارج شـوم و بـه محیط قبلی‌ام فکر کـنم.»(۱۳)

انامی: «اختلاف نظرها و تفاوت‌های موجود در خانواده باعث پژمردگی و افسردگی روحی من می‌شد و حتی در برخوردها حالت طبیعی‌ام را هم از دست می‌دادم و تندخوتر می‌شدم و در مواردی سریع عکس‌العمل نشان می‌دادم. به یاد دارم در مقطعی از سال ۶۵ به نشانه اعتراض به جمع موجود در خانواده و روابطشان با من به حداقل غذا اکتفا می‌کردم و روزها را بیشتر به حالت گرسنگی به سر می‌بردم.»(۱۴)

مرامی که خریدار نداشت

سازمان مجاهدین خلق در سال‌هایی که هنوز در ایران نفس می‌کشید و جانی داشت، عمده فعالیت‌های منجر به عضوگیری خود را بر نوجوانان کم‌سن و سال دبیرستانی متمرکز کرده بود. سردمداران این سازمان خیلی خوب می‌دانستند مرام و اعتقاداتشان در بین اقشار تحصیلکرده و آگاه، خریداری ندارد و اقبالی نمی‌بینند و با وقوف به این واقعیت، نوجوانان معصوم با ضمایر پاک را مورد هدف قرار داده و به عنوان ابزاری برای نیل به اهداف نامبارکشان، قربانی مطامع شوم خود کردند. کتاب «سراب و گرداب» حکایت قصه همین نوجوانان ساده است که با قصد و امید تعالی و خدمت به خلق و ایران، به خدمت این فرقه جهنمی درآمدند و هست و نیست خود را بر باد دادند. ساده‌لوحان ناآگاهی که به دلیل صغر سن، نه تنها نقش و مشارکتی در پیروزی انقلاب اسلامی و مبارزات مردم ایران نداشتند که حتی از آگاهی و بصیرت کافی و لازم برای شناخت نحله‌های فکری و گروه‌های سیاسی فعال در سال‌های ابتدایی پس از پیروزی انقلاب اسلامی برخوردار نبودند و به همین سبب، به بیراهه رفتند و در مقابل همان خلقی ایستادند که دم از مجاهدت برای او می‌زدند. مریم شهبازی پوریکی از خاطره‌نویسان «سراب و گرداب» کم‌اطلاعی و عقب‌ماندگی خبری اعضای سازمان منافقین را اینگونه بیان می‌کند: «من چیزی از مسائل درونی سازمان و روابط و مناسبات که همانا ریزش نیرو و بریدن بچه‌ها از خط و خطوط رجوی بود نمی‌دانستم. چون که همیشه ما را در یک محدوده خاص تفکری قرار می‌دادند و گفته می‌شد تنها خبرهایی که از طریق ما اظهار می‌شود صحت دارد و به گفته دیگران هرچه باشد گوش ندهید.»(۱۵)

پی‌نوشت:

۱. سراب و گرداب. شهبازپور مریم. وافری بتول. انامی فرحناز. نشر کتیبه. ص ۲۶
۲. همان. ص ۲۳ و ۲۴
۳. ص ۵۳
۴. ص ۶۸
۵. ص ۱۰۵
۶. ص ۱۶۸
۷. ص ۶۷
۸. ص ۱۱۴ و ۱۱۶
۹. ص ۱۸۵
۱۰. ص ۶۴
۱۱. ص ۱۳۰
۱۲. ص ۱۹۱
۱۳. ص ۵۴ و ۵۵
۱۴. ص ۱۷۹
۱۵. ص ۶۵

مصطفی

روایتی داستانی از زندگی شهید مدافع حرم

علی بدرخانی

بیشتر اوقات ساکت بود و حرفی نمی‌زد. هنگام راه رفتن همیشه نگاهش به زمین بود و به سختی می‌شد صورتش را دید. سعی می‌کرد مستقیم به صورت کسی زل نزند، اما در عین حال زودتر از همه سلام و احوال‌پرسی می‌کرد. گاهی فکر می‌کردم که مصطفی بالای سرش هم چشم دارد. به همین خاطر بعضی از دوستانم دستش می‌انداختند اما او فقط می‌خندید و هیچ‌گاه جواب نمی‌داد. آن روزها ما در محله پایین شهر زندگی می‌کردیم. البته می‌توان گفت حاشیه شهر تا پایین شهر. جایی که همه ساکنین تقریبا صفات مشترکی داشتند؛ کم‌بضاعتی و قناعت. اطرافمان پارکی نبود اما به‌جایش زمین‌های خاکی و ساخته نشده‌ی کنار خانه‌ها و باغ‌های انار و انجیر محل بازی کودکانه‌ی ما بودند. چیزی جلودارمان نبود. در همین زمین‌های خاکی و لابه‌لای درختان باغ بازی می‌کردیم. خاکی می‌شدیم، در باران و برف گلی می‌شدیم، و او هم همراهمان بود. معمولا دمپایی می‌پوشید و حتی با آن هم‌بازی ما در فوتبال می‌شد.

کفش داشت با وصله و پینه اما نمی‌خواست همان کفش‌ها را نیز بپوشد. می‌گفت نمی‌خواهم پدرم به خاطر خرید کفش یا لباس برای من بیشتر کار کند. دلش همیشه پیش خانواده‌اش بود. به ویژه پدرش که تمام روز را به سختی کار می‌کرد. انتظار کشیدنش را حتی زمانی که با ما مشغول بازی بود می‌شد دید.

پدرش کفاش بود. مغازه‌ای نداشت. سر چهارراهی در مرکز شهر بساط می‌کرد، تابستان زیر آفتاب سوزان و زمستان در سرمای استخوان‌سوز. نگرانی از این وضع پدر آزارش می‌داد. دوست نداشت پدر را در این حال و روز ببیند، با دست‌های پینه بسته و چسب آلود. مادرش نیز در خانه برای تامین معاش خانواده خیاطی می‌کرد. تمام تلاش مصطفی این بود که با پدر برای تعمیر کفش‌ها همراه شود اما پدر هیچ‌گاه او را با خود نمی‌برد. خانه‌ای استیجاری، کار در شرایط دشوار، درآمد کم و خانواده‌ای تقریبا پرجمعیت. با تمامی این مشکلات صمیمیت و دوستی در خانواده‌شان موج می‌زد.

هیچ‌گاه ندیدم لبخند از لبان پدرش گم شود. با چهره‌ای چروکیده و آفتاب‌سوخته از ناملایمتی‌های روزگار، همیشه می‌خندید. گویی که خوش‌بخت‌تر از آنها وجود ندارد.

همه بچه‌های محل دوچرخه داشتند به جز مصطفی. البته من هم به اصطلاح دوچرخه داشتم، چون نه زین آن سالم بود و نه هیچ‌گاه چرخ‌هایش باد داشت. رکاب زدن یک دوچرخه پنچر دشوار بود. همواره باید کسی آن را هل می‌داد. معمولا دوچرخه مرا او هل می‌داد، حتی زمانی که می‌گفتم نوبت هل دادن من است باز هم سعی می‌کرد بیشتر هل بدهد تا سواره باشد و من در دنیای کودکانه‌ی خود از این موضوع راضی بودم که بیشتر سواره باشم و دوچرخه‌ام را کس دیگری هل بدهد.

هنگام غروب آفتاب محل تجمع همه بچه‌های محل مسجد روبروی کوچه‌مان بود. به خاطر شیفت‌های مدرسه، معمولا ظهرها نمی‌شد همه در مسجد جمع شویم. پدربزرگ من موذن و کلیددار مسجد بود و این برای من مزیت بزرگی به شمار می‌رفت، چون صف موذنان و مکبران مسجد را من تعیین می‌کردم. مکبر شدن یا اذان گفتن آرزوی هر بچه‌ای بود و حتی با هم رقابت تنگاتنگی در کیفیت صدای خود داشتیم.

خوب یادم می‌آید که وقتی اولین بار می‌خواستم مثل پدربزرگم اذان بگویم چه جنجالی به پا شد. اولین اذان من در ۷ سالگی‌ام بود. در خانه بارها و بارها صدای اذان و تکبیر پدربزرگم را که از بلندگوهای مسجد هم شنیده می‌شد تقلید کرده بودم؛ تا آنکه یک روز پس از برگزاری نماز ظهر و عصر و درحالی که همه مردم مسجد

را ترک کرده بودند، تصمیم گرفتم مخفیانه و تا بسته شدن درب مسجد سیستم صوتی را که در زیر منبر قرار داشت روشن کنم و اذان بگویم. از روی دست پدربزرگ، روشن کردن سیستم را کاملا حفظ کرده بودم، با دستانی عرق کرده، در حالی که نفس هایم تندترشده بود و صدای قلبم را به وضوح می شنیدم با جسارت تمام انجام دادم و شروع کردم به اذان دادن.

ساعت دو و نیم بعد از ظهر تابستان بود و هوا بسیار گرم. در دنیای کودکانه‌ام با چشمانی بسته و خرسند از لذت شنیده شدن اولین صدا، همه چیز خوب پیش می‌رفت که ناگاه جمعیت فراوانی را رو در روی خود در صحن و حیاط مسجد دیدم. با دستپاچگی میکروفن را روی زمین انداختم و تا خواستم به سمتی بدوم سرم محکم به ستون کنار منبر خورد. آخرین چیزی که در آن لحظه به یاد می آورم، تنها صدای پدربزرگم بود که جمعیت را به خاطر هجومشان به مسجد شماتت می‌کرد.

سرم آن روز شکست اما از آن به بعد عزیز نمازگزاران و روحانی مسجد شده بودم. اولش خجالت می‌کشیدم که دوباره به مسجد برگردم اما پدربزرگ با مهربانی فراوان و با تشویق شجاعتم برای کار خیر، من را موذن و مکبر کوچک مسجد کرد. فضای مسجد باز بود و حیاط بزرگی داشت و من برای بازی هم که شده از اینکه هر روز کودکان بیشتری به مسجد بیایند خوشحال می‌شدم.

همان سال ها بود که مصطفی و خانواده‌اش به محله ما آمدند، در آن هنگام من و مصطفی هم‌سن بودیم و او نیز مثل ما مسجد را دوست داشت، هم برای بازی و هم برای مکبر شدن. او خیلی خجالتی بود. تا چیزی از او نمی پرسیدیم لام تا کام حرفی نمی‌زد. می دانستم که اذان و تکبیر را خوب بلد است. حتی نمازش را هم مثل آدم بزرگ ها با قنوت ها و سجده های طولانی می خواند. یک روز به او گفتم که آیا مثل ما اذان گفتن را دوست دارد. بی درنگ و با ذوق و اشتیاق فراوان پاسخ مثبت داد، گویی که مدت ها منتظر چنین لحظه‌ای بوده است. از آن روز به بعد او هم مثل ما به صف مکبران و موذنان پیوست.

روزهای کودکی به سرعت سپری می شدند و ما بزرگ و بزرگ تر می‌شدیم. طبق برنامه، پنج شنبه هر هفته با بچه های محل به زیارت حرم حضرت معصومه(س) و مسجد جمکران می‌رفتیم اما مصطفی علاوه بر آن برنامه خودش را داشت. خیلی کم پیش می‌آمد همدیگر را نبینیم، هر وقت که در محل نبود یا به مسجد نمی‌آمد؛ می‌دانستم که یا به تنهایی به زیارت رفته و یا نهار پدر را برایش برده است.

شروع سال تحصیلی در دوران نوجوانی همیشه هیجان خاصی داشت. احساس تازگی و خرید کیف و کفش نو با کتاب های جدید و بازی های مدرسه برای ما خیلی خوشایند بود. اما در آن ایام نمی‌شد مصطفی را چندان شاداب دید. نه فقط به این علت که توان مالی آنها خیلی کم بود و پدرش نمی‌توانست تمامی لوازم التحریر او و خواهر و برادرانش را تامین کند، بلکه نداشتن کارت هویت بیشتر آزارش می داد. هنگام ثبت نام در مدرسه احساس خوشایندی نداشت و باید مثل هر سال توضیح می‌دادند که چرا شناسنامه یا کارت هویت ندارند.

با آنکه مادرش ایرانی بود و همه خانواده در ایران به دنیا آمده بودند، به خاطر آنکه پدرش از اتباع خارجی به شمار می‌آمد، به هیچ یک از افراد خانواده کارت شناسایی ایرانی و یا حتی شناسنامه نمی‌دادند. تقریبا هیچ وقت کار اداری نمی‌توانستند داشته باشند، حتی انجام کار بانکی نیز برای آنها مشکلاتی را به همراه داشت. با این حال هیچ‌گاه گله و شکایتی نداشتند، انگار با این شرایط انس گرفته بودند. با آنکه به علت صغر سن خیلی از مشکلات زندگی برایم ملموس نبود، تحمل چنین شرایطی را برای خود و خانواده‌ام ناممکن می‌دیدم.

آن روزها ثبت نام در بسیج بزرگسالان برای هر یک از ما افتخاری بود. تازه ۱۴ ساله شده بودیم و هنوز تا سن قانونی ثبت نام فاصله داشتیم. تا آنکه به واسطه دایی یکی از دوستانمان بلاخره توانستیم با سن کم در پایگاه بسیج مسجد محل ثبت نام کنیم. توصیه های روحانی مسجد و تعریف و تمجید ایشان از صدای خوش اذان من و دوستانم در پذیرش فرمانده پایگاه نیز تاثیر زیادی داشت.

چند روزی گذشت و از آنجا که می دانستم مصطفی هم دوست دارد بسیجی شود بدون اینکه خود او را در جریان بگذارم با مسئول پرسنلی پایگاه در رابطه با ثبت نام مصطفی صحبت کردم. این در شرایطی بود که خود من با واسطه در پایگاه حضور داشتم و قبول موضوع مصطفی از شرایط من هم دشوارتر به نظر

می‌رسید. با اصرار فراوان و البته با پذیرش شروط و ضوابط خاص از جمله عدم صدور کارت بسیجی و عدم شرکت در برنامه‌های نظامی و گشت موافقت حضور او به عنوان بسیجی افتخاری در پایگاه مسجد را گرفتم. فردای آن روز وقتی این خبر را به او دادم از فرط خوشحالی سر از پا نمی‌شناخت. اشتیاق او واقعیت محض بود. حتی وقتی برایش توضیح دادم که کارتی برایش صادر نخواهد شد، این بار برخلاف همیشه خم به ابرو هم نیاورد. خوشحالی و شعف مصطفی رضایت خاطر اندکی را در من ایجاد کرد، چراکه در قیاس با او خود را کوچک می‌دیدم. با اینکه صمیمی‌ترین دوست او بودم اما حس می‌کردم که دنیای او بسیار متفاوت‌تر از دنیای من است. مظلومیت و معصمیت توام با اقتدار خاصی بر چهره داشت. با گذشت و مهربان بود. اصلا کسی را مسخره نمی‌کرد و با آنکه از تمسخر هم سن و سالان ناراحت می‌شد و می‌توانست پاسخ دهد واکنشی از خود نشان نمی‌داد.

حتی اجازه نمی‌داد در حمایت از او با دیگران درگیر شویم. من مثل همه دوستان دیگرم دعوا می‌کردم، تشر دیگران را پاسخ می‌دادم، در رفتار و منشم اشتباه می‌کردم ولی مصطفی را هیچ‌گاه اینگونه ندیدم. او یک سر و گردن از همه ما بالاتر بود.

از معدود زمان‌هایی که لب به سخن می‌گشود، حرف‌هایی بزرگ‌تر از سن خودش می‌زد. برخی اوقات حرف‌هایش را نمی‌فهمیدیم. رفتارش با ما و بزرگ‌ترها به گونه‌ای بود که گاهی فکر می‌کردم او به اندازه پدرم بزرگ است و فقط جثه‌ی کوچک و شبیه به ما کودکان دارد. از زمانی که پا در پایگاه مسجد گذاشت بر خلاف محدودیت‌هایی که برای او گذاشته بودند و با توجه به علاقه‌مندی‌هایش، جان تازه‌ای به فعالیت‌های فرهنگی بسیج بخشید. حالا دیگر دبیرستانی بودیم و در حال ورود به دوران جوانی. مصطفی در عرض مدت کوتاهی خودش را در دل همه جا کرده بود و کمی بعدتر به خاطر شایستگی‌هایش مسئول فرهنگی پایگاه بسیج شد. کلاس‌های مهارت آموزی و آموزشی را برای افراد بی‌بضاعت ترتیب می‌داد. با گروه‌های جهادی به مناطق محروم سفر می‌کرد و عضو فعال ستاد خادمین اربعین بود. همزمان با شرکت در کلاس‌های آموزشی هلال احمر، همراه با آنها به ماموریت‌های امداد و نجات اعزام می‌شد، بدون آنکه به درس و تحصیل خود آسیبی بزند و یا از کمک به خانواده باز بماند. او به تمام معنا انسانی کامل و خستگی ناپذیر بود و بی‌وقفه وقتش را با خدمت در نهادهای مردمی و انقلابی سپری می‌کرد. چند سال بعد با تمام دلبستگی‌هایی که به محله، مسجد و دوستانم به ویژه مصطفی داشتم، به خاطر شغل پدرم، از آنجا اسباب‌کشی کردیم. با این وجود به خاطر مصطفی هم که شده و به یاد دورانی که با هم داشتیم گه‌گاه به محله قدیمی سری می‌زدم و یا با دوستان خود در مسجد جمکران و یا حرم حضرت معصومه(س) دیدار می‌کردم. بحث درس و قبولی در دانشگاه کم‌کم دیدارها را محدودتر کرد. دیگر اطلاع چندانی از مصطفی نداشتم تا آنکه شنیدم در همان ابتدای جنگ مقابل تکفیری‌ها و در دفاع از حرم اهل بیت(ع) با لشکر فاطمیون عازم سوریه شده است. نام مقدس فاطمیون در دفاع از حریم ولایت سزاوار سرداران بی‌ادعایی چون او بود. چه سرنوشت زیبایی! دست تقدیر و جاودانگی الهی ضمیر پاک او را به سوی خود می‌کشاند.

ماه‌ها از آخرین دیدارمان می‌گذشت. دلم برایش تنگ شده بود. تصمیم گرفتم تا به محله سابق سری بزنم و احوال مصطفی و دوستان را از نزدیک جویا شوم. خانه و محله قدیمی ما دیگر حال و هوای گذشته را نداشت و همه چیز تغییر کرده بود. با خود خاطرات و شور و شوق بازی‌های کودکانه را مرور می‌کردم که به یکباره آگهی ترحیمی توجه من را به خود جلب کرد. یعنی چه کسی می‌توانست باشد!!؟ جلوتر که رفتم تصویر زیبای مصطفی را دیدم که بر آن نقش بسته بود. غرق در آن اعلامیه و خبر شهادت شدم. یعنی این خود مصطفی بود؟ هیچ‌گاه فکرش را هم نمی‌کردم که دیگر مصطفی را نبینم. من چگونه می‌توانستم از روزهایی بگذرم که هر لحظه‌اش برایم دنیای از خاطرات خوب و دوست داشتنی بود. ناگهان حس غرور توام با غمی جان سوز سراسر وجودم را فرا گرفت. برای آخرین بار با اشک و لبخند به صورتش در اعلامیه ترحیم نگاه کردم؛ مصطفی خادمی ولادت ۱۳۷۲ مشهد، شهادت ۱۳۹۳ سوریه، هرگز آن روزها را فراموش نمی‌کنم. آه که چه زود گذشت دوران کودکی. آه که چقدر بزرگ بود و من نشناختمش. آه که چه زود آسمانی شد.

چاووشی بیداران

تو الله پرستی

شعری تقدیم به کودکان مظلوم یمن

امیرحسین دوست‌زاده / تبریز

ای حنجره‌ات سرخ‌تر از هر گل سرخی
گلگون شدی و باز به پاییز نشستی

ای طفل خزان دیده گلِ عمرِ تو چیدند
وقتی که گلویت ببریدند و تو رستی

هرچند به قتل تو جهان چشم ببندد
تو باز همانی، به سرِ عهدِ الستی

در جنگ شب و صبح تو چون حضرت خورشید
هر روز طلوع کردی و از پا ننشستی

ای مردتراز هرچه که مرد است در این خاک
با خون خودت شیشه ی صد ظلم شکستی

پیغمبر زخمی شده از آتش نمرود
بگذار بدانند تو الله پرستی

رنگ خون

سهیلا باقریان / تبریز

باز آشفته کرد باد خزان
شاخه در شاخه تین و زیتون را

می کشد باز آسمان بردوش
اختران طپیده در خون را

به کدامین گناه می بارند
بر تو از هر طرف شبیخون را

آه از اورشلیم تا غزه
دم به دم می‌کشند شمعون را

ید بیضاء کجاست پس بزند
این شب سوگوار محزون را

آه ای نیل کی می آشوبی
خواب شیرین قوم فرعون را

واژه را سنگ می کنیم به دست
رنگ خون می زنیم مضمون را

پدر

با احترام تقدیم به تکاوری که تکیه گاهم است؛ پدرم

سینا احمدوند / هشتگرد

به دقت می داند ،
کجا ،چند درخت کاشته است
وهزاران بار آبیاریشان کرده
به دقت می داند،
کجا، چند دشمن را کشته است
و هزاران بار برایش گریسته است
تکاوری که مجبور به چکاندن ماشه بود

نوعروس

فرزانه شفیعی / اصفهان

شبیه نوعروسان عرب، پوشاند رویش را
و پنهان کرد از نامحرمان، زخم گلویش را

پیِ دیروز خود، ویرانه های شهر را چرخید
پیِ فردای خود، وارونه دید او آرزویش را

گلی گم کرده بود و خاک ها را زیر و رو می کرد
مگر پیدا کند جایی جوابِ جستجویش را

به روی دست می آورد طفل خردسالی را
و بیرون می کشید از پنجه ی آوار شویش را

اگر چه زندگی، پنهان برایش دردسر می بافت
اگر چه مرگ، در پایان پریشان کرد مویش را

ولی دریا که به مرداب هرگز رو نخواهد زد
و با خون برادرهاش می گیرد وضویش را

اگر که افتخار جنگ، صلح با ضعیفان است
«یمن» باید بگوید آخرین راز مگویش را:

خدا وقتی بخواهد هیچ غیری، غیر ممکن نیست
بخواهد هم اگر خنجر، نمی بُرَد گلویش را

اویس دیگری بر دست های شهر یعنی که:
لحج، مارب، تعز، صنعا، گرفتند عطر و بویش را ...

سربند سرخ

لیلا علیزاده / ورامین

دلش می خواست از زندان این دنیا رها باشد
کبوتر می شد و می رفت تا پیش خدا باشد

لباس و چفیه و سربند را برداشت، راهی شد
به دریا زد دلش را تا در میان ماجرا باشد

صراط مستقیم این بود، قلبش خوب می‌دانست
که راهش برکتی از ذکر های اهدنا باشد

کنار جانماز ش گریه ها می کرد مادر تا
زمان دل بریدن، اشک هایش بی صدا باشد

پدر از سایه قرآن خودش رد کرد جانش را
که فرزندش عليِ اکبر این کربلا باشد

به سر می بست آن سربند سرخ یا حسین(ع) اش را
که شاید وقت رفتن پیکرش از سر جدا باشد

دم رفتن پیاپی زیر لب می گفت یا زهرا(س)
کمک کن سرنوشت قصه ام مثل شما باشد

گفتمان سرو

۷۵
جمعیت؛ مساله استراتژیک انقلاب اسلامی

۷۸
تغییرات فرهنگی ارزش‌های فرزندآوری

۸۲
وضعیت خانواده
در ایران

۸۹
حکومت اسلامی
و مشارکت اجتماعی زنان

پرونده‌ای برای مساله جمعیت، خانواده و زنان

یکی از مسائل بنیادین و مهم پیش روی کشور، مساله‌ی جمعیت است. اهمیت این مطلب تا بدانجاست که رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بارها به آن تذکر داده‌اند و حتی در سخنانی از سیاست‌های کلان نظام در دهه‌ی هفتاد پیرامون مساله‌ی جمعیت انتقاد کردند.

ایشان در سخنانی فرموده‌اند: «در مقوله‌ی مسائل اجتماعی و غیره ... مسئله‌ی فرزندآوری و مسئله‌ی نسل بسیار مهم است؛ این موضوعی است که بنده بارها در این چند سال اخیر تکیه کرده‌ام و تأکید کرده‌ام، [ولی] متأسّفانه حالا که انسان نتایج را نگاه می‌کند، معلوم می‌شود که خیلی این تأکیدها تأثیر زیادی نداشته. اینها احتیاج دارد به قانون، احتیاج دارد به دنبال‌گیری جدّی دستگاه‌های اجرائی و بایستی بِجِدْ مسئله‌ی فرزندآوری را مهم دانست و از پیری جمعیّت ترسید. حالا خارجی‌ها را کار نداریم؛ دشمن، دشمن است؛ امّا بعضی کج‌سلیقگی‌ها را متأسّفانه آدم در داخل مشاهده می‌کند -یک جایی خواندم- که می‌گویند «آقا! پیری جمعیّت اشکالی ندارد»! چطور اشکالی ندارد؟ یکی از پُرفایده‌ترین ثروت‌های یک کشور، جمعیّت جوان در یک کشور است که ما بحمدالله از اوایل انقلاب تا امروز برخوردار بوده‌ایم و اگر بنا باشد بعداً برخوردار نباشیم، یقیناً عقب خواهیم». (۱۳۹۹/۴/۲۲)

با درک این اهمیت و البته در هم‌تندیگی مساله‌ی جمعیت با امور زنان و خانواده **سرو** در پرونده‌ای مختصر به این مهم پرداخته است که در ادامه می‌خوانید.

جمعیت؛ مساله استراتژیک انقلاب اسلامی

مهرداد صالحی

رشد فزاینده جمعیت در دهه‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ شمسی و درگیرشدن کشور به مشکلات اقتصادی و مشکلاتی دیگر نظیر جنگ و نابسامانی‌های پس از انقلاب که آنها نیز به نوبه خود به اقتصاد فرتوت و ضعیف کشور آسیب مضاعف وارد می‌کرد مسئولان کشور را برآن داشت تا در دهه ۱۳۷۰، تدابیری برای کنترل رشد جمعیت بیندیشند. در همان زمان عده‌ای به مخالفت با این سیاست برخاستند و آن را موجب کاهش جمعیت و معضل پیری جمعیت در دهه‌های آتی دانستند و حتی این سیاست را که توسط نهادهای بین‌المللی برای ایران تجویز و بلکه تشویق می‌شد، توطئهٔ شبکه‌های صهیونیستی و وابسته به نظام سلطه برضد انقلاب اسلامی و در گستره‌ای وسیع‌تر، بر ضد جامعه تشیع به حساب می‌آوردند.

گذشته از اینکه این تحلیل‌ها چقدر درست و مستدل بود یا خیر، در هرصورت دولت سازندگی و مجلس شورای اسلامی وقت وقعی بر آن ننهادند و سیاست تحدید جمعیت با تبلیغات گسترده و فراتر از نیاز واقعی جامعه در پیش گرفته شد و ارزش فرزندآوری در جامعه کم‌کم تبدیل به ضدارزش شد. کار به شکل افراطی تا جایی پیش رفت که نه تنها در سازوکارهای رسمی کشور فرزند بیشتر مایه دردسر بود (و حتی خانواده‌های دارای سه فرزند تهدید به عدم صدور شناسنامه و دفترچه بیمه و امثال آن می‌شدند)، بلکه در بعد اجتماعی نیز فرزند بیشتر دستمایه تحقیر و تنزل اجتماعی افراد بود و اگر مادری برای بار سوم باردار می‌شد گویی عملی قبیح و نامتعارف انجام داده است.

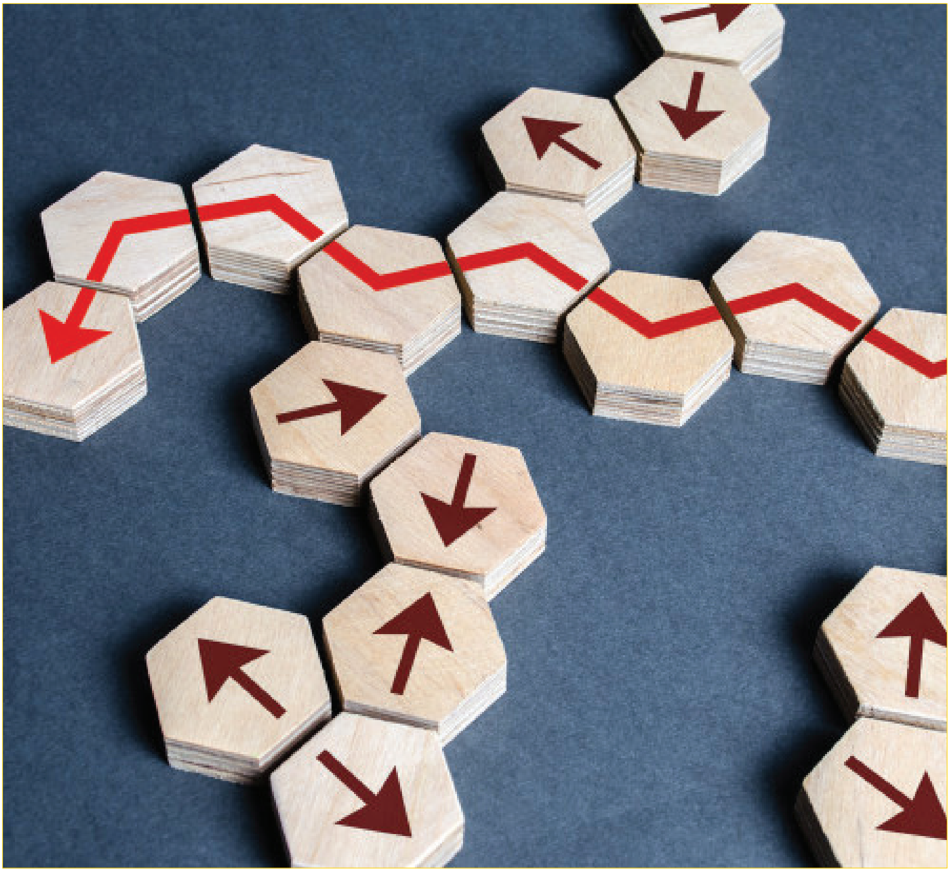

شاید در وضعیت خاص کشور در دهه ۱۳۷۰، کنترل جمعیت سیاستی لازم به شمار می‌رفت، ولی افراط و زیاده‌روی هم در بعد سیاستگذاری های اجرایی و هم در بعد فرهنگی، خسارتی به جامعه ایرانی وارد کرد که شاید جبران آن دهه‌ها به طول بینجامد. این سیاست باید به شکل متوازن و عقلایی و نهایتاً تا اوایل دهه ۱۳۸۰ به پیش می‌رفت و از آن پس به تدریج برطرف می‌شد و بعد خانوار به حال عادی و طبیعی خود بازمی‌گشت. به هر حال، این روند نادرست بیش از یک دهه ادامه داشت و کسی متوجه آن نبود تا اینکه نگاه دوراندیش و آینده‌نگر رهبری نظام متوجه این خطا شد و آن را برای مسئولان و عموم مردم مطرح ساخت.

«یکی از خطاهائی که خود ما کردیم - بنده خودم هم در این خطا سهیمم - این مسئله تحدید نسل از اواسط دهه ۷۰ به این طرف باید متوقف می‌شد. البته اولی که سیاست تحدید نسل اتخاذ شد، خوب بود، لازم بود، لیکن از اواسط دهه ۷۰ باید متوقف می‌شد. این را متوقف نکردیم؛ این اشتباه بود. عرض کردم؛ مسئولین کشور در این اشتباه سهیمند، خود بنده حقیر هم در این اشتباه سهیمم. این را خدای متعال و تاریخ باید بر ما ببخشد. نسل جوان را باید حفظ کرد. با این روند کنونی اگر ما پیش برویم - من چندی پیش هم در ماه رمضان در سخنرانی گفتم - کشور پیر خواهد شد. خانواده‌ها، جوان ها باید تولید مثل را زیاد کنند؛ نسل را افزایش دهند.

این محدود کردن فرزندان در خانه‌ها، به این شکلی که امروز هست، خطاست. این نسل جوانی که امروز ما داریم، اگر ده سال آینده، بیست سال آینده و در دوره‌ها و مرحله‌های آینده این کشور بتوانیم آن را حفظ کنیم، همه مشکلات کشور را اینها حل می‌کنند؛ با آن آمادگی، با آن نشاط، با آن شوقی که در نسل جوان هست، و با استعدادی که در ایرانی وجود دارد.»

این سخنان که در دیدار عمومی با مردم شهر بجنورد در ۱۹ مهرماه ۱۳۹۱ بیان شده، شاید مهم‌ترین و جنجالی‌ترین سخنان رهبر معظم انقلاب درباره سیاست کنترل جمعیت و فرزندآوری در کشور بوده است، هم از آن جهت که معظم‌له متواضعانه این اشکال را می‌پذیرند و حتی خود را در آن سهیم می‌دانند و عذرخواهی می‌کنند و هم از آن جهت که با سهیم کردن خود در این سیاست، تداوم آن را رسماً قطع می‌کنند و بدون اینکه اینبار آن را به دولت یا مجلس واگذار کنند، شخصاً با به دست گرفتن زمام این مسئله، عموم مردم و مسئولان کشور را به جهتی مخالف با آنچه تا آن زمان ساری و جاری بوده است رهنمون می‌شوند.

رهبر معظم انقلاب باردیگر در دیدار مسئولان نظام در ۳ مرداد ۱۳۹۲ این موضوع را اعلام کردند که «ما باید در سیاست تحدید نسل تجدید نظر کنیم. سیاست تحدید نسل در یک برهه‌ای از زمان درست بود؛ یک اهدافی هم برایش معین کردند. آن طوری که افراد متخصص و عالم و کارشناسان علمی این قسمت تحقیق و بررسی کردند و گزارش دادند، ما در سال ۷۱ به همان مقاصدی که از تحدید نسل وجود داشت، رسیدیم. از سال ۷۱ به این طرف، باید سیاست را تغییر می‌دادیم؛ خطا کردیم، تغییر ندادیم. امروز باید این خطا را جبران کنیم».

علیرغم اینکه عالی‌ترین مقام کشور خود به این مسئله ورود کرده و از همه مسئولان و نهادهای تقنینی و اجرایی می‌خواهد که چاره‌ای برای پیری جمعیت بیندیشند متأسفانه در این بازه زمانی حدوداً ۸ ساله فکر اساسی و تدبیر راهبردی برای این معضل صورت نگرفته است؛ هرچند رهبری بارها در بیانات مختلف خود بر این موضوع تأکید و آن را یادآوری کرده‌اند. جالب اینکه برخی مسئولان و فعالان سیاسی و اجتماعی کشور نه تنها از این سخنان دردمندانه و دلسوزانه رهبری استقبالی نکردند، بلکه همسو با دشمنان خارجی و شبکه‌های سخن‌پراکنی انگلیسی و آمریکایی، این سخنان را ناشی از عدم شناخت کافی نسبت به امکانات و شرایط کشور وانمود کردند و این‌گونه افکار عمومی را به بازی گرفتند که افزایش جمعیت با این شرایط بد اقتصادی به انفجار جمعیت و بحران‌های گوناگون اقتصادی و سیاسی و اجتماعی منجر خواهد شد.

اخیراً با روی کار آمدن مجلس شورای اسلامی جدید که از ویژگی جوانی و نشاط برخوردار است و با رویکرهایی نزدیک‌تر به مبانی انقلاب اسلامی و با شعار تحقق منویات رهبری شکل گرفته است، این امید در دل‌ها شکل گرفته است که به این موضوع مهم و حیاتی برای حال و آینده کشور نیز توجه ویژه شود.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز در ۲۲ تیر ۱۳۹۹، در سخنرانی خود برای نمایندگان مجلس جدید که به دلیل شیوع بیماری کرونا به صورت غیرحضوری و تلویزیونی ایراد شد، رویکردها و اولویت‌های آتی مجلس را برای چهار سال آینده مشخص کردند که حفظ بعد خانوار و مسئله فرزندآوری در زمره آنهاست:

«مسئله ازدواج جوانان خیلی مهم است؛ جزو مسائلی است که اصلاً نباید از آن غفلت کرد و راه‌هایی برای تسهیل ازدواج، و امکان ازدواج برای جوان‌ها، باید پیش‌بینی بشود. بعضی از این راه‌ها هزینه مادی هم ندارد؛ فقط تصمیم‌گیری لازم دارد، توجه لازم دارد. مسئله فرزندآوری و مسئله نسل بسیار مهم است؛ این موضوعی است که بنده بارها در این چند سال اخیر تکیه کرده‌ام و تأکید کرده‌ام. متأسفانه حالا که انسان نتایج را نگاه می‌کند، معلوم می‌شود که خیلی این تأکیدها تأثیر زیادی نداشته. اینها احتیاج دارد به قانون، احتیاج دارد به دنبال‌گیری جدی دستگاه‌های اجرایی و بایستی به جد مسئله فرزندآوری را مهم دانست و از پیری جمعیت ترسید. حالا خارجی‌ها را کار نداریم؛ دشمن، دشمن است؛ امّا بعضی کج‌سلیقگی‌ها را متأسفانه آدم در داخل مشاهده می‌کند. یک جایی خواندم که می‌گویند «آقا! پیری جمعیت اشکالی ندارد»! چطور اشکالی ندارد؟ یکی از پرفایده‌ترین ثروت‌های یک کشور، جمعیت جوان در یک کشور است که ما بحمدالله از اوایل انقلاب تا امروز برخوردار بوده‌ایم و اگر بنا باشد بعداً برخوردار نباشیم، یقیناً عقب خواهیم ماند.»

تغییرات فرهنگی ارزش‌های فرزندآوری

محمد دینی

مقوله فرزندآوری و آوری و زایش در اکثر باورها و ادیان از ارزش فراوانی برخوردار بوده است و حتی مناسک رهبانی مسیحی نیز که به ترویج عزوبت و تجرد معروف هستند در واقع از طرفداران کثرت نفوس هستند و بر مبنای اقوال تاریخی از جمع حواریون مسیح تنها ژان که تقریباً در سن بلوغ بود، ازدواج نکرده بود و بقیه همگی دارای زن و فرزند بودند. در آموزه هایی که رویه ترغیب به رهبانیت را در قرون وسطی توسط برخی از علمای مسیحی ترویج می‌کردند نیز تأکید بر رهبانیت و تجرد برای روحانیون مسیحی دیده می‌شد و این موضوع برای عامه مردم ترویج و تاکید نمی‌شد. رویه ای که به صورت کم و بیش در کیش بودا و آیین مانی نیز مشاهده می‌شود. در مورد کنترل موالید نیز می‌توان یادآور شد که پاپ پیوس دوازدهم در سخنرانی خود در «انجمن مامایی ایتالیا» قاطعانه اظهار داشت: هر عمل جنسی که منجر به تولید نسل نشود، از نظر کلیسای کاتولیک محکوم شناخته می‌شود. در دین مبین اسلام فرزندان به عنوان روزی آورندگان به زندگی و موجب رشد و نمو معنوی

والدین محسوب می‌شوند. درآموزه‌های دینی ما باتکیه برقناعت ورضایت اززندگی مادی درسطح واندازه شأن اجتماعی افراد، به خانواده‌ها وافراد توصیه می‌شود که برای افزایش رزق وروزی اقدام به ازدواج وفرزندآوری کنند. همچنین دراسلام ارزش بسیاری برای افراد مسلمان وجود دارد وبدین ترتیب اضافه شدن یک انسان به مجموعه مسلمانان جهان امری بسیار مطلوب تلقی می‌شود؛ تا آن جاکه یکی ازانگیزه‌های ازدواج وفرزندآوری ازسوی پیشوایان دینی همین موضوع بیان شده است.

تحولات پس ازانقلاب صنعتی دراروپاکه موجب به حاشیه راندن دین وکلیسا ازعرصه زندگی شد، به مرورارزش‌های تبلیغی این آیین رانیزبه حاشیه راند؛ فرآیندی که درطی آن به مرورشاهد تنزل ارزش ازدواج، خانواده وفرزند بودیم. دراین دوران اربابان صنایع جدید اززنان به عنوان نیروی کارارزان قیمت استفاده می‌کردند؛ اتفاقی که تا پیش ازاین برای زنان رخ نداده بود. در نتیجه به مرورارزش مردان به عنوان افراد تلاشگر کم رنگ شد، ازدواج وارزش‌های سنتی زنان ازجمله خانه‌داری والتزام به کار داخل منزل کم ترشد ونهایتاً فرزند وفرزندآوری به عنوان فعالیت محدود کننده فعالیت‌های اقتصادی زنان تلقی شد. البته این فرآیند به انقلاب صنعتی وجامعه اروپایی پس ازآن دوران محدود نماند واین فرآیند رامی‌توان یکی ازعوامل مهم کاهش جمعیت درهمه جای دنیا ازجمله ایران بدانیم؛ بدین صورت که طی دودهه اخیربا رواج سبک زندگی غربی وافزایش حضورزنان در اجتماع، شاهد بالا رفتن سن ازدواج زنان وتمایل بسیار کم زنان ایرانی به فرزندآوری هستیم.

فرزند به عنوان منبع قدرت

علاوه براحساس امنیت وآرامش خانواده‌ها دردرون یک جامعه، فرزندان به شکل سربازومدافع خانواده وقوم وقبیله درجوامع قدیم وابزاری درجهت توسعه منافع اقوام وقبایل وگسترش قلمروکشورها محسوب می‌شده است. برای مثال امپراطوری ایران باستان ویا امپراطوری روم که تکثیرنفوس رایکی ازاهداف اساسی جامعه قرارداده بودند؛ چراکه حفظ، بسط وتوسعه حدود این امپراطوری‌ها تنها ازطریق نگهداری ارتش‌هایی عظیم امکان پذیربود. درتاریخ هرودت آمده است: «بهترین صفت راپس از رشادت، پارسی دراین می‌داند که پسران زیاد به دنیا آورد وشاه برای اشخاصی که بیش ازدیگران زاد وولد کرده‌اند همه ساله هدیه می‌فرستد.»

البته این ویژگی امروزه هم درجوامع مختلف کاربرد سیاسی و امنیتی دارد، به گونه‌ای که کشورها به ازدیاد جمعیت به عنوان منبع قدرت می‌نگرند. برای مثال درفلسطین اشغالی، دولت رژیم صهیونیستی می‌کوشد با افزایش جمعیت خود سیطره بیشتری برسرزمین فلسطین پیدا کند وبا اخراج فلسطینیان ازسرزمین خودآنان رادراقلیت قراردهد ودرمقابل، فلسطینیان نیزبا زاد وولد بیشترسعی می‌کنند نگذارند توازن جمعیتی با اشغالگران ازبین برود.

فرزند به عنوان نیروی کار کمکی

درتمدن‌های مختلف ازتمدن باستان تا سده گذشته باتوجه به کثرت مشاغل کشاورزی ودامداری وصنعتی همواره فرزندان بیشتربه عنوان دستیاران وتوسعه دهندگان شغل وپیشه پدر محسوب می‌شدند. برعکس، اقتصاد امروزبا توسعه سبک زندگی غربی درجهان، بیشترمبتنی برصنعت وخدمات است و گسترش فناوری، حضورانسان‌ها رامحدودترکرده است، شاغلین دراین بخش‌ها با افزایش تعداد فرزندانشان نمی‌توانند شغل خود راتوسعه بدهند؛ زیراخودشان به تنهایی دریک شغل به خدمت گرفته شده‌اند.

همین موضوع درباره نظام تأمین اجتماعی وپس اندازنیزصادق است؛ به این صورت که دوران قدیم فرزندان با ادامه دادن فعالیت شغلی پدرخود به نوعی هم باعث ازبین نرفتن زمین واحشام و... او می‌شدند وهم کمک خرجی برای دوران ناتوانی وسالمندی او محسوب می‌شدند. امادرنظام اداری وشغلی امروزافراد باپرداخت حق بیمه بازنشستگی خودشان راازدیگران بی‌نیازمی‌کنند ودر این نظام فرزند بیشتردرنگاه اول صرفاً به مصرف کننده بیشتر برای عایدی والدین تبدیل می‌شود. موارد ذکرشده رامی‌توان به عنوان اهم نگرش‌های دوران قدیم به مقوله فرزند دانست که در زمان فعلی این مفاهیم تا حدود زیادی به حاشیه رانده شده‌اند.

ریشه‌های تغییرات جمعیتی معاصر

نرخ رشد جمعیت جهان با توجه به تغییرات فرهنگی ذکرشده در مناطق توسعه یافته و به مرور در مناطق در حال توسعه به کنترل درآمد. البته نباید از نقش ابزارهای بهداشتی و پزشکی جدید که به عنوان تسهیل‌گران این امر عمل کردند، غافل شویم. درباره ترسیم سازوکار این تغییرات در باورهای افراد نظریات مختلفی ارائه شده است که از آن جمله می‌توان به نظریه جریان ثروت کالدول در زمان حاضر، نظریه منزلت اجتماعی و نظریه تحول فرهنگی اینگلهارت اشاره کرد. از دیدگاه نظریه جریان ثروت کالدول، مفهوم تقاضای اقتصادی فرهنگی با عقاید و ارزش های غربی که در نهایت به کاهش تقاضا منجر می‌شود، پیوند می‌خورد. وی درباره نظام تولیدی نیز دو نوع تقسیم بندی ارائه می‌دهد: نظام تولید خانوادگی با باروری بالا و نظام تولید سرمایه‌داری با باروری پایین. به نظر وی در الگوی باروری نخست، فرزندان جزو منابع خالص والدین هستند؛ اما در نظام دوم، فرزندان جزو هزینه‌های خالص محسوب می‌شوند.

در نظریه منزلت اجتماعی نیز متفکران و اندیشمندان، میزان باروری هر خانوار و جامعه را مبتنی بر جایگاه و منزلت والدین و یا ساکنان آن جامعه می‌دانند. خانواده با توجه به پیشرفت و ترقی حاصل شده در جامعه و موقعیتی که به عنوان یک عضو دارا می‌باشد، به فرزندآوری می‌اندیشد.

اما نظریه‌ای که در این مجال نگاه عمیق‌تری به آن می‌کنیم نظریه تحول فرهنگی اینگلهارت است. این نظریه بر ایده پیشرفت انسانی مبتنی است. در زمانی که انقلاب تجاری در اواخر قرون وسطی (قبل از انقلاب صنعتی) به رشد سرمایه‌داری در مناطق شهری اروپایی منجر شد، رشد اقتصادی در روندی پایدار موجب رشد جمعیت شد. همزمان با وقوع رشد اقتصادی و جمعیتی، فلسفه‌های انسان‌گرایی و روشنفکری نیز ظهور یافتند. علم با ایجاد منبع معرفتی نوینی که بر مبنای تجربیات و شواهد استوار بود، انحصار عقلانی کلیسا را که از نظام فئودال به عنوان نظمی تغییرناپذیر به شدت دفاع می‌کرد، به چالش کشید. ایده پیشرفت انسانی متولد شد و همراه با آن نظریه نوسازی نیز به آرامی ظهور کرد. تزاصلی نظریه نوسازی می‌گوید:

جمعیت و مساله قدرت ملی

علاوه بر احساس امنیت و آرامش خانواده ها در درون یک جامعه، فرزندان به شکل سرباز و مدافع خانواده و قوم و قبیله در جوامع قدیم و ابزاری در جهت توسعه منافع اقوام و قبایل و گسترش قلمرو کشورها محسوب می شده است. برای مثال امپراطوری ایران باستان و یا امپراطوری روم که تکثیر نفوس را یکی از اهداف اساسی جامعه قرار داده بودند؛ چرا که حفظ، بسط و توسعه حدود این امپراطوری ها تنها از طریق نگهداری ارتش هایی عظیم امکان پذیر بود.

توسعه اقتصادی به ایجاد تغییرات مهم و دقیقاً قابل پیش بینی در سیاست ها و فرهنگ جوامع منجر می شود. توسعه اقتصادی به شدت با تغییرات در باورها و انگیزه های افراد مرتبط شده و این تغییرات نقش دین، انگیزه های شغلی، نرخ های باروری، نقش های جنسیتی و هنجارهای جنسی را کاهش می دهد.

ارزش های افراد در این جوامع در دو بعد تغییر می کند:

۱. دگرگونی ارزش های سنتی و دینی به ارزش های سکولار- عقلانی

۲. دگرگونی ارزش های بقا به ارزش های ابراز وجود

در گذشته، بقای کودکان عمدتاً بر مراقبت والدین از آنها مبتنی بوده و در مقابل نیز کودکان در سنین پیری والدین از آنها مراقبت می کردند. اگرچه نقش خانواده هنوز هم مهم است، اما دولت رفاه ماهیت وجود یا فقدان این روابط را تضعیف نموده است. در شرایط معاصر خانواده تک والد و افراد مسن بی فرزند نسبت به آنچه که قبلاً وجود داشت، خودکفایی بیشتری دارند.

رونالد اینگلهارت در این نظریه بر اساس دو فرضیه کمیابی و اجتماعی شدن پیش بینی می کرد که در نتیجه رونق اقتصادی به وجود آمده در کشورهای غربی، ارزش های عادی جوامع در حال تبدیل شدن به ارزش های فرامادی گرایانه ای مثل آزادی بیان، مشارکت اجتماعی و ارزش های دیگر انسانی و فکری است. فرامادیون اهمیت کمتری از مادیون به رشد اقتصادی می دهند. فرضیه کمیابی بر پایه دگرگونی های کوتاه مدت و یا آثار دوره ای است. دوره های رونق و شکوفایی اقتصادی به افزایش فرامادی گری می انجامد و دوره های کمبود به مادیگری. فرضیه اجتماعی شدن حاکی از این است که آثار بلندمدت گروه های سنی نیز وجود دارد؛ یعنی ارزش های یک نسل معین بازتاب اوضاع حاکم در طول سال های قبل از بلوغش است. در طول بررسی این تفاوت های بین فرامادیون و مادی گرایان مشاهده می شود که فرامادیون اهمیت کمتری به ازدواج و داشتن بچه می دهند. مردم کمتر ازدواج می کنند چون فرامادی هستند و چون اولویت های فرامادی دارند، کمتر به داشتن بچه علاقه نشان می دهند. در صورتی که این موضوع حقیقت داشته باشد ما باید شاهد کاهش اهمیت ازدواج و کاهش میزان موالید در جوامع پیشرفته صنعتی باشیم که این دقیقاً از دهه ۱۹۶۰، زمان ورود فرامادیون به جمعیت بزرگسال انجام گرفته است.

از لحاظ سنتی داشتن بچه و بزرگ کردن او خواسته اساسی هر زن معمولی است و یکی از مهم ترین وظایفش در زندگی و یکی از بزرگ ترین منابع رضایتش است. ولی نتایج مطالعات امروزی نشان می دهد که جوان ترها کمتر از بزرگ ترها احساس می کنند که زن برای تحقق خود نیاز به بچه دارد. مردم آمریکا در این مسئله یکی از تندروترین ملت ها هستند که با این واقعیت که زنان آمریکایی از لحاظ تاریخی جبهه مقدم ورود به بازار کار بوده اند، منطبق است. از آنجا که کمتر بر این باورند که زن نیاز به بچه دارد، لزومی هم نمی بینند که در صورت تمایل زن به داشتن بچه حتماً باید ازدواج کند و می تواند راه های دیگری را برای بچه دار شدن انتخاب کند.

کاهش میزان موالید فقط یکی از نشانه های جمعیتی دگرگونی فرهنگی است، میزان طلاق در جوامع پیشرفته صنعتی در طول سالیان گذشته افزایش یافته است. در نتیجه بر میزان سقط جنین و موالید نامشروع افزوده شده است. یک دگرگونی جمعیتی دیگر که به نظر می رسد بازتاب دگرگونی فرهنگی باشد افزایش سریع موالید نامشروع در طول این دوره است.

وضعیت خانواده در ایران

زینب محمودآبادی
دکترای مطالعات زنان

در سال‌های اخیر در رابطه با وضعیت خانواده ایرانی، هشدارهای جدی شنیده می‌شود. برخی استدلال می‌کنند که خانواده‌ی ایرانی در حال بحران و فروپاشی است و برخی دیگر تغییرات خانواده را نتیجه تغییرات اجتماعی تلقی می‌کنند و آن را عادی می‌پندارند. پذیرفتن واقعیات موجود و تغییرات گسترده در بعد ساختاری و فردی در جامعه ایران و عدم امکان بازگشت کامل به گذشته، از مهم ترین ویژگی های نظرات جامعه شناسان در حوزه خانواده است. این گروه در شرایط فعلی، وضعیت خانواده در ایران را بحرانی نمی‌دانند، ولی در شرایط پیش از بحران قرار دارد و هشدارها برای آینده به صدا درآمده است.

تغییرات خانواده ایرانی

توجه به خانواده به عنوان بخش خصوصی زندگی انسان‌ها و بروز تمایزات افراد در این حوزه نیز از دیگر ویژگی‌های مهم این نظریات به شمار می‌آید. برخی جامعه‌شناسان معتقدند خانواده در ایران به سمت درونی شدن حرکت می‌کند؛ یک پدیده درونی برای اعضای خود پیدا کرده و به یک کانون مناسبات اجتماعی بسته تبدیل شده است. لذا رفتارهای افراد در خانواده با بیرون از خانواده خیلی تفاوت دارد. زن و مرد در خیابان و در درون خانواده و شبکه فامیلی شان کاملاً متفاوت هستند. به طور مثال بیرون خیلی مقدسند و درون نیستند یا بالعکس. و این نشان می دهد که خانواده حریمی متفاوت از کل نظام اجتماعی پیدا کرده است.

نیاز به بازتعریف وظایف و کارکردهای خانواده موضوع دیگری است که در سخنان جامعه شناسان مشاهده می‌شود. امروز خانواده در ایران حداکثری است. حداکثری بودن خانواده به معنای آن است که این نهاد مسئولیت‌هایی را که در دیگر جوامع برعهده سایر نهادها گذاشته می‌شود، خود به دوش می‌کشد. در حالی که امروزه خانواده باید حداقلی باشد. حداقل وظایف خانواده تولید مثل، تربیت فرزندان و مؤدب کردن آنها به آداب و اخلاق است؛ اما کسب حرفه‌ها و فنون، آموزش، پزشکی، نیازهای اقتصادی، اشتغال، مسکن، درمان و غیره باید برعهده جامعه باشد. اگر خانواده همه این وظایف را انجام دهد خسته و فرسوده می‌شود؛ اما اگر خانواده حداقلی باشد و وظایف کمی به عهده داشته باشد همان وظایف کم را به خوبی انجام می‌دهد.

اعتقاد به عدم دخالت مستقیم دولت در خانواده از جمله اشتراکات اکثریت جامعه شناسان است. نوع سیاست‌گذاری‌ها و دخالت‌های حاکمیت سیاسی و دولت که در طول یک دهه اخیر شاهد آن بودیم، مورد نقد اکثر کارشناسان و جامعه‌شناسان است. دو نوع رویکرد سیاست‌گذاری در مبحث خانواده مطرح است؛ سلبی و ایجابی. برای حل مشکلات خانواده اولاً، باید سیاست‌گذاری‌های سلبی برای عدم مداخله‌گری صورت بگیرد و ثانیاً به جای تجویزات برای حل مشکلاتی مانند طلاق، مشکلات اصلی که به خانواده هجوم آورده و آن را دچار مشکل کرده است، حل شود؛ مسائل اصلی و مهم‌تری که بر خانواده سایه انداخته است مانند مشکلات محیط اقتصادی، معضلات ساختاری، ریشه‌های شکل‌گیری خانواده خصوصاً مشکلات ازدواج و ... که حل شدن و آرام کردن آنها به حل مشکلات خانواده بسیار کمک می‌کند.

دولت نباید در کانون خانواده دخالت کند، بلکه باید خود را همکار، همراه و خادم خانواده بداند. منظور از خادم این است که سیاست‌های دولت حمایتی باشد و نه مداخله‌گرانه. خانواده در سطح کالبدی حیات فیزیکی و جسمانی، نیازمند دولت، نظام سیاسی و اجتماعی است و دولت‌ها موظف به فراهم‌سازی شرایط شکل‌گیری و تداوم خانواده هستند. خانواده نیازمند ساماندهی و هویت‌یابی بوده و این امر در اختیار خود خانواده است و خانواده خود محتوای عمل خود را می‌سازد. دولت باید نقش میان‌داری داشته باشد و آسیب‌شناسانه به رفع آسیب‌ها کمک کند و محتوای خانواده را خود خانواده و عقلانیت سنتی درون آن برای ساخت فرهنگ و الزامات آن پیدا کند.

جهت بررسی وضعیت خانواده ایرانی، آمارهای رسمی می‌تواند چشم‌انداز کلی این حیطه را مشخص کنند. بدین منظور در ادامه تغییرات شاخص‌هایی نظیر سن ازدواج، نرخ ازدواج و طلاق، بعد خانوار، تعداد سال‌های زندگی مشترک قبل از طلاق، نسبت طلاق به ازدواج، اختلاف سنی و طلاق و ... را بررسی می‌نماییم. شایان ذکر است در این بخش از آمارهای مرکز آمار ایران، سازمان ثبت احوال و دفتر امور اجتماعی وزارت رفاه و امور اجتماعی استفاده شده است.

سن ازدواج

۱. تغییرات سن ازدواج مردان

آمارها نشان می‌دهد توزیع سنی ازدواج مردان در گروه ۲۴-۲۰ در سال ۱۳۹۱نسبت به سال ۱۳۸۴ حدود ۱۲ درصد (از کل ازدواج‌ها) کاهش داشته است. این کاهش در زیر۲۰ سال هم به شدت مشهود است. از طرفی توزیع سنی ازدواج مردان در گروه ۲۵ - ۲۹ حدود ۱۱ درصد (از کل ازدواج‌ها) افزایش داشته است. این افزایش در گروه سنی ۳۰ تا ۳۵ سال و ۳۵ تا ۴۰ سال نیز مشاهده می‌شود. درواقع مردان ترجیح می‌دهند که دیرتر از قبل ازدواج کنند. در سال‌های اخیر با توجه به شرایط موجود اقتصادی این آمار تغییرات بیشتری داشته است.

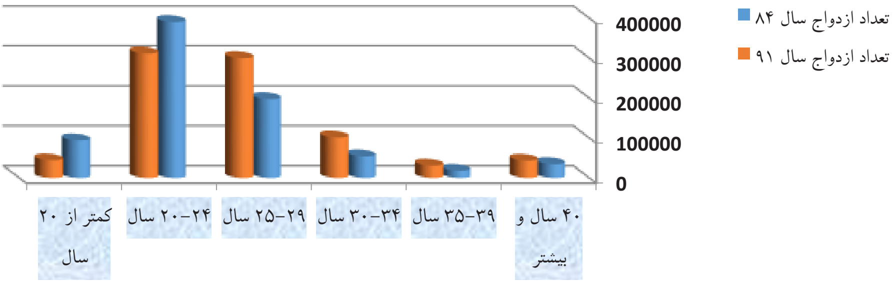

تعداد ازدواج ثبت شده برحسب سن زوج در زمان ازدواج کشور در سال ۱۳۸۴ و ۱۳۹۱

۲. تغییرات سن ازدواج زنان

آمارها نشان می‌دهد که توزیع سنی ازدواج زنان در گروه سنی ۱۹-۱۵ در سال ۹۱ نسبت به سال ۸۴ حدود ۱۱ درصد (از کل ازدواج‌ها) کاهش داشته است. همچنین نرخ ازدواج زنان در گروه سنی ۲۵ تا ۲۹ سال در سال ۹۱، حدود ۱۰ درصد (از کل ازدواج‌ها) نسبت به سال ۸۴ افزایش یافته است. درواقع زنان نیز مانند مردان در سال ۹۱ نسبت به سال ۸۴ دیرتر ازدواج کرده‌اند.

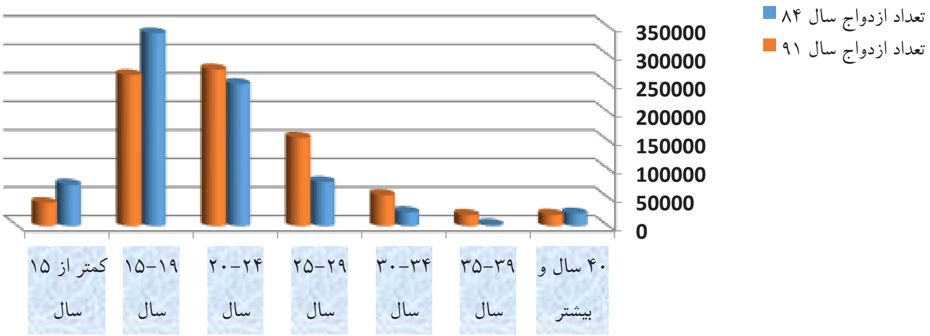

تعداد ازدواج ثبت شده برحسب سن زوجه در زمان ازدواج کشور در سال ۱۳۸۴ و ۱۳۹۱

بعد خانوار (تعداد فرزند)

تغییر در بعد خانوار یکی دیگر از تغییرات خانواده ایرانی بوده است. در حدود ۲۰ سال اخیر در ایران، بعد خانواده کاهش یافته است. تغییرات بعد خانواده به گونه‌ای بوده است که تعداد خانواده‌هایی که کم‌تر از ۵ نفر دارند، افزایش یافته است. یعنی خانواده‌ها تمایل به کوچک‌تر شدن پیدا کرده‌اند. هم‌چنین نرخ خانوارهایی با بیش از ۵ عضو نیز کاهش یافته است. در نمودار زیر تحول این تغییرات به تصویر کشیده شده است.

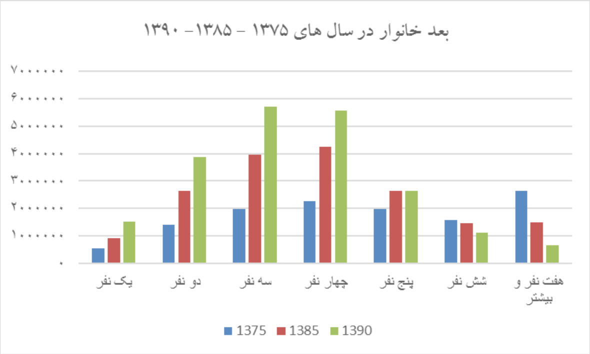

نرخ ازدواج

در نمودار زیر تغییرات نرخ ازدواج در ایران در یک بازه زمانی حدودا ۵۵ ساله نشان داده شده است. با توجه به رشد جمعیت که باید افزایش تعداد ازدواج را به همراه داشته باشد، خصوصاً رشد جمعیت در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ که باید افزایش صعودی ازدواج در دهه ۸۰ و ۹۰ را به دنبال داشته باشد، می‌توان گفت که نرخ ازدواج در ایران با اندکی تسامح، تا سال ۱۳۸۴ نرخ صعودی داشته، اما در سال ۸۵ دوباره افزایش نرخ ازدواج مشاهده می‌شود. نرخ ازدواج از سال ۸۵ تا سال ۸۹ به صورت صعودی پیش رفته ولی از سال ۸۹ تا سال ۹۲ با کاهش نرخ ازدواج مواجه هستیم. بدین ترتیب دقیقاً دهه ۸۰ و ۹۰ آمارها رو به نزول رفته و شرایط ازدواج به قدری دشوار شده است که علی‌رغم رشد جمعیت آماده ازدواج، رقم ازدواج‌ها کاهش داشته است.

به تصویر کشیده شده است.

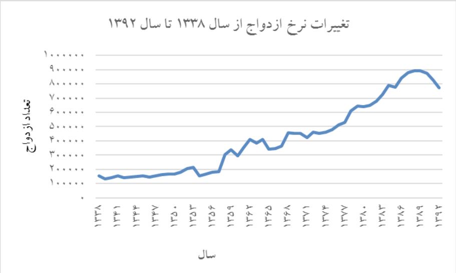

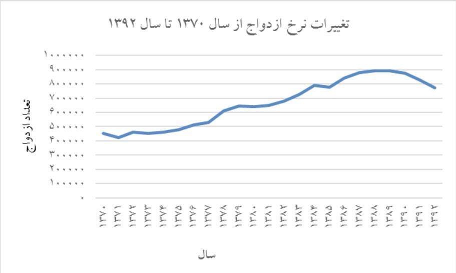

نرخ طلاق

نرخ طلاق در ایران، از سال ۸۴ تا سال ۱۳۹۱ صعودی بوده است. این افزایش به صورتی بوده است که در این بازه زمانی هشت ساله، نرخ طلاق تقریباً دو برابر شده که وضعیتی بسیار خطرناک و تأمل برانگیز است. در نمودار زیر نرخ صعودی طلاق در ایران به صورت مشهود مشاهده می‌شود:

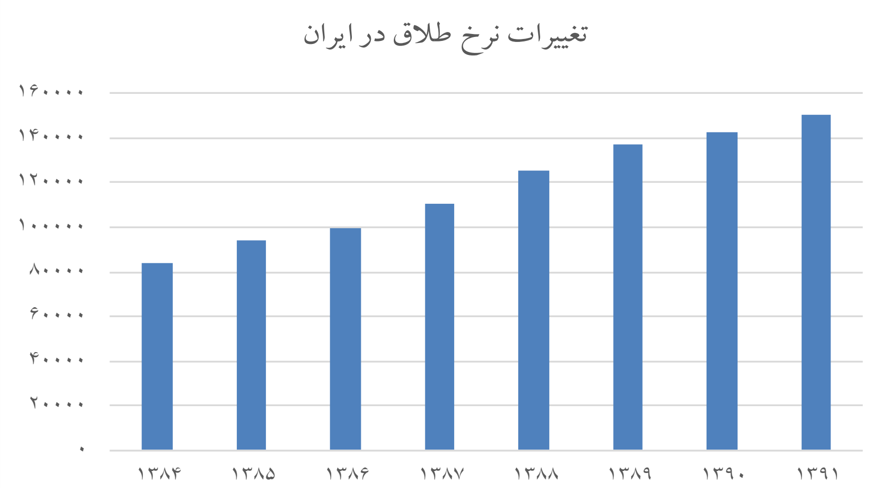

نسبت طلاق به ازدواج

افزایش نرخ طلاق به تنهایی نمی‌تواند دال بربیشترشدن تمایل افراد به جدایی نسبت به قبل باشد؛ بلکه ممکن است افزایش نرخ طلاق به دلیل افزایش نرخ ازدواج بوده باشد و تمایل افراد به طلاق افزایش نیافته باشد. برای رفع این مشکل از متغیری به نام نسبت طلاق به ازدواج استفاده می‌شود. بدین صورت که تعداد طلاق در هر سال برتعداد ازدواج در همان سال تقسیم می‌شود و عدد به‌دست آمده درصد ضرب می‌شود. در این صورت می‌توان تغییرات طلاق نسبت به ازدواج را دریافت. نمودار بالا نسبت طلاق به ازدواج را از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۱ نشان می‌دهد:

تغییرات ازدواج و طلاق از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۱ به صورت زیر است:

آمار ازدواج و طلاق کشور از سال ۱۳۸۴ لغایت ۱۳۹۱

سال	ازدواج		طلاق		نسبت طلاق به ازدواج
	تعداد	درصد تغییرات نسبت به سال قبل	تعداد	درصد تغییرات نسبت به سال قبل	
۱۳۸۴	۷۸۷۸۱۸	۰	۸۴۲۴۱	۰	۱۰,۷
۱۳۸۵	۷۷۸۲۹۱	۱,۲-	۹۴۰۳۹	۱۱,۶	۱۲,۱
۱۳۸۶	۸۴۱۱۰۷	۸,۱	۹۹۸۵۲	۶,۲	۱۱,۹
۱۳۸۷	۸۸۱۵۹۲	۴,۸	۱۱۰۵۱۰	۱۰,۷	۱۲,۵
۱۳۸۸	۸۹۰۲۰۸	۱,۰	۱۲۵۷۴۷	۱۳,۸	۱۴,۱
۱۳۸۹	۸۹۱۶۲۷	۰,۲	۱۳۷۲۰۰	۹,۱	۱۵,۴
۱۳۹۰	۸۷۴۷۹۲	۱,۹-	۱۴۲۸۴۱	۴,۱	۱۶,۳
۱۳۹۱	۸۲۹۹۶۸	-۵,۱	۱۵۰۳۲۴	۵,۲	۱۸,۱

جدول فوق نشان می‌دهد که درصد تغییرات ازدواج سال ۹۱ به ۸۴، رشد مثبت معادل ۵/۴ درصد داشته، در حالی که درصد تغییرات طلاق سال ۹۱ به ۸۴ معادل ۷۸/۴ درصد رشد مثبت داشته است.
نمودار زیر نیز نشان می‌دهد در سال ۹۰ و ۹۱ با این‌که نرخ ازدواج رو به کاهش گذاشته، همچنان نرخ طلاق در حال افزایش است:

نرخ طلاق برحسب طول مدت ازدواج

تعداد سال‌های ازدواج که طلاق در آن رخ می‌دهد در سال‌های اخیر بدین صورت است:

همان طور که نمودار نشان می‌دهد، بیشترین طلاق‌ها در چهار تا ده سال زندگی مشترک و همچنین کمتر از یک سال زندگی مشترک رخ می‌دهند.

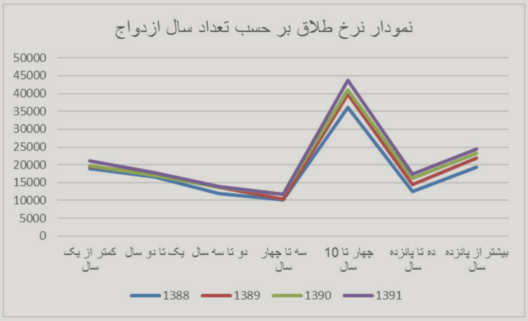

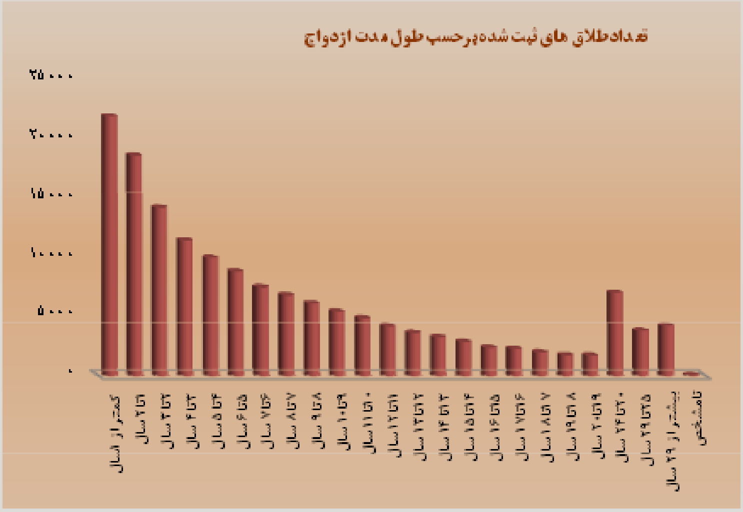

با توجه به نمودار بالا بیشترین نرخ طلاق در سال ۹۲، مربوط به زوج‌هایی بوده است که کمتر از یک سال زندگی مشترک داشته‌اند. نرخ طلاق برحسب سال‌های ازدواج در سال ۹۲ به صورت نمودار زیر است:

در کل می‌توان گفت وضعیت خانواده در ایران، بسیار پیچیده و نیازمند سیاست‌گذاری‌های دقیق است؛ بدین معنا که هر نوع قانون و سیاست‌گذاری که در ظاهر به مبحث خانواده ربط مستقیم نداشته باشد، ممکن است در عمل آسیب‌های جبران ناپذیری به خانواده وارد کند. همچنین با توجه به نظرات کارشناسان و آمارها، حیطه خانواده در ایران نیازمند حمایت‌ها و سیاست‌گذاری‌های همدلان، حمایت‌گرانه و دوستدار خانواده است. از سوی دیگر با توجه به بالا رفتن سن ازدواج، افزایش آمار طلاق و کاهش بعد خانواده، مرور تجارب کشورهایی که در این زمینه‌ها موفق بوده‌اند، ضروری است؛ هرچند نباید صرفاً به سیاست‌ها و راهکارهایی که مراکز جهانی و بین‌المللی و تجارب سایر کشورها ارائه می‌کنند اتکا داشت. قطعاً بهره‌گیری از تعالیم اسلامی و تکیه بر فرهنگ و سنت ایرانی در سیاست‌گذاری‌ها می‌تواند بخش عمده‌ای از مشکلات خانواده را حل کند و این موجود زنده و نیازمند توجه را از آسیب‌های فراوانی که تهدیدش می‌کنند حفظ و پاسداری کند.

حکومت اسلامی و مشارکت اجتماعی زنان

اسماء جیران پور

در سده اخیر طرفداران اندیشه های غربی گمان می‌کنند یا چنین وانمود می‌کنند که اسلام با حضور اجتماعی زنان مخالف است و یا حجاب و عفاف بانوان آنان را از فعالیت های اجتماعی باز می‌دارد. شاید در رأس اقدامات علیه حجاب و عفاف بانوان با این بهانه که حضور و مشارکت اجتماعی بیشتری با آنان داده شود توسط رضاخان در پروژه کشف حجاب و غربی سازی جامعه ایران رخ داده است. این در حالی است که اسلام نه تنها با حضور اجتماعی بانوان مخالفتی ندارد، بلکه آن را لازم و بخشی از حیات و سلامت جامعه بشری می‌داند؛ با این قید که حفظ نشاط زن و مرد و حفظ حیات و سلامت جامعه بشری نیازمند رعایت ضوابط و قوانینی است که نبود یا نقض آنها می‌تواند خسارات جبران ناپذیری به روح و پیکره جامعه وارد نماید.

درآیات قرآن و تاریخ اسلام، موارد متعددی که به حضور زنان در اجتماع اشاره دارد، قابل مشاهده است. مواردی که نمونه هایی از آنها عبارت است از:

الف) ماجرای بیعت رضوان و حضور زنان در آن: خداوند در قرآن در سوره ممتحنه با اشاره به این جریان می‌فرماید: ای پیامبر، هرگاه زنان باایمان پیش تو آیند که با تو بیعت کنند تا برای خدا شریک نگیرند و دزدی نکنند و فرزندان خود را نکشند و بهتانی نبندند و تو را معصیت نکنند، با آنها بیعت کن و برای آنها از خداوند طلب آمرزش کن، که خداوند آمرزنده و رحیم است.

ب) حضور فعال زنان در جنگ های زمان پیامبر(ص): به تصریح تاریخ، ام‌سلمه و حضرت زهرا(س) در کنار پیامبر و برای مداوای مجروحان، در تعدادی از نبردها حضور داشتند. در نبرد خیبر، جمعی از زنان به حضور پیامبر(ص) آمدند و ام سلمه که سخن‌گوی ایشان بود، به پیامبر(ص) گفت: ما اراده کرده‌ایم که همراه شما از شهر خارج شویم و در جهتی که شما می‌روید حرکت کنیم تا مجروحان را مداوا نماییم و به مسلمانان با آنچه در توان داریم، یاری رسانیم. پیامبر(ص) به این اقدام اجتماعی و سیاسی زنان ارج نهادند و به ایشان اجازهٔ شرکت در جنگ خیبر را دادند.

ج) توصیه به کسب علم، توصیه‌ای است که جنسیت بردار نیست و پیامبر(ص) می‌فرمایند: «طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه»؛ یعنی کسب علم بر هر مرد و زنی واجب است و طبعاً این مسئله مستلزم حضور اجتماعی است.

د) در زمینهٔ عبادات جمعی نیز در قرآن آمده است: مردان و زنان مؤمن برخی بر برخی ولایت دارند و یکدیگر را به معروف امر می‌کنند و از منکر بازمی‌دارند و نماز می‌گذارند و زکات می‌دهند.
(مائده/۵)

علاوه بر آن، گزاره‌های تاریخی نیز به حضور زنان در مساجد و نمازهای جماعت اشاره دارد.

هـ) در حوزهٔ فعالیت‌های تجاری نیز حضرت خدیجهٔ کبری (س) همسر گرامی پیامبر از سرآمدان تجارت در مکه به شمار می‌آمدند. در حقیقت، علاوه بر سیره و سنت پیامبر گرامی اسلام، آیات متعدد قرآن نظیر آیات امر به معروف و نهی از منکر، بیعت، هجرت، وجوب زکات و ... مؤید دیدگاه موافق اسلام با حضور و مشارکت اجتماعی زنان است؛ دیدگاهی که خداوند طی آیات دیگری به تشریح آن و چگونگی شرایط حضور و مشارکت ایشان می‌پردازد.

ارتباط میان زن و مرد

دین اسلام در راستای اهداف خود و با توجه به غایت والایی که برای حیات انسانی در نظر گرفته، به تشریح خطوط و حدودی در زمینه حضور و مشارکت زنان در امور اجتماعی پرداخته است؛ حدودی که با توجه به اهمیت فراوان دین به روابط میان زن و مرد و در راستای قانون‌مندی روابط اجتماعی، به شدت بر رعایت آن‌ها تأکید شده است. در ضوابط بیان شده برای این ارتباط، به شئون مختلفی توجه شده است که بازنمایی آن به این نتیجه‌گیری منجر خواهد شد که اسلام مصلحت فرد و جامعه را در این زمینه در نظر گرفته و سعی کرده از آسیب دیدن زن و مرد خصوصاً زن در روابط اجتماعی جلوگیری کند. اسلام در این رابطه، دو اصل کلی را مطرح می‌سازد: نخست چگونگی برقراری ارتباط و دوم چرایی مراودهٔ صورت‌گرفته.

الف) چگونگی برقراری ارتباط

در بیان چگونگی برقراری ارتباط، به امور مختلف و گاه ریزی توجه شده است؛ اموری مانند چگونگی پوشش، چگونگی نگاه، نحوهٔ صحبت کردن، محیط ارتباط و ... که ما برخی از آنها را بیشتر توضیح می‌دهیم.

۱. **پوشش:** ابتدایی‌ترین امری که در برخورد با نامحرم بر آن تأکید شده، پوشش است. آیات قرآن به طور شفاف این مسئله را بیان می‌کند. خداوند در سوره احزاب، پوشش را عاملی برای ناشناخته ماندن و مصونیت از آزار و اذیت برمی‌شمارد و در سورهٔ نور به تفصیل به شرح این مسئله می‌پردازد. علاوه بر بیان چگونگی و حدود پوشش، طرفین و خصوصاً زنان، از هر گونه خودنمایی و جلب توجه نیز منع شده‌اند.

۲. **نگاه:** نکتهٔ دیگری که در برخورد با نامحرم به آن اشاره شده، کنترل نگاه است؛ آنجایی که خداوند می‌فرماید: «به مؤمنان بگو چشم‌های خود را از نگاه به نامحرمان فروگیرند و عفاف خود را حفظ کنند. این برای آنان پاکیزه‌تر است.» (نور/ ۳۰) بر طبق این آیه، آنچه اسلام بر آن تأکید دارد آن است که مسلمانان، هم باید مراقب نگاه خود باشند و هم خود را از نگاه نامحرمان بپوشانند.

۳. **صحبت:** در اسلام به نحوهٔ صحبت کردن دو جنس نیز اشاره شده و از زنان مؤمن خواسته شده است: «با نامحرمان با ناز و کرشمه و هوس‌انگیز سخن نگویید که بیماردلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگویید.» (احزاب/ ۳۲) در حقیقت، توجه اسلام نه‌تنها بر سخن نیکو گفتن است، که بر نیکو سخن گفتن نیز هست. چنان‌که یکی از دوستان امام باقر(ع) می‌گوید: به زنی قرآن تعلیم می‌دادم، یک بار با او شوخی کردم. وقتی نزد امام باقر (ع) رفتم. ایشان فرمود: به آن زن چه گفتی؟ از خجالت رویم را پوشاندم. حضرت فرمود: این کار را تکرار نکن.

۴. **محیط:** اسلام از خلوت کردن میان زن و مرد نامحرم نهی کرده است. در روایتی از رسول خدا(ص) آمده است: شیطان به حضرت موسی(ع) گفت: ای موسی، با زنی که به تو محرم و یا حلال نیست، خلوت مکن (با او تنها نباش)، به خاطر آنکه هیچ مردی با زن نامحرمی خلوت نمی‌کند، مگر اینکه من همراه آن دو هستم.

ب) چرایی برقراری ارتباط

در این زمینه به علل پیدا و نهان ارتباط میان زن و مرد پرداخته می‌شود و بر نکته‌ای که بیش از همه بر آن تأکید می‌شود، نیاز و ضرورت منجر به این رابطه است. به عبارت دیگر، دین از رابطهٔ بی‌سبب و بی‌دلیل میان دو جنس نهی کرده است. امام صادق (ع) می‌فرمایند: رسول گرامی اسلام فرمان داده بودند که زنان مسلمان با مردان نامحرم بیش از پنج کلمه، آن هم در هنگام ضرورت، سخن نگویند. مشخص است پنج کلمه کنایه از چند کلمه محدود و گفت‌وگوی کوتاه است.

مرزهای رابطه میان دو جنس

نگاهی به آنچه مطرح شد، ما را به این نکته می‌رساند که از نظر اسلام، ارتباط میان دو جنس، در حدود مشخص شده و با قواعد مطرح شده، اشکالی ندارد؛ چراکه اگر غیر از این بود، با یک حکم به حرمت ارتباط، مسئله تمام می‌شد و نیازی به بیان این چارچوب‌ها و قواعد و تشریح شرایط و حالات مختلف نبود. با توجه به روش و سنت بیان شده و روایاتی که به دست ما رسیده، به گفته شهید استاد مطهری می‌توان تصریح کرد سنت جاری مسلمانان از زمان رسول خدا همین بوده است که زنان از

از نظر اسلام، ارتباط میان دو جنس، در حدود مشخص شده و با قواعد مطرح شده، اشکالی ندارد؛ چراکه اگر غیر از این بود، با یک حکم به حرمت ارتباط، مسئله تمام می‌شد و نیازی به بیان این چارچوب‌ها و قواعد و تشریح شرایط و حالات مختلف نبود.

شرکت در مجالس و مجامع منع نمی‌شده‌اند، ولی همواره حریم آنها رعایت شده است؛ در مساجد و مجامع، حتی در کوچه و معبر، زن با مرد مختلط نبوده است. در واقع اسلام، روابط میان زن و مرد را منع نکرده، اما این روابط را محدود و نظام‌مند ساخته است. برای روشن‌تر شدن مسئله، به شواهدی چند در این رابطه اشاره می‌کنیم:

۱. پیامبر اکرم (ص) دری را که مردان به مسجدالنبی رفت‌وآمد می‌کردند از در رفت‌وآمد زنان جدا ساختند و فرمودند: «لو ترکنا هذا الباب للنساء»، یعنی چه خوب است این در را برای زنان قرار دهیم.

۲. از پیامبر (ص) نقل شده که فرمودند: «بر زنان سزاوار نیست که از وسط جاده عبور کنند، آنان باید از کنار دیوار و جاده بروند (تا با مردان نامحرمی که از وسط راه می‌روند، رودررو نشوند).»

۳. در روایتی از حضرت زهرا (س) آمده است: «برای زنان بهتر است که هیچ مردی را نبینند و هیچ مردی نیز آن‌ها را نبیند.»

۴. امیرمؤمنان علی (ع) در سفارش‌های خویش به امام حسن مجتبی (ع) می‌فرمایند: «اگر می‌توانی کاری کن که زن تو با مردان بیگانه معاشرت نداشته باشد. هیچ چیز بهتر از خانه، زن را حفظ نمی‌کند. همان‌طور که بیرون رفتن آنان از خانه و معاشرت با مردان بیگانه در خارج از خانه برای آنها مضر و خطرناک است، وارد کردن مرد بیگانه نزد آنان در داخل خانه و اجازهٔ معاشرت دادن به او نیز مضر و خطرناک است. اگر بتوانی کاری کن که زنانت غیر از تو را نشناسند.»

۵. در آیاتی از قرآن به داستان برخورد حضرت موسی (ع) با دختران حضرت شعیب (ع) اشاره شده است که می‌فرماید: «هنگامی که موسی (ع) به چاه آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می‌کنند و در کنار آنان دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویش‌اند و به چاه نزدیک نمی‌شوند. موسی به آن دو گفت: چه‌کار می‌کنید؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمی‌دهید؟) گفتند: ما آنها را آب نمی‌دهیم تا چوپان‌ها همگی از کنار چاه کنار بروند و پدر ما پیرمرد کهن‌سالی است و قادر بر این کارها نیست.» (قصص / ۲۳)

با جمع میان آیات و روایات آغازین بحث و آیات و روایات اخیر کاملاً روشن است که اسلام مخالفتی با حضور زنان در متن جامعه و انجام وظایف و فعالیت‌های فردی و اجتماعی ایشان ندارد؛ ولی رعایت حدود و ضوابطی را لازم می‌شمارد و از اختلاط زن و مرد جز در موارد ضروری پرهیز می‌دهد. در حقیقت ضوابط بیان شده، برای جلوگیری و ممانعت از به انحراف کشیده شدن این روابط است، نه برای قطع شدن آن.

وظیفه حکومت اسلامی در این خصوص

آنچه حقیقت است و نمی‌توان منکر آن شد، آن است که در جامعه‌ای که نیمی از آن را مردان و نیمی دیگر را زنان تشکیل می‌دهند، خصوصاً در جوامع امروزی، چاره‌ای جز ارتباط دو جنس مخالف با همدیگر نیست؛ اما اینکه حکومت اسلامی بستر ارتباط راحت و بهتر را فراهم کند یا تلاش نماید تا این ارتباط در عین هدفمندی و سلامت، به حداقل ممکن برسد، مسئله‌ای است که باید مورد دقت قرار گیرد. واضح است که نمی‌توان تنها افراد را به تقوا و رعایت آداب حضور اجتماعی دعوت کرد و از مشکلات ممکن و محتملی که ذات ارتباط میان دو جنس به دنبال دارد، غافل شد. از این روست که پیامبر اسلام (ص) به زنان اجازهٔ حضور در مسجد را می‌دهند، اما مکان خروج را جدا می‌سازند تا زمینه‌ای برای گناه یا حتی فکر به گناه (در اثر نگاه و برخورد و ...) ایجاد نشود. در حقیقت پیامبر (ص) درصدد پیشگیری از گناه هستند؛ چراکه می‌دانند حضور مداوم در محیط‌های مختلط، زمینه را برای گناهان مختلفی مانند نگاه، کلام، لمس و فکر حرام محیا می‌کند.

رهبر معظم انقلاب در این خصوص می‌فرمایند: «اسلام می‌خواهد که رشد فکری و علمی و اجتماعی و سیاسی و بالاتر از همه، فضیلتی و معنوی زنان به حد اعلا برسد و وجودشان برای جامعه و خانوادهٔ بشری، به‌عنوان یک عضو، حد اعلای فایده و ثمره را داشته باشد.» در همین راستاست که از حضور زنان ممانعتی به عمل نمی‌آید. اما از جانب دیگر نیز باید گفت که قیود مطرح شده تنها قیودی فردی نیست و جامعه و حکومت نیز برای بهتر انجام گرفتن آن شرایط، باید اقداماتی را انجام دهند. رهبر انقلاب در این خصوص نیز می‌فرمایند: «جامعهٔ بشری هنگامی خواهد توانست نسبت به مسئلهٔ زن و رابطهٔ زن و مرد، سلامت و کمال مطلوب خود را پیدا بکند که دیدگاه‌های اسلام را بدون کم و زیاد و بدون افراط و تفریط درک کند و کوشش نماید آن‌ها را ارائه کند.»

پرسمان سرو

۹۴
انقلاب دوم

۹۸
تسخیر در تهران

۱۰۳
پایان وقت دولتی موقت

۱۰۹
جنگ شده بود

انقلاب دوم

علیرغم گذشت بیش از چهار دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، این واقعه کماکان در معرض توجه بسیاری از متخصصان، کارشناسان و علاقمندان به نهضت‌های ضداستکباری و ضداستعماری قرار دارد و علاوه بر نفس واقعه انقلاب، حوادث مختلف پس از پیروزی انقلاب که موجب حفظ و تداوم آن شده‌اند نیز همیشه در معرض توجه بوده‌اند. در میان این حوادث، تسخیر لانه جاسوسی امریکا که از سوی امام راحل (ره) انقلاب دوم لقب گرفت، جایگاهی مهم در تاریخ انقلاب اسلامی پیدا کرد؛ زیرا این واقعه نقش بسزایی در قطع ریشه‌های امپریالیسم در ایران و نیز پایان بخشیدن به سلطه ضمنی آمریکا بر کشورمان ایفا کرد.

احمدرضا شاه علی

تسخیر لانه جاسوسی و گروگان‌گیری ۴۴۴ روزه بیش از پنجاه نفر از کارکنان سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام، اقدامی بزرگ و کم‌نظیر، نه فقط در سطح کشور یا منطقه، بلکه در سطح جهان بود که آثار و پیامدهای منفی و مثبتی را چه در داخل و چه در خارج از کشور به دنبال داشت. بازبینی این پیامدها نشان می‌دهد که واقعه مذکور در مجموع به سود انقلاب اسلامی تمام شده و در راستای حفظ، تداوم و تعمیق آن نقشی مثبت ایفا کرده است. در ادامه برخی از تحولات داخل کشور در اثر این واقعه مرور شده است.

شفاف شدن مواضع گروه‌ها و استعفای دولت موقت

حرکت دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و تسخیر لانه جاسوسی از سوی آنان، یکی از بزرگ‌ترین حرکت‌های ضد استکباری در تاریخ انقلاب‌های مردمی بود که روح خودباوری و استکبارستیزی را بار دیگر در ملت ایران و در دیگر ملت‌های محروم دمید و اسطوره ابرقدرتی آمریکا را برای همیشه درهم شکست. مردم انقلابی ایران که عمری زیر چکمه دژخیمان غربی و به‌ویژه آمریکا، لگدمال شده بودند، با شنیدن خبر فتح لانه جاسوسی، در تأیید این اقدام، ماه‌ها در جلوی سفارت تسخیرشده آن کشور اقدام به راهپیمایی می‌کردند. اما در کنار این تأیید مردمی، شاهد اتخاذ مواضع گوناگون دیگری نیز بودیم. امام خمینی (ره) و نیروهای اسلام‌گرا که همراه واقعی انقلاب محسوب می‌شدند، عمل دانشجویان را مورد تأیید قرار داده و از آن حمایت کردند، ولی گروه‌های لیبرال و چپ و نیز مسئولان دولت موقت، به بهانه عدم تناسب این اقدام با اصول و شرایط بین‌الملل، به شدت از این عمل انقلابی انتقاد کردند، تا آنجا که دولت موقت استعفا کرد.

درواقع اشغال سفارت آمریکا از این حیث دو بعد داشت: یکی سقوط دولت موقت و دیگری شفاف شدن مواضع همه گروه‌ها، نیروها و جریان‌های سیاسی که به ظاهر یا واقعاً با انقلاب همراه شده بودند. اشغال سفارت، از نظر داخلی، به حاکمیت لیبرال‌ها و میانه‌روها پایان داد. لیبرال‌ها که عمدتاً طیف جبهه ملی و نهضت آزادی را شامل می‌شدند، معتقد بودند که روحانیت و نیروهای مذهبی قادر به اداره کشور نیستند و تنها بروکرات‌ها و لیبرال‌ها از توانایی این کار برخوردارند. مشی سازش‌کارانه و حمایت‌گونه دولت موقت و عدم اعتقاد آنها به خط امام و اقدامات انقلابی، موجب کند شدن حرکت انقلاب شده بود و مردمی را که با شور و شوق در انقلاب شرکت کرده بودند، از صحنه خارج کرده و چیزی نمانده بود انقلاب اسلامی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نیز مانند نهضت مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت از مسیر اصلی خود منحرف شود. در این شرایط بود که اقدام ناگهانی و انقلابی دانشجویان، انقلاب را دوباره در مسیر اصلی آن قرار داد و سرعت و پویایی اولیه را به آن بازگرداند. درواقع تسخیر لانه جاسوسی و حمایت امام از این اقدام، موجب سقوط خط سازش و کرنش شد و انقلاب را از همان ابتدا از افتادن در یک روش و اندیشه غلط حفظ کرد.

در کنار سقوط دولت موقت و بی‌اعتباری جریان‌های لیبرال، باید به سقوط ارزش گروه‌های چپ نزد مردم نیز اشاره کرد. گروه‌های چپ و مارکسیست که در پی سرکوب گسترده خود در دوران پهلوی، توانسته بودند پس از پیروزی انقلاب، در فضای سیاسی کشور عرض اندام کنند، بیش از هر چیز به ضدامپریالیست و ضدآمریکایی بودن خود فخر می‌فروختند و خود را سردمدار حرکت‌های ضدامپریالیستی قلمداد می‌کردند. آنها نیروهای مذهبی را به دلیل مواضع شرعی و رعایت اخلاق اسلامی در مبارزات، فاقد پتانسیل لازم برای مبارزه با

امپریالیسم می‌دانستند و انقلاب اسلامی را هم یک انقلاب سطحی داخلی و ناشی از اختلافات شاه و روحانیت تحلیل کرده، برطبق گفته‌های مارکس، به انجام حرکت‌های کارگری ضدامپریالیستی برای دستیابی به جامعه آرمانی سوسیالیستی معتقد بودند.
این گروه‌ها که به واسطه شعارهای تند خود هوادارانی نیز به دست آورده بودند، در برابر حرکت توفنده و انقلابی تسخیر لانه جاسوسی حیرت‌زده شدند و برای جانماندن از قافله، مدتی از این اقدام دانشجویان حمایت کردند. آنها علاوه بر صدور اعلامیه‌هایی در تأیید این حرکت، در محل لانه جاسوسی نیز حضور یافتند تا به عنوان پیشتازان مبارزه با امپریالیسم مورد استقبال قرار گیرند؛ اما به دلیل انتشار اسناد داخل سفارت و آغاز افشاگری‌هایی که مضر به حال این جریان‌ها بود، پس از مدتی سکوت، مواضع خود را تغییر داده و حرکت دانشجویان پیرو خط امام را «یک حرکت چپ از موضع راست» تعریف کردند.
علیرغم تمامی جنجال‌هایی که از سوی گروه‌های چپ‌گرا برپا شد، اقدام دانشجویان، اتهام آمریکایی بودن انقلاب اسلامی را برطرف ساخت؛ زیرا برخی براین باور بودند که آمریکا برای جلوگیری از وقوع یک انقلاب سوسیالیستی در ایران، انقلاب اسلامی ایران را هدایت و پشتیبانی کرده است.

تثبیت خط امام

شاید مهم‌ترین اثر تسخیر لانه جاسوسی را بتوان تثبیت خط امام دانست که به دنبال شفاف شدن مواضع نیروها و گروه‌های مختلف، صورت گرفت. این مسئله از دو جنبه قابل بررسی است:
یکی تأمل برحال و هوای آن روز جامعه ایران و هضم این مسئله که نیروهای اصیل و طرفدار واقعی انقلاب برای پیشبرد اهداف خود با چه مشکلی روبرو بوده‌اند و تسخیر لانه جاسوسی چگونه موجب حل این مشکل شد؛ دیگری نقل آن بخش از اسناد لانه جاسوسی است که در آنها به بررسی عملکرد امام (ره) و نیروهای اسلام‌گرا پرداخته شده و ارادت آنان به انقلاب و مخالفت حقیقی این گروه‌ها با آمریکا را نشان می‌دهد؛ امری که موجب ارتقای جایگاه این بخش از نیروهای سیاسی در جامعه ایران شد و تاکنون ادامه پیدا کرده است.

تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، تمام نیروهای سیاسی موجود در جامعه ایران، علیرغم اختلافات و اهداف گوناگون، در جبهه‌ای متحد و در مقابل نظام شاهنشاهی قرار گرفته بودند؛ اما به دنبال پیروزی انقلاب، به فاصله کوتاهی، کشور با ظهور و حضور ده‌ها گروه و سازمان سیاسی مواجه شد که هرکدام خط مشی خاص خود را داشتند. این گروه‌ها از جنبه‌های مختلف قابل تقسیم‌بندی هستند، اما از لحاظ اعتقادات ایدئولوژیک و مذهبی، به دو دسته مذهبی و غیرمذهبی تقسیم می‌شدند. گروه‌های غیرمذهبی متشکل از سازمان‌های مستقل و بزرگی مانند حزب توده، گروه‌های کوچک مختلف مارکسیست، جبهه ملی و امثال آن بودند که اغلب دارای سابقه تشکیلاتی چندین ساله بودند و از تشکیلات، سازمان سیاسی، اهداف مشخص و حتی سابقه اجرایی برخوردار بودند که با توجه به تجارب سیاسی خود، صحنه فکری و تبلیغاتی انقلاب را به دست گرفتند.
در مقابل، طیف مذهبی و اصطلاحاً حزب‌الله قرار داشتند که شامل نیروهای خط امام، حزب جمهوری اسلامی و برخی گروه‌های مسلمان مبارز مانند جمعیت مؤتلفه می‌شدند. آنها گرچه با حمایت اکثریت مردم بیشترین زحمات را برای انقلاب کشیده بودند، از آنجا که فاقد تشکیلات و تجربه سیاسی بودند کم‌کم جریان امور پس از پیروزی انقلاب تا حد زیادی از دست آنها خارج شد.
علاوه براین، در میان همین جریان‌هایی که داعیه مذهبی داشتند، از یک سو جریان روحانیت و نیز مردمی قرار گرفته بودند که پشت سر روحانیت حرکت می‌کردند و در سمت دیگر، جریان‌های روشنفکری حضور داشتند که تضادشان با امام و مردم هنوز آشکار نشده بود و از جمله در رأس آنها گروهک منافقین و نهضت آزادی قرار داشتند. منافقین با جنجال تبلیغاتی شدید در مسیر تضعیف انقلاب قدم برمی‌داشتند، به طوری که خود را سردمدار مخالفت با امپریالیسم دانسته و مذهبی‌ها را مرتجع معرفی می‌کردند. از این رو نیروهای اصلی و قوی حرکت اسلامی در دانشگاه‌ها، به فکر تشکیل یک نهاد واحد برای سازماندهی دانشجویان افتادند و پس از ارتباطی که با امام (ره) برقرار کردند، دفتر تحکیم وحدت را در تابستان سال ۱۳۵۸ تشکیل دادند. با افزایش انسجام این تشکل بود که بحث اشغال سفارت به عنوان عاملی برای تثبیت خط امام پیش آمد.

ضربه مهلک به آمریکا

آمریکا در طول حیات خود ضربه مهلکی همچون تسخیر لانه جاسوسی را متحمل نشده بود و بعد از جنگ ویتنام، در هیچ صحنه‌ای به اندازه این اقدام انقلابی به رسوایی، ضعف و زبونی کشیده نشده بود. مردم ایران نیز با حمایت خود از این اقدام انقلابی، از بعد سیاسی به یک رشد و خودباوری سریع و قابل توجه دست یافتند که مهم‌ترین عامل آن، رفع خودباختگی در برابر قدرت ظاهری آمریکا بود.

با اشغال سفارت آمریکا، سران این کشور که راهکارهایی را برای مقابله با خط امام طرح‌ریزی کرده بودند ناکام ماندند و مجال عملی شدن آنها را پیدا نکردند و در نهایت خط امام به بهترین نحو تثبیت شد. همچنین اشغال لانه جاسوسی باعث شد فعالیت های جاسوسی و خرابکارانه آمریکا که سعی در تخریب اوضاع کشور به زیان نیروهای اصیل انقلابی و امام (ره) داشت، متوقف شود. از سوی دیگر، افشای اسرار سفارت موجب شد زحمات سی ساله دولت آمریکا و سازمان سیا به منظور نفوذ در جامعه ایرانی و استخدام نیروهای مناسب برای بهره‌برداری در زمان مطلوب و نیز هویت برخی رابط های آمریکا که در میان انقلابیون نفوذ کرده و بعضاً مسئولیت‌هایی هم داشتند، نقش برآب شود. علاوه براین، بسیاری از اسرار و ارتباطات سازمان سیا با سازمان‌های جاسوسی دیگر و شگردهای خاص این سازمان‌ها افشا شد.

اما افشای اسناد لانه جاسوسی نیز علاوه بر افشای ماهیت غرب‌زده‌ها و لیبرال ها، موجب مشخص شدن اصالت جریان خط امام و همچنین استقلال طلبی و غرب ستیزی آنان شد. این اسناد نشان می‌داد که امام (ره) و یاران واقعی ایشان ارادت و ایمان حقیقی به انقلاب و آرمان‌های آن دارند و مردم را در پشتیبانی از خط امام بیش از پیش مطمئن ساخت.

این اقدام ثابت کرد که امام (ره) و مردم پشتیبان او بر سر اصول و آرمان های خود ثابت‌قدم ایستاده‌اند و امام خمینی (ره) بحق پرچمدار نهضت های ضداستعماری است و قاطعیت رهبری امام در مبارزه‌اش با شرق و غرب بیش از پیش روشن شد. این اقدام باعث رسوایی چهره و اهداف لیبرال ها شد و انقلاب اسلامی که می‌رفت به دست آنان مسخ شود و زمینه حضور دوباره آمریکا در ایران فراهم آید، نجات یافت و حاکمیت جناح انقلابی و پیرو خط امام در کشور تقویت شد.

نکته مهمی که در خاتمه این بخش باید به آن توجه کرد، تأثیر واقعه اشغال لانه جاسوسی بر ساخت قدرت در نظام جمهوری اسلامی است. تا پیش از وقوع جریان تسخیر، اداره کشور به طور عمده در دست دولت موقت و اعضای نهضت آزادی بود، اما تسخیر لانه جاسوسی از سوی دانشجویان، آنان را به درون ساخت قدرت تزریق کرد. این عده که تا پیش از این تجربه چندانی از کار اجرایی نداشتند، با ساماندهی کمیته‌های مختلفی برای اداره گروگان‌ها، تنظیم معاملات خود با جهان خارج و گروه‌ها و احزاب سیاسی مختلف داخلی، برگزاری سمینارها و کنفرانس های مختلف و بسیاری امور دیگر، در زمان کمتر از دو سال برای برعهده گرفتن پست های حساس سیاسی آماده شدند و نظام، با حضور مدیرانی جوان و انقلابی مواجه شد.

نکته مهم این که روند حضور نیروهای جوان و انقلابی در ساخت قدرت، تنها محدود به دانشجویان پیرو خط امام نشد و این کار آنان، عرصه را برای دیگر نیروهای متعهد و ارزشی و جوان هموار ساخت تا بتوانند مناصب مختلفی را در نظام جمهوری اسلامی برعهده گیرند.

تقویت همگرایی ملی و رفع خودباختگی

اشغال سفارت آمریکا موجبات اتحاد و انسجام همه نیروهای متعهد و حزب‌اللهی و عموم مردم علاقه‌مند به انقلاب اسلامی را که مدتی درگیر منازعات و دسته‌بندی های گروه های سیاسی شده بودند، برای مقابله با تهدیدی بزرگ‌تر و مبارزه‌ای وسیع‌تر فراهم ساخت و خطر استکبار و خصوصاً آمریکا را که کمرنگ شده بود، مجدداً به عنوان دشمن شماره یک کشور در اذهان مردم انقلابی زنده کرد.

یکی دیگر از تأثیرات مهم اشغال لانه جاسوسی، رفع خودباختگی بود. مردم ایران در جریان پیروزی انقلاب اسلامی، مبارزه و مقابله با شاه به‌عنوان یکی از مظاهر استکبار را تجربه کرده بودند، اما خودباختگی برخی افراد در مقابل قدرت پوشالی غرب و به‌ویژه آمریکا، هنوز برطرف نشده بود و تأثیرات آن در جامعه ایران ادامه داشت. با تسخیر لانه جاسوسی، بت غرب برزمین افتاد و نه تنها در ایران، بلکه در جهان، افسانه قدرت آمریکا درهم شکست. این اقدام به مبارزان مسلمان در کشورهای دیگر و نهضت های آزادیبخش جهان نیز ثابت کرد که می‌توانند با حرکت های ابتکاری مورد حمایت ملت، رودرروی آمریکا و مستکبران بایستند و منافع نامشروع آن را در سطح جهان به خطر اندازند.

تسخیر در تهران

نگاهی به کتاب معصومه ابتکار درباره اشغال سفارت آمریکا

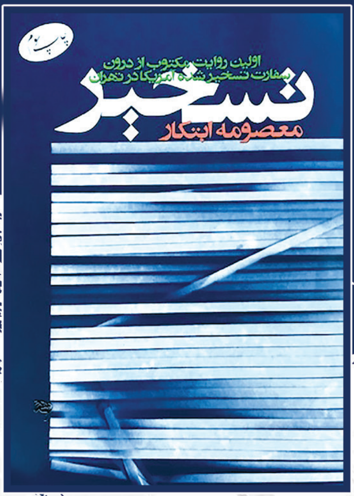

سید علی لطیفی
کارشناس ارشد
علوم سیاسی

آنچه می‌خوانید مداقه‌ای است بر کتاب «تسخیر؛ اولین روایت مکتوب از درون سفارت تسخیر شده آمریکا در تهران» که به قلم معصومه ابتکار، سخنگوی دانشجویان خط امام (ره) در زمان وقوع این ماجرا که اکنون سابقه چند دوره معاونت ریاست جمهوری را در کارنامه خود دارد، به نگارش درآمده است. این کتاب که با عنوان «U.S. Embassy Capture ۱۹۷۹ Takeover in Tehran; The Inside Story of the» در سال ۲۰۰۰ میلادی توسط انتشارات تالونبوکز به زبان انگلیسی در کانادا چاپ شد، با مشارکت فرد رید، روزنامه‌نگار کانادایی نوشته شده است.

در سال ۱۳۷۹ فریبا ابتهاج شیرازی آن را به فارسی ترجمه کرد و انتشارات روزنامه اطلاعات آن را به چاپ رساند. این کتاب، اولین و تنها روایت مکتوبی است که از درون حادثه و توسط یکی از دانشجویان پیرو خط امام نگاشته شده است.

کتاب معصومه ابتکار روایتی است از سوی یک انقلابی آرمان‌گرا و پیشتاز درباره انقلاب دوم در ایران که در دو دهه اخیر برخی رفتارهای قبلی خود و همفکران و همراهان خود را تندروی می‌خواند و می‌کوشد این رفتارها را توجیه و تعدیل کند. او امروز عملکرد خود را از زاویه‌ای دیگر می‌نگرد و شاید این نوع نگاه او باعث شده کتاب او هر دو نگاه انقلابی و تعدیل شده را در برداشته باشد.

«الو..... من یکی از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام هستم ... از سفارت سابق آمریکا و لانه جاسوسی فعلی تماس می‌گیرم ... با تعجب پرسیده بودند: چه گفتید؟ لطفا دوباره تکرار کنید. شوخی می‌کنید؟ ... وی تکرار کرد: ما سفارت آمریکا را اشغال کرده‌ایم»

این مکالمه یکی از خواهران دانشجو با سردبیر بخش خبری رادیو در آبان ۱۳۵۸ بود. پیامی که در ابتدا بهت سردبیر را موجب شد تا بار دیگر با ردیابی شماره تماس پی به این ببرد که خبر از صداقت راوی برخواسته است؛ خبری که ایران را طی ۴۲ سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی همچنان مشغول خود ساخته و بعد از کوچ یاران شهید این حماسه، هر از گاهی سخن از جدال بازماندگان بر سر ندامت یا افتخار به آن شنیده می‌شود.

راوی این انقلاب دوم، بازمانده‌ای است که کتابش را با روحیه آرمانی دوران انقلاب آغاز می‌کند. معصومه ابتکار که از یک خانواده مذهبی و تحصیلکرده برخاسته است بیان می‌دارد که انگیزه وی از نگارش کتاب «تسخیر در تهران» احساس سرخوردگی و مسئولیت درقبال روایت‌های تحریف شده از رویدادی بود که در روایت غربی‌ها، آن را ناشی از اعمال نفوذ نیروهای سیاسی و قدرت‌های بیگانه از جمله شوروی جلوه می‌دادند و ما را افرادی افراطی، متعصب و دست نشانده معرفی می‌کردند.

معصومه ابتکار با اینکه از طیف اصلاح‌طلبان است، همچنان خود را به آرمان‌های خویش پایبند می‌داند و هنوز بوی شهادت هم‌رزمان خود را در مشام حس می‌کند؛ از همین رو است که کتاب خویش را تقدیم به کسانی می‌کند که «به کمتر از لقای خداوند رضایت ندادند»؛ شهدای «پیرو خط امامی» که با جهاد اصغر در ۱۳ آبان ۵۸، جهاد اکبر خویش را رها نساختند تا اینکه دل به راهی زدند که نشان از خط امام داشت؛ امامی که آمریکا را شیطان بزرگ نامید و شهدایی که باقی نماندند تا در بازی‌های سیاسی شاهد پشیمانی عده‌ای باشند که تا دیروز هم‌رزمان آنان در پیکار با شیطان بزرگ بودند.

ابتکار در بیان علت ضدیت ایرانیان با ایالات متحده آمریکا، به ریشه‌یابی این اقدام می‌پردازد و آن را ناشی از روحیه استکباری و فرهنگ آمریکا و سیاست‌های ضد دینی و ضد ایرانی محمد رضا شاه بیان می‌دارد. وی در اشاراتی می‌نویسد: «بیشتر آمریکایی‌هایی که در ایران زندگی می‌کردند حس خودپسندی و برتری جویی خویش را نشان می‌دادند. آنها انتظار احترام بیش از حد و حتی سرسپردگی همه ایرانیان، از واکسی گرفته تا شاه را داشتند ... در کشور ما سبک زندگی آمریکایی به‌عنوان ایده‌آل و هدف نهایی بر ما تحمیل شده بود. آمریکایی‌گرایی یک الگو بود ... این تهاجم فرهنگی هویت ما را به چالش می‌طلبید. آیا جایی برای فرهنگ خود ما وجود دارد؟ این بت در جامعه ایران شکل گرفته بود.»

«سیاست شاه زایل کردن ایمان ما بود و سعی می‌کرد با تشویق شیوه زندگی غربی به‌عنوان شیوه‌ای مدرن یا طبیعی، حس سنتی اخلاقیات ما را تضعیف کند ... می‌خواستیم به جای نابودی، سنت‌های فرهنگی و دینی خود را حفظ کنیم ... نمی‌توانستیم از آمریکا انتقاد کنیم و در عین حال از ارزش‌هایی که با فرهنگ ما دشمن بود، پیروی کنیم.»

روای این کتاب، راوی منولوگ‌ها و دیالوگ‌هایی است که در آن، دولت موقت مهندس بازرگان را ناتوان از انجام مسئولیت در قبال کرامت و آزادی انسان‌ها و عاشقانی می‌داند که دل به این انقلاب و آرمان‌های آن داده‌اند: «بازرگان از روشنفکران مذهبی برجسته و از رهبران نهضت آزادی ایران بود که مهم‌ترین حزب سکولار کشور را رهبری می‌کرد. ولی کابینه بازرگان - به طور عمده متشکل از سیاستمداران کهنه‌کار دوران مصدق - به نظر می‌رسید فلج شده و قادر به هیچ کاری نیست و تمایلی به ایستادن در برابر آمریکا ندارد.»

اما در نظر ابتکار «مطالعه تاریخ کشورمان به ما نشان می‌داد که

باید به سرعت عمل کنیم. گرایش لجوجانه و قلدرمآبانه دولت آمریکا در مواجهه با انقلاب اسلامی این مسئله را روشن ساخته بود که گزینه‌های چندانی نداریم ... تنها چاره‌ای که داشتیم «اقدام» بود.»

دیالوگ‌های «محسن» که از شور انقلابی و مذهبی وی برمی‌خیزد، بارها و بارها در کتاب تکرار می‌شود. محسن کسی است که حرف آخر را درباره این «اقدام» بیان داشت. او گفت که «پیشنهاد ما اشغال مسالمت‌آمیز سفارت آمریکاست، بدون اسلحه. یعنی اینکه پرسنل سفارت را به‌عنوان جاسوس به گروگان می‌گیریم. به هر حال آنها عمیقاً در توطئه‌های دولتشان سهیم هستند. آنها حتی هم‌اکنون با وجود پیروزی انقلاب به دخالت در امور داخلی ما ادامه داده و کنوانسیون‌های بین‌المللی را نقض کرده‌اند.»

این سخن محسن نفس همه را بند آورد؛ چراکه یک ایده جسورانه و هیجان‌انگیز بود. اما آنها باید به جهانیان ثابت می‌کردند که خدا قدرت مطلق است و نشان می‌دادند که چه پایبندی ژرفی به استقلال و انقلاب خود دارند.

روحیه انقلابی و هیجانی جوانان که تحت تأثیر احساسات و شور انقلابی دوران اولیه انقلاب قرار داشت مانع از این نشد که واقعیت میدان را نادیده گیرند و بدون محاسبه، اقدام خویش را شروع کنند. لذا طی فعالیت‌های مختلف و طراحی مناطق نفوذ، نقشه تسخیر را طراحی کردند. آنان آگاه از خطرات اقدام خویش، وصیت‌نامه نوشتند و با غسل شهادت منتظر اماره و تأیید امام که مقتدای آن زمانشان بود شدند. پیام امام در ۱۰ آبان ۵۸ که فرموده بودند «بر دانش‌آموزان، دانشگاهیان و محصلین علوم دینیه است که با قدرت تمام حملات خود را علیه آمریکا و اسرائیل گسترش داده تا آمریکا را وادار به استرداد این شاه مخلوع جنایتکار نمایند» (صحیفه امام، جلد ۱۰) اعضا را متقاعد کرد که «اقدام» کاری است که مورد تأیید امام قرار می‌گیرد. با این حال، آنها از موسوی خوئینی‌ها

پیشنهاد ما اشغال مسالمت‌آمیز سفارت آمریکاست، بدون اسلحه. یعنی اینکه پرسنل سفارت را به‌عنوان جاسوس به گروگان می‌گیریم. به هر حال آنها عمیقاً در توطئه‌های دولتشان سهیم هستند. آنها حتی هم اکنون با وجود پیروزی انقلاب به دخالت در امور داخلی ما ادامه داده و کنوانسیون‌های بین‌المللی را نقض کرده‌اند.

می‌خواهند که از امام در باب این مسئله مصلحت‌خواهی کند. اما موسوی خوئینی‌ها با تعلل در این کار، این درخواست دانشجویان را عملی نمی‌کند. چنین اهمالی است که از دید منتقدان اشغال سفارت، عدم اطلاع‌رسانی به امام و تسخیر کردن سفارت، آن هم به استناد پیام امام خمینی (ره) و قرار دادن امام در یک عمل انجام شده است؛ انتقادی که در جای خود قابل تأمل است.

اشغال سفارت سبب شد تا موج رسانه‌ای بزرگی علیه ایران در دنیا پدید آید؛ به‌طوری که رسانه‌های غربی همزمان با گسترش شور و همبستگی ملی، سیل اتهامات خویش را علیه ایران روان کردند و تصویری دروغین از ایران مبنی بر شکنجه، بدرفتاری و گرسنه نگه داشتن گروگان‌ها به دنیا مخابره کردند. به سبب همین اقدام دانشجویان پیرو خط امام، تعدادی از سفرای کشورهای بی‌طرف همچون سوریه، الجزایر، فرانسه و سوئد خواستار ملاقات با گروگان‌ها شدند.

نویسنده اظهار می‌دارد که با ارسال پیام امام مبنی بر آزادی زنان و سیاه‌پوستان، کمیته مرکزی دانشجویان خط امام تصمیم گرفت تا طی بیانیه‌ای دلایل خود را از آزادی زنان و سیاه‌پوستان که همانا آگاه‌سازی جهانیان از وجود تبعیض نژادی است، بیان کند. با وجود این، آنچه در رسانه‌های غربی مخابره شد، اشاره به دلایل آزادی این دسته گروگان‌ها نبود و عملاً نتیجه عکس حاصل شد. هرچند که اقدام امام، محبوبیت وی در بین سیاهان آمریکا را سبب شد، اقدام رسانه‌ای آمریکا در جهان، انحراف جهانیان از پیام امام و دانشجویان را در پی داشت. چرا که دولت آمریکا «ورون جوردن» و «بایارد راستین» دو نفر از فعالان جنبش مدنی سیاهان آمریکا در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی را وادار کرد تا تلاش ایران برای تقسیم آمریکاییان به سیاه و سفید را تقبیح کنند.

در بخش دیگری از کتاب، راوی به روایتی اشاره می‌کند که امروز خود او و همفکرانش از آن روایت چرخش یافته و دچار دگرگونی فکری شده‌اند. «آن روزها مذاکره کلمه‌ای مذموم بود. امام در طول انقلاب سازش‌کاران را کسانی معرفی کردند که ملت خویش را تضعیف می‌کنند. از همان ابتدا، همه بر این امر اتفاق نظر داشتیم که نباید بر سر اصول خود سازش کنیم. ایران در مسیر انقلاب موضعی را اتخاذ کرده بود و ما نه تنها پای پس نمی‌کشیدیم، بلکه باید از همه سازش‌ناپذیرتر به پیش می‌رفتیم. شاید برای دیگران عجیب‌ترین مسئله حمایت توده‌های میلیونی از این مواضع سازش‌ناپذیر بود.»

حمایت عجیب و خارق‌العاده از سوی اکثریت مردم بعد از توقف واردات نفت ایران توسط آمریکا و مسدود کردن دارایی‌های ایران، به اجتماع جمعیت خروشانی از ملت در مقابل سفارت آمریکا منتهی شد؛ به طوری که ابتکار در بیان آن می‌نویسد: «روز بعد از اعلام تحریم‌های اقتصادی آمریکا، با چند نفر از خواهران جلوی در جنوبی قدم می‌زدیم که در خیابان گروهی از تظاهرکنندگان را با ظاهر عجیبی دیدیم ... در دستان آنها بیل، کلنگ و سایر ابزار کشاورزی قرار داشت. بیشتر آنها پابرهنه بودند و این کار اقدامی نمادین برای نشان دادن اخلاص آنها بود. یکی از آن میان را صدا کردم. برادر! شما که هستید؟ از کجا آمده‌اید؟ گفت: دهقانان و کشاورزان ورامین هستیم ... اسلحه‌هایمان را هم آورده‌ایم تا به دنیا نشان دهیم که برای قطع وابستگی اقتصادی مبارزه می‌کنیم. می‌توانیم بیشتر کار کنیم تا محصول بیشتری درو کنیم، ولی در برابر آمریکا تسلیم نمی‌شویم.»

نویسنده بعد از بیست سال از تسخیر، اقدام دانشجویان در برگزاری کنفرانس‌های خبری در باب اشغال سفارت آمریکا، آزادی گروگان‌های زن و سیاه‌پوست، تأکید بر خصومت با دولت آمریکا و نه ملت آمریکا و بیان علل اشغال سفارت را که منجر به رنجش خاطر آمریکا شده بود، ناشی از نگاه ساده‌اندیشانه دانشجویان نسبت به آمریکاییان قلمداد می‌کند: «شاید این پنداری باطل بود که می‌توان آمریکایی‌ها را از نابسامانی‌های جامعه‌شان - آنچه احتمالاً خود از آن

آگاهی داشتند و به هر حال مشکل آنها بود - آگاه کنیم ... درست است که فکر می‌کردیم در برخوردهای خود با گروگان‌ها رفتاری انسانی و دلسوزانه داریم و برای اطمینان از رفاه و امنیت آنان همه اقدامات لازم را انجام می‌دادیم، ولی در تحلیل نهایی زندانبان آنها بودیم. اگر می‌پنداشتیم آنها جلوی دوربین تلویزیون نیز همان چیزهایی را تکرار می‌کنند که در تنهایی برای خوشامد ما می‌گویند، اشتباه می‌کردیم. در رابطه‌ای که ایجاد کرده بودیم تقریباً این میهمانان ناخواسته تحت اعمال قدرت کامل ما بودند؛ میهمانانی از میان دیپلمات‌هایی حرفه‌ای که برای خدمت به منافع کشورشان قسم خورده بودند. با وجود این، انتظار داشتیم با میل و رغبت با اقدام ما موافق باشند. این از خطراتی بود که در صداقت جوانی نهفته است.»

راوی این داستان واقعی سیصد صفحه‌ای، در کنار بیان آرمان‌ها و بعضاً خوشخیالی‌های برپاکنندگان انقلاب دوم، نگرش‌های فمینیستی رقیقی را نیز بروز می‌دهد که خود منکر أخذ آن از نویسندگان غربی است؛ بلکه آن را متأثر از نگاه امام خمینی (ره)، شهید مطهری و دکتر شریعتی در کتاب «فاطمه فاطمه است» می‌داند. البته نویسنده بعدها در دهه‌های هفتاد و هشتاد به دلیل فضای خاص دولت اصلاحات به سمت انحراف از این نگاه و گرایش به داعیه‌داران حقوق زن از منظر غرب یعنی امثال شیرین عبادی متمایل می‌شود.

این گرایش رقیق فمینیستی را در نقل خاطره‌ای از نخستین حضور او در سفارت می‌توان دید:

«۱۷ آبان، نخستین روز حضورم در سفارت، به اعضای شورای مرکزی معرفی شده و قرار براین شد به‌عنوان مترجم با آنها همکاری کنم. البته پیش از ورود به اتاق شورا، صدای یکی از دانشجویان را شنیدم که بلند می‌گفت: بهتر است یکی از برادران مسئولیت این کار را برعهده گیرد ... با وجود حس اعتمادی که امام خمینی (ره) به زنان دادند و به‌رغم نقش پویایی که زنان در انقلاب داشتند، هنوز گاهی - حتی بین دانشجویان - جملات نیشداری شنیده می‌شد و ما را به‌عنوان زن از سایرین جدا می‌کرد.

در آن روزهای پرماجرای انقلاب، زنان چنان نقش فعالی در وقایع روزانه داشتند که با وجود برخی جملات انتقادآمیز و عیب‌جویانه، به‌ندرت به فکر طرح حقوق و جایگاه خود می‌افتادند. ولی هرگز در برابر برخی ذهنیت‌های عقب‌مانده که ترجیح می‌دادند ما را در خانه حبس کنند، عقب‌نشینی نمی‌کردیم.»

پایان وقت دولتی موقت

سجاد راعی گلوجه

امروزه هیچ کسی مدعی نیست که انتخاب مهندس بازرگان از سوی امام خمینی (ره) برای تشکیل دولت موقت، از روی علاقه شخصی به وی و یا همگونی سیاسی حضرت امام (ره) با نهضت آزادی بوده ولذا این سئوالی جدی است که به‌راستی چرا بازرگان اولین انتخاب حضرت امام (ره) و اولین منصوب ایشان در جریان انقلاب اسلامی بود؟ اگر او اصلح نبود چرا انتخاب شد و اگر اصلح بود چرا به‌راحتی و به‌سرعت از صحنه انقلاب کنار رفت؟

بسیاری از نیروهای اصلی انقلاب، یعنی روحانیون انتخاب بازرگان را به دیده یک مرحله انتقالی می‌نگریستند که می‌بایست کار جابجایی قدرت از نظام شاهنشاهی به نظام جمهوری اسلامی را به انجام رساند. اما جالب اینجاست که علی‌رغم وقوف امام (ره) به‌عدم همخوانی یا کندی حرکت دولت موقت نسبت به روند انقلاب و نیز تفاوت‌های فکری، زمینه‌های شکل‌گیری و گرایش‌های سیاسی نهضت آزادی با نهضت اسلامی، ایشان تا آخرین لحظه با استعفاهای چندباره دولت موقت مخالف بودند تا اینکه بازرگان متن استعفانامه خود را از رادیو پخش کرد و امام (ره) و مردم در مقابل عمل انجام‌شده قرار گرفتند. سپس استعفای او پذیرفته و وظایف دولت موقت، به شورای انقلاب واگذار شد.

شاید در آن وضعیت که گروه‌ها و گرایش‌های مختلفی از مذهبی‌های افراطی گرفته تا مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها، بدنه نیروهای درگیر در امر پیروزی انقلاب را تشکیل می‌دادند، بازرگان می‌توانست انتخاب خوبی برای کمک به تداوم ارتباط و همکاری این گروه‌ها و احزاب متعدد و ایجاد مسالمت و مفاهمه بین آنها باشد.

تشکیل دولت موقت

پس از بازگشت امام (ره) از پاریس به ایران در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ با پیشنهاد شورای انقلاب و حکم امام (ره) در ۱۵ بهمن، مهندس مهدی بازرگان که عضو شورای انقلاب بود به نخست‌وزیری دولت موقت تعیین و مأمور تشکیل کابینه گردید. زمانی که امام (ره) از عراق به پاریس مهاجرت کرد، رجال و فعالان سیاسی در راستای مبارزه با حکومت پهلوی به دیدار ایشان رفتند و مذاکرات مختلفی انجام دادند. مهندس بازرگان نیز که مبارزات سیاسی خود را از دهه ۱۳۲۰ شروع کرده و تا سال ۱۳۵۷ با گرایش‌های مذهبی به طرق مختلف ادامه داده بود، در پاریس به ملاقات ایشان رفت. در این دیدار، امام (ره) با اشاره به اوضاع سیاسی کشور که روزافزون در جهت تضعیف حکومت پهلوی حرکت می‌کرد، به بازرگان گوشزد کرد که باید به فکر تشکیل مجلس و هیات دولت باشیم و از وی خواست که افراد مورد اعتماد و مسلمان را شناسایی و برای تحقق این ایده معرفی کند. بازرگان نیز با کمک و رایزنی افراد دیگری، فهرستی از فعالان سیاسی ـ انقلابی را تهیه و به امام (ره) ارائه کرد. بازرگان در خاطراتش یادآور می‌شود که با ارجاع این مأموریت از طرف امام به من، احساس کردم که ایشان مرا برای مدیریت بعد از انقلاب درنظر گرفته است.

در مجموع علل انتخاب بازرگان به ریاست دولت موقت عبارت بود از اعتبار سیاسی او در میان مبارزان، تحمل زندان در دوره پهلوی، نگارش کتاب‌های متعدد سیاسی و مذهبی، ایمان و اعتقادات دینی، سابقه مدیریت اجرایی و اعتقاد نسبی وی به اسلام سیاسی. بازرگان فردی میانه‌رو، معتقد به اصلاحات دموکراتیک و سیاست گام‌به‌گام بود و از اقدامات انقلابی استقبال چندانی نمی‌کرد. این در حالی بود که جامعه ایران، شدیداً از هیجانات فزاینده انقلابی متأثر بود و توده جامعه، اقدامات انقلابی را طلب می‌کرد. بر این اساس، می‌توان به علت درخواست امام (ره) از مردم برای حمایت از دولت بازرگان و نیز حمایت خود ایشان از این دولت پی برد.

استعفای دولت موقت

باتوجه به تفاوت‌های ساختاری دیدگاه بازرگان و اعضای کابینه وی با دیدگاه طیفی که به‌تدریج به نیروهای خط امام موسوم شدند و بر تغییرات و اقدامات سریع و انقلابی اصرار داشتند، دیری نگذشت که اتحاد سیاسی و وحدت ناشی از شرایط ویژه انقلابی برای سرنگونی حکومت پهلوی، کم‌رنگ‌تر شد و جناح‌بندی‌های جدیدی در فضای سیاسی کشور پدید آمد و پس از آن،

سخنرانی مهندس بازرگان در روز تنفیذ حکم

اختلاف نظرها به اختلافات سیاسی و رقابت سیاسی تبدیل شد. در کنار این وضعیت، مشکلات و نابسامانی های عدیده‌ای که از پی‌آمدهای انقلاب بود، چهره خود را نمایان ساخت. همچنین برخی اختلاف نظرهای جدی در بین اعضای کابینه دولت موقت پدید آمد که به استعفای چند تن آنها منجر شد. در نهایت، دولت موقت پیش از آنکه به انجام مأموریت های محوله از طرف رهبر انقلاب نائل آید، در ۱۴ آبان ۱۳۵۸ استعفای خود را به ایشان تقدیم کرد. قبل از این نیز بازرگان چندبار استعفا کرده بود ولی پذیرفته نشده بود، اما این بار امام خمینی (ره) در پانزدهم آبان استعفای او را پذیرفت و طی حکمی شورای انقلاب را مأمور ادامه وظایف دولت موقت کرد. لذا دولت موقت با عنوان «دولت موقت شورای انقلاب» به وظایف خود ادامه داد.

علل سقوط دولت موقت

۱. بی‌توجهی به فضای انقلابی حاکم بر جامعه

دولت موقت در یکی از پرهیجان‌ترین دوره‌های تاریخی ایران قدرت سیاسی را به دست گرفت. در آن زمان شرایطی حاکم بود که از هر حزب، گروه و یا شخصی که دولت را به دست می‌گرفت انتظار می‌رفت که انقلابی رفتار کند و با شتاب به تغییرات سیاسی دست بزند، اما بازرگان بی‌توجه به این شرایط، بر خط مشی میانه‌روی تأکید می‌کرد؛ در حالی‌که بستر فرهنگی ـ اجتماعی جامعه متأثر از استبداد حاکم در چندین دهه و حتی چند قرن اخیر، به‌ویژه استبداد ۲۵ ساله منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی، سخت پذیرای حرکت‌های انقلابی بود. دولت موقت سعی داشت ساختارهای به ارث رسیده از دوره پهلوی را همچنان حفظ کند و صرفاً برخی افراد عوض شوند، حال آن‌که مردم تغییر و دگرگونی کامل ساختارها و جایگزینی ساختارهایی نوین و متفاوت از گذشته را می طلبیدند. منتقدان عملکرد و دیدگاه‌های بازرگان معتقد بودند که برای پیشبرد اهداف انقلاب و رسیدن به ثبات و آرامش ناگزیر باید یک سلسله اقدامات رادیکال انجام گیرد. حبیب‌الله پیمان می‌گوید: «آن روزها رقبای آنان در حکومت روی چیزهایی انگشت می‌گذاشتند که جزو خواسته‌های مردم بود و ناتوانی دولت مانع انجامشان می شد و دیدیم بعداً که حکومت به طور کامل در دست روحانیان قرار گرفت، مردم در انتظار اقداماتی عملی در جهت تغییر اوضاع سابق بودند. این واقعیت باید از سوی دولت موقت درک می شد که در کشور واقعاً انقلاب شده است و با انقلاب باید معادلات، روش ها و معیارها را تعیین کنند. باید شرایط و حساسیتها را درک می‌کردند.» پیمان ملاقات بازرگان و یزدی با برژینسکی بدون بحث در شورای انقلاب یا مجمعی دیگر را ناشی از عدم درک شرایط انقلابی می‌داند و نتیجه‌گیری می‌کند که: «درواقع در فضای فکری دیگری فکر می شد. ضعف عمده دولت موقت بینشی و ساختاری بود. بینش و ایدئولوژی آنها قدرت تجزیه و تحلیل و درک درست واقعیت ها و شرایط انقلاب را نداشت. درنتیجه با واقعیت ها بیگانه ماندند. از نظر ساختاری هم دارای برنامه‌ای برای عمل و تغییر شرایط و کنترل حوادث نبودند و نتوانستند وحدت نیروهای انقلاب را برای حفظ دستاورد آزادی و حکومت ملی مردمی تأمین کنند و نتوانستند مردم را به سوی حرکتی سالم در جهت تشکیل و استقرار نهادهای مردمی و شوراها و بعداً مجلس مؤسسان هدایت کنند.» این مسئله باعث پدیدآمدن وضعیت «قدرت دوگانه» در کشور شد و در نتیجه جناح های فکری و سیاسی، به جای اینکه همه توان

بهانه استعفا

دولت موقت یک روز پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران استعفای خود را تقدیم امام (ره) کرد. این اقدام باعث تعبیرهای مختلفی در مورد استعفا شد و افکار عمومی آن را با اشغال سفارت مرتبط دانستند. اما اعضای دولت موقت آن را کاملاً رد کرده و گفته‌اند که در ماه های قبل، چند بار استعفا مطرح شده بود، اما چون در ۱۲ آبان استعفای همه اعضای دولت به تصویب هیئت دولت رسیده بود، در روز سیزدهم استعفا رسماً اعلام شد و رابطه خاصی با جریان سفارت نداشته است.

ساز مخالف دولت موقت

از دیگر عرصه‌های مهم اختلاف، مسئله تجزیه‌طلبی‌ها و اقدامات مسلحانه علیه مردم و امنیت کشور بود. عمده‌ترین وجه عملکرد نهادهای انقلابی، انقلابی‌گری بود که در نقطه مقابل وجه مشخصه عملکرد دولت موقت که شامل اصلاح‌طلبی و حرکت گام‌به‌گام بود، قرار داشت و تلاش‌های دولت موقت برای تغییر اعمال و تصمیمات این نهادها به جایی نرسید.

خود را برای پیشبرد و استقرار اهداف انقلاب در یکی از حساس‌ترین زمان‌ها صرف کنند، به رقابت سیاسی و جناحی، مشغول شدند.

۲. عدم هماهنگی با ارزش‌های اسلامی

با اینکه اندیشه مسلط بر فضای انقلاب یک اندیشه دینی و اسلامی بود، برخی از اعضای دولت موقت نتوانستند خود را با ارزش‌های اسلامی به طور کامل هماهنگ کنند و حتی علیه مبانی دینی و انقلابی اظهاراتی کردند. مثلاً حسن نزیه مدیرعامل شرکت ملی نفت در دولت موقت، درباره عدم امکان اجرایی قوانین اسلامی گفته بود: «این نه ممکن و نه مفید و نه خوب است که بخواهیم تمامی مسائل سیاسی، اقتصادی و حقوقی کشور را براساس موازین و مقررات اسلامی مورد حل و فصل قرار دهیم.»

این اظهارات انتقادهای گسترده‌ای را برانگیخت. سایر اعضای دولت موقت از جمله خود بازرگان، عزت‌الله سحابی و عباس امیرانتظام نیز از تداخل دین و سیاست انتقاد کرده و آن را به‌عنوان راهبردی برای تشکیل حکومت محکوم کردند. بازرگان از مکتبی بودن و مکتب‌گرایی انتقاد کرده و در پیش‌گرفتن این رویه از سوی انقلابیون در سال‌های اولیه انقلاب را معادل انحصارگری می‌دانست.

۳. عدم همسویی با نهادهای انقلابی

مهمترین نهادهای انقلابی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، کمیته‌های انقلاب اسلامی و دادگاه‌های انقلاب بودند. این نهادها خارج از قلمرو فعالیت و اختیارات دولت موقت بوده و به اقدامات انقلابی و برقراری امنیت که در آن دوره بسیار ضرورت داشت مبادرت می‌کردند، ولی دولت به آنها همراهی نمی‌کرد و غالباً به انتقاد از عملکرد و منش آنها می‌پرداخت. در این بین، از جمله اقدامات انقلابی مورد انتقاد و مخالفت دولت موقت دستگیری‌ها و اعدام برخی مقامات منسوب به حکومت پهلوی بود.

نهادهای انقلابی در پاسخ به ضرورت‌های ناشی از شرایط انقلاب اسلامی شکل گرفته بودند؛ به‌تدریج به نهادهای موازی با دولت موقت تبدیل شدند. در پی این حالت، مساله تعدد مراکز تصمیم‌گیری و مشکل عدم تمرکز قدرت پیش آمد و حمایت امام خمینی (ره) از نهادهای انقلابی به دلیل شرایط بغرنج کشور، موجب پیشرفت روزافزون آنها و تزلزل و تضعیف هرچه بیشتر دولت موقت شد. وقتی بازرگان موفق به انحلال این نهادها نشد، در پیام تلویزیونی خود در ۲۸ تیر ۱۳۵۸ گفت: «کمیته‌ها و دادگاه‌های انقلاب کار دولت را به بن‌بست کشانیده‌اند و چاره‌ای جز استعفا برای ما باقی نگذاشته‌اند.» همچنین در پیام دیگری خطاب بر مردم اعلام کرد که: «همه مردم بدانند که دولت موقت کاری از پیش نبرده و این سردرگمی که در سراسر مملکت وجود دارد تنها به دلیل تعدد مراکز تصمیم‌گیری است.» بازرگان هیچ‌گاه حاضر نشد در رفتار و گفتارش در برابر نهادهای انقلابی تجدیدنظر کند و همین امر سرانجام به تضعیف خود او منتهی شد.

۴. عدم تفاهم با رهبری انقلاب

امام خمینی (ره) به‌عنوان رهبر انقلاب، هم محبوبیت و کاریزمای بالایی داشت و هم بالاترین مقام تصمیم‌گیرنده در کشور به شمار می‌رفت. بازرگان رهبری سیاسی امام (ره) را پذیرفته بود، اما با گذشت زمان بین آن دو اختلاف نظر پدید آمد و بازرگان از فرمانبری از رهبری سرباز می‌زد. بازرگان اساساً یک اصلاح‌گر دینی و فردی میانه‌رو و محتاط بود و از بینش و توانایی انقلابی برخوردار نبود، اما در مقابل، امام (ره) نشان داده بود که فردی قاطع و انقلابی است و زمانی که امثال بازرگان از تعامل با شاه و اصلاحات در رژیم پهلوی سخن می‌گفتند امام (ره) برای رفتن شاه و تغییر ساختاری حکومت در میدان اول مبارزه بود.

چنانکه پیشتر گفته شد، تأیید اقدامات نیروها و نهادهای انقلابی توسط امام (ره) به جای اینکه راه را برای دولت موقت مشخص کند و موجب نزدیک شدن دولت به این نهادها شود، موجب فاصله گرفتن بیشتر دولت از آنها شد. همچنین دولت موقت در خصوص تغییرات اساسی و ساختاری در کشور با امام (ره) اختلاف نظر داشت؛ چنان‌که هیچ‌گاه سعی نکرد نمادهای مربوط به حکومت پهلوی را تغییر دهد و یا به رغم تغییر حکومت همچنان از سربرگ‌هایی با آرم شاهنشاهی استفاده می‌کرد! به‌گونه‌ای که سرانجام خود امام (ره) ناگزیر شد در این زمینه به دولت موقت تذکر دهد.

به دلیل نفوذ کلام امام خمینی (ره) در توده‌ها و اقشار مختلف مردم، دولت موقت می‌توانست با اتکا به مواضع و دیدگاه‌های امام (ره) حمایت مؤثر ایشان را برای عبور از بحران‌ها به همراه داشته باشد و شرایط را به نفع دولت تغییر دهد.

۵ . نخبه‌گرایی به جای توده‌گرایی

بازرگان یک اندیشـمند مذهبی بود و از طریق دانشگاه، جنبش دانشجویی و بیان و قلم، افکار و دیدگاه‌های خود را معرفی کرده بود؛ لذا فقط در میان قشر تحصیل‌کرده و روشـنفکر که به لحاظ جمعیت، کم‌تعداد بودند نفوذ داشت و عامه مردم با وی ارتباطی نداشتند. صادق زیباکلام در این خصوص می‌گوید: «کتاب‌های مهندس بازرگان را عده مشخصی از نخبگان سیاسی که ویژگی اسلام‌خواهی داشتند و همچنین عده‌ای از دانشجویان می‌خواندند. یعنی ایشان محبوبیت گسترده‌ای نداشـت.» بنابراین حمایت عمومی مردم از وی به سبب حمایت امام (ره) از او و انتصاب او به ریاست دولت بود؛ اما بازرگان موفق نشد حمایت توده‌ها و رضایت عموم مردم را که به تبـع حمایت امام (ره) از دولـت موقت ایجاد شده بود برای خود حفظ کند و سعی در گسترش رضایت عمومی

داشته باشد و در مقابل، می‌کوشید عملکرد خود را مطابق با درک و رضایت اقلیت روشنفکر و دانشگاهی هماهنگ کند.

۶ . عدم همکاری روحانیون و نیروهای مذهبی

در میان روحانیون نقش‌آفرین، بازرگان با آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله مطهری روابط نزدیک و همفکری‌هایی داشت، اما قاطبه روحانیون به دلیل حوادث قبل از پیروزی انقلاب، نسبت به جریانات روشنفکری خوشبین نبودند. علاوه بر این فضای درون زندان‌ها و اختلافات میان علی شریعتی و آیت‌الله مطهری در شکل‌گیری این وضعیت نقش داشت. البته سـوءظن روشـنفکران و روحانیون نسبت به یکدیگر، سابقه‌ای قدیمی‌تر دارد که به نهضت مشروطه‌خواهی برمی‌گردد که روشـنفکران، نیروهای مذهبـی و روحانیون را کنار زدند. روحانیون از این ماجرا درس گرفته و از ماه‌ها قبل از پیروزی انقلاب درصدد بودند که پس از پیروزی انقلاب، ابتکار عمل به‌دست روشنفکران نیفتد. لذا احساس می‌کردند که دولت موقت بنا به ضرورت تشکیل شده و طبیعتاً همکاری لازم را با آن نمی‌کردند. عدم حمایت روحانیت، عدم حمایت توده‌های مردم را نیز به دلیل نفوذ مؤثر آنها در پی داشت. روحانیون بیشـتر از طیف نیروهای خط امـام و نهادهـای انقلابی حمایـت می‌کردنـد و در دوره پس از استـعفای دولت موقت هـم در سـطح گسـترده‌ای وارد عرصه سیاسی و اجرایی شدند.

۷ . اختلافات با شورای انقلاب

شورای انقلاب برای پرکردن خلأ ناشی از نبود مجلس قانون‌گذاری به‌وجودآمده بود و در مرتبه بالاتری نسـبت به دولت موقت قرار داشت. مهم‌ترین عاملی که باعث بروز اختلاف میان این دو نهاد شد، عدم تفکیک دقیق وظایف و تداخل وظایف آنها بود؛ چنان‌که هرکدام، دیگری را مانع اجرای موفق برنامه‌های خود می‌دانست و این مساله باعث به‌وجودآمدن تعارض در عملکرد آنها می‌شد. دلیل دیگر ناشی از تعقیب استراتژی گام‌به‌گام توسط دولت موقت و تن‌ندادن آن به دستورها و خواست‌های شورای انقلاب بود که در بحران‌های پیش آمده در ابتدای انقلاب ناکارآمد و موجب گسترش بحران می‌شد. با اینکه دولت موقت به پیشنهاد اعضای شورای انقلاب تشـکیل شـده بود و حتی خود بازرگان از اعضای شـورای

انقلاب بود، معتقد بود که شورای انقلاب باید به قانون‌گذاری بسنده کند و در امور اجرایی دخالت نکند ولذا میان آنها اختلاف افتاد. سرانجام شورای انقلاب در ۱۴ تیر ۱۳۵۸ تصمیم گرفت رسماً به فعالیت‌های اجرایی وارد شود و صریحاً اعلام کرد که دولت موقت قابل اعتماد نیست. این اقدام از جمله عوامل تأثیرگذار در استعفای بازرگان بود.

۸. مخالفت روشنفکران و گروه‌های چپ

در این زمان، بیشتر روشنفکران از بینش افراطی و رادیکال چپ‌گرایانه و سوسیالیستی برخوردار بودند و از دولت موقت به خاطر مشی لیبرال و ضعیف آن انتقاد می‌کردند و دولت موقت را جاده‌صاف‌کن تجدید حیات و سلطه امپریالیسم در نظر می‌گرفتند و بعضاً تبلیغات گسترده‌ای علیه دولت موقت راه می‌انداختند. عمده‌ترین نیروهای چپ‌گرا، سازمان چریک‌های فدایی خلق، سازمان مجاهدین خلق (منافقین) و حزب توده و گروه‌های وابسته به آنها بودند. این نیروها نیز با سیاست اصلاح‌طلبانه و ملایم دولت موقت مخالف بودند و همچنین از طریق تبلیغات و فعالیت‌های حزبی، به اختلافات میان نیروهای انقلابی و دولت موقت دامن می‌زدند و مشکلات عدیده‌ای را برای دولت ایجاد می‌کردند.

از سوی دیگر، برخی از نیروهای چپ‌گرا در جریانات تجزیه‌طلبی در مناطق مختلف قومی وارد شده بودند که این مسئله نیز بر دامنه مشکلات و نابسامانی‌ها می‌افزود. حزب توده نیز در راستای مأموریتی از سوی حزب کمونیست شوروی، کینه‌توزانه‌ترین حملات را علیه دولت بازرگان انجام داد. عمده این نیروها درصدد بودند با براندازی دولت، خودشان قدرت را در دست بگیرند، اما به علت عدم برخورداری از پایگاه مردمی لازم در نهایت موفقیتی به‌دست نیاوردند.

۹. عدم انسجام و اختلافات داخلی

به علت ترکیب ناهمگون دولت موقت، اختلافات میان اعضای آن پس از مدتی آغاز شد. اختلافات بیشتر ماهیت ایدئولوژیک و سیاسی داشت و بعضاً به دیدگاه‌های اقتصادی نیز مربوط می‌شد. مثلاً علی‌اکبر معین‌فر، وزیر نفت، با عباس امیرانتظام بر سر سیاست‌های کلان اقتصادی اختلاف داشت و یا اعضای نهضت آزادی مثل ابراهیم یزدی با اعضای جبهه ملی از جمله کریم سنجابی اختلاف ایدئولوژیک و سیاسی داشتند. سنجابی با خود بازرگان هم اختلاف نظر داشت و بعد از سه ماه استعفا کرد. سپس اعضای نهضت آزادی با حزب جاما از جمله با شریعتمداری و کاظم سامی اختلاف پیدا کردند که به استعفای این دو نفر منجر شد. در کل، اعضای دولت موقت از جهات متعدد فاقد انسجام و همخوانی فکری و عقیدتی لازم بودند و این امر در شکست و استعفای آن تأثیر زیادی داشت.

۱۰. تسخیر سفارت آمریکا

دولت موقت یک روز پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران استعفای خود را تقدیم امام (ره) کرد. این اقدام باعث تعبیرهای مختلفی در مورد استعفا شد و افکار عمومی آن را با اشغال سفارت مرتبط دانستند. اما اعضای دولت موقت آن را کاملاً رد کرده و گفته‌اند که در ماه‌های قبل، چند بار استعفا مطرح شده بود، اما چون در ۱۲ آبان استعفای همه اعضای دولت به تصویب هیئت دولت رسیده بود، در روز سیزدهم استعفا رسماً اعلام شد و رابطه خاصی با جریان سفارت نداشته است.

در کنار این، به اعتقاد برخی، یکی از اهداف دانشجویان از تسخیر سفارت آمریکا، ضربه‌زدن به دولت بازرگان بود؛ زیرا دولت بازرگان بارها برحراست از سفارت آمریکا تأکید کرده بود، ضمن آنکه دقیقا در همان زمان دولت موقت در الجزایر مشغول مذاکره با آمریکایی‌ها بود.

لذا برای بسیاری این ذهنیت پیش آمد که اقدام دانشجویان در تسخیر سفارت آمریکا با هدف بی‌اعتبار کردن دولت موقت در نزد آمریکایی‌ها صورت گرفته است. به هر حال، تسخیر سفارت، استعفا را تسریع کرد. استعفای دولت موقت با استقبال افکار عمومی مواجه شد و این به معنی از دست دادن پایگاه مردمی و پیامد عدم همگامی با فضای در حال گسترش انقلابی بود. می‌توان گفت که دولت بازرگان، دولت دوران انقلاب نبود و سرانجام در یک فرایند ۹ ماهه، مغلوب جریان انقلابی‌گری شد و از صحنه خارج شد.

جنگ شده بود

آیا تسخیر لانه جاسوسی آمریکا در سال ۵۸ موجب حمله عراق به ایران شد؟

سیزدهم آبان ماه سال ۵۸ و حدود ۱۰ ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دانشجویان پیرو خط امام سفارت آمریکا در تهران موسوم به لانه جاسوسی را تسخیر کردند. این رویداد، اتفاق مهمی در تاریخ معاصر ایران بود و منشا و مبدا بسیاری از رخدادها در چهل سال اخیر شد. برخی از جمله اعضای نهضت آزادی ادعا می‌کنند که تسخیر لانه جاسوسی موجب تحمیل جنگ بر ایران شد. در این گزارش بنا داریم نگاهی به نقش یا عدم تاثیر این اتفاق تاریخی در آغاز جنگ ایران و عراق داشته باشیم و به ادعاهای مطرح شده در این رابطه نیز بپردازیم.

سیدناصر سعادت

غائله و تنش پیش از تسخیر

حدود چهار ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، صدام حسین با اجرای یک کودتا در عراق به قدرت رسید. صدام که با کمک دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا و غرب به قدرت رسیده بود، ابتدا اقدام به آزار و اذیت شیعیان عراق و سرکوب حزب کمونیست کرد. سپس تنش‌های مرزی بین ایران و عراق را شدت بخشید و با حمایت سیاسی و تسلیحاتی از جریان خلق عرب، خرابکاری‌ها و ناامنی‌هایی در استان خوزستان و به خصوص در شهرهای خرمشهر، آبادان و اهواز به وجود آورد.

البته گروه ناسیونالیستی و قوم‌گرا خلق عرب حدود ۱۰ روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی با رهبری شیخ شبیر خاقانی به وجود آمد، اما با حمایت صدام چه آن زمانی که معاون رئیس جمهور عراق بود و چه آن زمانی که نفر اول عراق بود، این گروه قدرت بسیار بیشتری گرفت. خلق عرب تبدیل به یک جریان شد و گروه‌های دیگر نیز در استان خوزستان از خاقانی حمایت کردند. خواسته و برنامه خلق عرب تجزیه‌طلبی و ضربه زدن به انقلاب اسلامی و نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران بود.

مردم عرب خوزستان در ابتدا شناخت چندانی از ماهیت اهداف خلق عرب نداشتند و تصور می‌کردند که این گروه‌ها به دنبال تحقق خواسته‌های مردم خوزستان هستند؛ خواسته‌هایی که در دوران رژیم پهلوی نادیده گرفته و بدان بی‌توجهی شده بود. از اردیبهشت سال ۵۸ و با افزایش یافتن حمایت‌های صدام از جریان خلق عرب، این جریان وارد فاز امنیتی و نظامی شد. از این رو عملیات‌های بمب‌گذاری، ترور و خرابکاری در شهرهای مهم خوزستان از جمله خرمشهر و آبادان آغاز شد. با آغاز اقدامات خرابکارانه جریان خلق عرب، مردم خوزستان به تدریج از اطراف این گروه‌ها دور شدند و فاصله گرفتند.

جریان خلق عرب در ادامه فعالیت‌های تجزیه‌طلبانه، روز ۳۱ اردیبهشت سال ۵۸ را آخرین مهلت تعیین شده برای تخلیه ساختمان‌های دولتی اعلام کرد. از همین روز درگیری‌های مسلحانه بین خلق عرب و نیروهای مردمی، سپاهی و کمیته‌های انقلاب اسلامی به وجود آمد که اوج آن درگیری‌ها روز ۹ خرداد بود. در آن روز، پمپ بنزین خیابان فردوسی و دو سه انبار مخابرات در نزدیکی مرز شلمچه به آتش کشیده و بسیاری از خانه‌ها و مغازه‌های مردم غارت شد.

این جریان وقتی که در داخل شهرها راه به جایی نبرد و موفق به همراهی مردم برای ضربه زدن به نظام جمهوری اسلامی ایران نشد، درگیری‌ها را به پاسگاه‌ها و مناطق مرزی کشاند که در آنجا نیز با مقاومت نیروهای ژاندارمری و سپاه مواجه شد و گروه‌های مورد حمایت صدام دست خالی به داخل خاک عراق برگشتند. بنابراین صدام از همان زمان گزینه‌های کودتا و جنگ را جایگزین حمایت از گروه‌های ضدانقلاب و خرابکار کرد و مقدمات حمایت از کودتاگران و تحمیل جنگ را فراهم آورد. البته او تا پایان از حمایت گروه‌های تجزیه‌طلب دست برنداشت و کورسوی امیدی به آن‌ها داشت.

بنابراین پیش از آنکه لانه جاسوسی آمریکا به تسخیر دانشجویان پیرو خط امام درآید، صدام تحرکات مرزی و امنیتی خود را آغاز کرد و وقتی که از ضربه زدن به نظام جمهوری اسلامی ایران از طریق

انفجار در بازار اهواز توسط خلق عرب

تحریک گروه‌های ضدانقلاب و تجزیه‌طلب ناامید شد، درگیری های مرزی را شدت بخشید و گزینه جنگ را برگزید.

تصمیم به حمله پیش از تسخیر

صدام هنگامی که به قدرت رسید و حتی آن زمانی که معاون رئیس‌جمهور عراق بود، در فکر حمله به ایران بود. ابراهیم یزدی وزیر خارجه دولت موقت دهم شهریور ماه سال ۵۸ در حاشیه اجلاس غیرمتعهدها در هاوانا (کوبا) با صدام حسین دیدار و گفتگو کرد. یزدی در رابطه با محتوای این مذاکره گفت که صدام در طول جلسه به مرامنامه حزب بعث اشاره کرد که متولی و نماینده کشورهای عرب است.

اما صلاح عمرعلی سفیر وقت عراق در سازمان ملل سال ها بعد در گفتگو با شبکه تلویزیونی الجزیره به طور مفصل در خصوص آن جلسه سخن گفت. او در آن برنامه گفت: هنگامی که از سوی ایران برای درخواست ملاقات آمدند، من به وزیر امور خارجه عراق گفتم اما قبول نکرد. من تعجب کردم که چرا سعدون حمادی که انسان روشنفکری بود این پیشنهاد را قبول نکرد. از این رو خودم پیش صدام رفتم و درخواست ملاقات وزیر خارجه ایران را مطرح کردم و گفتم که فرصت بسیار خوبی است تا با ایران صحبت کنیم و مشکلات مان را حل سازیم. در نهایت توانستم موافقت صدام را برای این دیدار جلب کنم.

او در ادامه در خصوص آن جلسه که در محل سکونت صدام در هاوانا برگزار شد، بیان داشت: آن روز فقط ما سه نفر بودیم. گفتگوها مثبت و سازنده بود. بعد از اینکه آقای یزدی رفت، صدام از من پرسید نظرت چیست؟ من نظری را که داشتم بیان کردم و گفتم این مذاکره خیلی مثبت و سازنده بود و به عنوان یک عراقی این گفتگو را یک دستاورد بزرگ می دانم. صدام برای چند لحظه ساکت شد. سپس گفت: چه صلحی و چه مشکلی بین ما و ایران حل شد؟ این موضوع یک فرصت است که شاید در کل قرن یک بار اتفاق بیافتد. این ها اهواز را از ما گرفتند. شط العرب (اروندرود) را گرفتند و طبعاً اکنون بهترین فرصت برای ماست. در حالی که کشورشان از هم پاشیده، ارتش آن ها از هم گسیخته و بین خودشان جنگ داخلی است، فرصت خوبی است تا بتوانیم حقوق از دست رفته مان را پس بگیریم. من این موضوع را فقط به تو می‌گویم که نماینده عراق در سازمان ملل هستی و من می‌خواهم ضربه‌ای به آن ها بزنم که صدایش در تمام دنیا شنیده شود.

همچنین گفته می‌شود که صدام آبان ماه ۵۷ در دیدار با فرح پهلوی گفته بود مردم را در خیابان ها سرکوب کنید تا نیازی به کشته شدن هزاران عراقی و ایرانی در سال های بعد نباشد.

بنابراین عمرعلی در آن گفتگو اعتراف کرد که صدام از مدت‌ها قبل یعنی حداقل یک سال پیش از آغاز جنگ تحمیلی و دو ماه پیش از تسخیر لانه جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام، تصمیم به حمله و تحمیل جنگ به ایران داشته است.

تکرار ادعاهای تکذیب شده

اعضای نهضت آزادی و بسیاری از همفکران آنان بارها ادعا کرده‌اند که تسخیر لانه جاسوسی آمریکا موجب حمله عراق به ایران شد. اما این ادعا در حالی مطرح شده و می‌شود که ابراهیم یزدی چند

خرابکاری های صدام پیش از جنگ

انفجار در قطار مسافربری

سال پیش در گفتگویی گفت: «ما در اسفند ۵۷ پیش‌بینی کرده بودیم که به ایران حمله خواهد شد، اما چه کشوری برای حمله داوطلب بود؟ آیا پاکستان توان آن را داشت و در وضعیتی بود که به ما حمله کند؟ ما می‌گفتیم، خیر. دلایلش روشن بود. افغانستان هم خودش دچار درگیری بود. شوروی هم در وضعیتی نبود که بخواهد به ایران حمله کند، چرا که جنگی بزرگ‌تر در می‌گرفت. آمریکا و ترکیه هم از نظر ما جزو حمله‌کنندگان احتمالی نبودند. تنها کشوری که در آن تاریخ پیش‌بینی کرده بودیم به ایران حمله خواهد کرد، عراق بود، چون هم درآمد نفتی و هم ادعاها و بهانه‌های خوبی برای حمله داشت.»

ابراهیم یزدی دبیرکل سابق نهضت آزادی و وزیر خارجه دولت موقت در این گفتگو اعتراف می‌کند که ما چند ماه پیش از تسخیر لانه جاسوسی حمله عراق به ایران را پیش‌بینی کرده بودیم.

آنان همچنین از طریق جورج کیو مامور سازمان سیا از تصمیم عراق برای حمله به ایران مطلع شده بودند. کیو این تصمیم را به مهندس بازرگان اطلاع داده بود. مارک گازیوروسکی پژوهشگر آمریکایی معتقد است گزارش اطلاعات ملاقات با جورج کیو، به جانشینان دولت موقت داده نشد تا از حمله عراق جلوگیری شود. از این رو این سوال مطرح می‌شود که آیا دولت موقت این موضوع را به اطلاع مقامات کشور رساند یا خیر؟

یزدی در یادداشتی مدعی شده است که دربارهٔ این موضوع، به امام نامه نوشته است که صحت آن را باید موسسه نشر آثار امام که اسناد را در اختیار دارد، تایید کند و یا اینکه نهضت آزادی برای انتشار این سند اقدام نمایند که تاکنون از انجام آن خودداری و حتی خبر آن را پس از جنگ، با وجود ابهاماتی که در این زمینه وجود داشته است، برای روشن شدن برخی واقعیت‌های تاریخی، به افکار عمومی اطلاع نداد. علاوه بر این‌ها یزدی در گفتگویی بیان کرد اطلاع ما از تدارکات صدام برای حمله به ایران خیلی بیشتر و جلوتر از زمانی است که جورج کیو (مامور سازمان سیا) به ایران آمد. مهندس بازرگان نیز ادعا کرده حمله نظامی عراق به ایران امری بدیهی بود و همگان می‌توانستند چنین موضوعی را پیش‌بینی کنند.

با وجود اینکه بازرگان و یزدی بارها عنوان کرده‌اند که پیش از تسخیر لانه جاسوسی از تصمیم عراق برای حمله به آمریکا اطلاع داشته و یا آن را پیش‌بینی کرده بودند، اما باز همفکران آنان این ادعا را در رسانه‌ها مطرح می‌کنند که تسخیر لانه جاسوسی موجب تحمیل جنگ بر ایران شد؟ به راستی اصرار بر تکرار این ادعا برای چیست؟

نقش آمریکا در تحمیل جنگ به ایران چه بود؟

اگرچه سندی در خصوص نقش آمریکا در تحمیل جنگ به ایران در دست نیست، اما آمریکا از تضعیف و نابودی انقلاب اسلامی خشنود بود و این موضوع را صدام حسین می‌دانست؛ لذا صدام تمامی زمینه‌ها را از سوی شرق و غرب برای خود فراهم می‌دانست. در ادامه نیز شاهد بودیم که آمریکا و غرب از صدام حمایت همه‌جانبه کردند. ضمن اینکه اگر آمریکا موافق حمله نبود، بلافاصله شورای امنیت را مجاب به توقف جنگ می‌کرد و همراه با متحدین به عراق حمله می‌کرد. (همچون حمله صدام به کویت که سال‌ها بعد به وقوع پیوست.) رفتارهای آمریکا چراغ سبزهایی برای صدام بود که در تحولات بین‌الملل مهم و اثرگذار به حساب می‌آیند. آمریکا با این چراغ سبز بزرگ‌ترین حمایت را از صدام کرد و نیاز به اقدامی دیگر نبود. در خصوص اینکه آیا تسخیر سفارت آمریکا دلیل حمله عراق به ایران بود هم باید گفت براساس اسناد موجود، عراق در شهریور و مهر سال ۱۳۵۸ و حداقل یک ماه قبل از تصرف سفارت آمریکا، به دنبال حمله به ایران بود.

به اعتقاد پژوهشگران تاریخ جنگ حمله عراق به ایران را باید در چارچوب روابط سیاسی و تاریخی دو کشور و تاثیرات ساختاری انقلاب اسلامی در تغییر مناسبات و موازنه قوا میان دو کشور و نه با متغیر سفارت آمریکا مورد بررسی قرار داد؛ اما به هر حال تصرف سفارت آمریکا با تاثیرگذاری بر تغییر فضای بین‌المللی و منطقه‌ای علیه ایران، زمینه‌های همسویی عراق با آمریکا را علیه ایران فراهم کرد. آمریکا برای استفاده از اهرم فشار بر ایران، از ظرفیت و انگیزه‌های عراق علیه ایران استفاده کرد. در این رابطه شواهد و قرائن تاریخی زیادی وجود دارد که دلالت بر موافقت و نقش تحریک‌کننده آمریکا برای حمله عراق به ایران دارد.

بدین ترتیب تسخیر لانه جاسوسی توسط دانشجویان پیرو خط امام عامل وقوع جنگ بین ایران و عراق نبود، اما اشغال سفارت موجب شد تا مسیر برای تجاوزگری صدام هموارتر شود.

راهیان سرو

۱۱۴
رنگ شهادت

۱۱۸
نظریه مقاومت؛ دیالکتیک مردم و حاکمیت

۱۲۱
اقتصاد انقلاب اسلامی

۱۲۵
برون رفت از التقاط عملی

طرح: عباس گودرزی

گفتگوی سرو با مادر شهید محمد حسین حدادیان

رنگ شهادت

سحر مافی زاده

شهید محمدحسین حدادیان در اول اسفند سال ۹۶ درحالی که تنها ۲۲ سال داشت در درگیری های خیابان پاسداران با ضربه هایی که با تفنگ ساچمه ای به بدن او وارد شده بود شهید شد. در گفتگویی صمیمانه با «فاطمه تاجیک» مادر این شهید نام آشنا تلاش کردیم تا گوشه ای از ناگفته های شخصیت او را بازگو کنیم.

شما چند فرزند دارید و شهید حدادیان چندمین فرزند شما بودند؟

سه فرزند دارم. اولین فرزند از اولین همسرم است که سال ۶۶ در جبهه حق علیه باطل در شلمچه به شهادت رسید. هفت سال بعد دوباره ازدواج کردم و به لطف خداوند از آقای حدادیان دو فرزند دارم که اولین فرزند محمدحسین است که در سال ۱۳۷۴ به دنیا آمد، در سال ۷۶ هم خداوند دختری به ما عطا کرد.

رابطه شما با آقا محمدحسین چطور بود؟

محمدحسین خیلی با من درد دل می‌کردند. همه اذعان می‌کردند که ما به غیر از رابطه مادر و فرزندی یک رابطه خاص و عاشقانه داشتیم. همیشه می‌گویند خداوند با عزیزترین ها آدم را امتحان می‌کند و محمدحسین جزو عزیزترین ها برای من بود و هیچ‌کس مانند او نبود و نیست. البته خداوند در قرآن می‌فرمایند وقتی خدا عزیزت را می‌گیرد ظرفیت و صبر تحمل این مصیبت را هم می‌دهد. به من هم خداوند صبر این مصیبت را داد و شکرگزارم.

آقا محمدحسین بیشتر درباره چه مسائلی با شما صحبت می‌کردند؟

محمدحسین خیلی با من صحبت می‌کرد به خصوص زمان هایی که تنها بودیم. به گمانم از شهادت خودش خبر داشت که حرف هایی را به عنوان امانت به من می‌سپرد تا به دوستان و آشنایان و کسانی که مدعی هستند می‌خواهند راه شهدا را ادامه دهند، منتقل کنم. همان زمان این سوال برای من پیش می‌آمد که چرا محمدحسین آنقدر این موارد را تکرار می‌کند و من بعد از شهادت او جوابم را گرفتم که دغدغه اش چه بود.

آقا محمدحسین به سوریه رفت و مدافع حرم هم بود. در چه سنی به سوریه رفت؟

محمدحسین در سال ۹۴ در حالی که ۲۰ ساله بود تصمیم به رفتن گرفت. روزی به خانه آمد. من در آشپزخانه مشغول کار بودم، از من خواست بنشینم تا با من حرف بزند. یکی از ویژگی های محمدحسین ادب او بود. روی دو زانو نشست و گفت: مادر یک سوال از شما دارم. نظر شما در مورد رفتن من به سوریه چیست؟

بدون درنگ گفتم من یک عمر است زیارت عاشورا می خوانم و به اباعبدالله(ع) می‌گویم ای کاش شما را یاری و خدمت می‌کردم. تا این حرف ها را زدم تسبیح خود را بالا انداخت خندید و گفت جوابم را گرفتم. دیگر حرفی در مورد رفتن به سوریه نزد. مدتی گذشت متوجه شدیم که محمدحسین برای اعزام شدن به سوریه دو سه ماهی هست تلاش می‌کند، ولی اعزام بسیجی ها خیلی سخت بود چون آنها کادر رسمی نبودند. محمدحسین برای رفتن هر کاری کرد. یک روز صبح دخترم اشک در چشمانش حلقه زده بود، گفت: محمدحسین ساک خود را بسته و آماده رفتن به سوریه است. گفتم خدا به همراهش باشد. کلی خوراکی برای او آماده کردم مثل پسته و بادام و... . یادم می آید جمعه بود. وقتی محمدحسین بیدار شد گفت: فکر کردید من به مسافرت و تفریح می‌روم این چه تنقلاتی است که برای من گذاشتید؟ گفتم: گذاشتم تا شب با دوستانت بخورید، او برای اینکه ناراحت نشوم مقداری از خوراکی ها را داخل ساک گذاشت و رفت.

لحظه رفتن او به سوریه شما چه حسی داشتید؟

هیچ‌گاه نگاه او را موقع رفتن فراموش نمی‌کنم. یک نگاه عمیقی داشت و گفت: من دو خط وصیت‌نامه داخل تلفن همراه خود نوشتم و در زمان خود به دست شما می‌رسد. نگاه عمیق او پر از حرف بود که من عمق آن نگاه را متوجه نشدم. چند ماه سوریه بود و با تیپ فاطمیون توانسته بود همراهی کند. وقتی دوست او مجروح شد به ایران برگشتند. وقتی محمدحسین به سوریه رفت در دل خود برای همیشه با او خداحافظی کردم چون با خصایص و شناختی که از او داشتم می‌دانستم برازنده شهادت است و فکرمیکردم هیچ وقت برنمی‌گردد. زمانی که سوریه بود به ما خیلی سخت گذشت. چون خدا هنوز شهادت محمدحسین را امضا نکرده بود، آن وابستگی به محمدحسین قطع نشده بود. خیلی دلتنگ بودیم.

در مورد آخرین خداحافظی شب شهادت با محمدحسین بگویید؟

شب قبل از شهادتش ما خداحافظی کردیم. محمدحسین در یک اسفند سال ۹۶ در درگیری خیابان پاسداران شهید شد. یکی از برنامه‌های محمدحسین شرکت در روضه بود. آن شب گفت من به روضه می‌روم. با تاکید گفتم: روضه می‌روی؟ گفت: بله. خیلی به حرف من گوش می‌کرد، جز چشم چیزی نمی‌گفت. هر وقت او را صدا می‌کردم فقط می‌گفت چشم حاج خانوم. گفتم محمدحسین خیابان پاسداران درگیری شده است آنجا نرو. غیرت پاسداری و انقلابی او را می‌شناختم. محمدحسین یک دستش را به سینه گذاشت خم شد ولی چشم نگفت. چون اهل دروغ‌گویی نبود. او به هیات رفت و اتفاقات بعدی را از دوستانش شنیدم. آن شب تا ساعت ۱۰ هیات بودند ولی به دلیل اینکه از بسیجی های قرارگاه ثارالله بودند به خیابان پاسداران رفتند. از ۲ یا ۳ ماه قبل درگیر این موضوع بودند. زمانی که مسجد و حسینیه در تهران آتش زدند گروه آنها برای پیدا کردن عوامل آن ماموریت داشتند که به لطف خدا موفق بودند. کلیپ هایی پخش شد که چه جنایت هایی آنجا صورت گرفت. موتور و ماشین آتش زدند. امنیت و آسایش مردم را به خطر انداختند.

سوریه رفتن آقامحمدحسین چه تاثیری در زندگی او گذاشته بود؟

از بعد از شهادت محمدحسین از دوستان او شنیدم که می‌گفتند خانم و آقایی میخواستند به دکتر بروند اما به خاطر ناامنی پشت در خانه گیر کرده بودند که بسیجی ها وارد عمل می شوند و به آنها کمک می‌کنند و آن مرد خیلی تشکر می‌کند که امنیت را برای آنها مهیا کردند. مساله امنیت بسیار جدی است، متاسفانه افرادی هستند که قدر این امنیت را نمی‌دانند. محمدحسین به امنیت بسیار اهمیت می‌داد و چون در اطلاعات عضو بود، می‌دانست امنیت یعنی چه. نظر من این است که خداوند محمدحسین را به سوریه برد تا بیشتر ناامنی را نشان او بدهد. وقتی از سوریه به ایران برگشت میگفت ایران نباید مانند سوریه شود. خیلی سخت است برای ناموست جلوی چشمانت اتفاقاتی بیفتد. شب شهادت برای ایجاد امنیت به خیابان پاسداران میرود. شب شهادت حضرت زهرا (س) به شهادت می‌رسد.

چرا به خیابان پاسداران رفتند؟

به بسیجی ها دستور می‌دهند داعشی ها را پراکنده کنند. خبر رسیده بود آنها قرار است فردا صبح به داخل خیابان پاسداران بروند

ویک پایگاه را تسخیر کنند. اگر یک پایگاه دست نااهل بیفتد چه اتفاقی برای مردم آن شهر می‌افتد. روز قبل آن حادثه شخصی به نام محمد ثلاث با ماشین سه تن از نیروهای انتظامی را به شهادت می‌رساند و متأسفانه هیچ برخورد جدی با آنها صورت نمی‌گیرد. آن شب نیز آنها با یک سمند به سمت بسیجی ها حرکت می‌کنند و بسیجی ها را به زمین می‌زنند که یکی از آنها محمدحسین بود. آنها از سمند مانند یک تانک استفاده می‌کنند. سمند در جلو حرکت کرده و آنها با چوب و چماق کنار او بودند. نقل قول کرده‌اند محمدحسین حدود ۲۰ دقیقه اسیر آنها می‌شود. درواقع بعد از چند صد سال روضه قتلگاه را برای ما تازه می‌کنند. محمدحسین از گردن تا روی شکم با تفنگ ساچمه‌ای از فاصله نزدیک سوراخ سوراخ می‌شود و با تمام وسیله ها مثل قمه، چاقو، تیغ موکت بری و... به او ضربه می‌زنند و در شب شهادت حضرت زهرا(س) در حالی که لباس مشکی به تن داشت با صورت زخمی اما پاک و منوری که قبل آن با اشک تطهیر شده بود به شهادت می‌رسد، در حالی که صورت او با تفنگ ساچمه‌ای ستاره باران شده بود.

از تشریف فرمایی رهبر معظم انقلاب و دیدار ایشان هم بگویید.

محمدحسین یکی از عشق های حقیقی اش عشق به ولایت بود. این عشق را در عمل ثابت می‌کرد و بروز می‌داد. وقتی حضرت آقا در تلویزیون صحبت می‌کردند محمدحسین انگار در کنار آقا بودند، مودب و دست به سینه می‌نشست. آقا اگر دستور یا فرمانی داشتند محمدحسین دست به سینه می‌گذاشتند و می‌گفتند چشم آقا. یادم است چند سال پیش که هنوز شهید حججی شهید نشده بودند در حال خوردن غذا بودیم محمدحسین گفت مامان یادتان است وقتی تابوت صیاد شیرازی را آوردند حضرت آقا تابوت او را بوسیدند؟ او با عشق و حسرت این را بیان می‌کرد و می‌گفت خوش به حال شهید صیاد شیرازی. وقتی محمدحسین شهید شدند حضرت آقا به منزل ما آمدند و بهترین لحظه زندگی من در این ۵۰ سال واندی روشن شدن چشمانم به دیدن آقا بود. وقتی از درگاه درواردشدند کوهی از نور دیدم و نمی‌توانم آن احساس را بیان کنم که چه شوقی در من به وجود آمد. محمدحسین در سن ۱۷ سالگی خدمت آقا رسیده بودند. ایشان در منزل دست محبت بر سر ما کشیدند و به لطف خدا آرام تر شدیم. وقتی پدر محمدحسین قضیه شهادت او را برای آقا تعریف کرد آقا بسیار متاثر شدند و فرمودند شهادت برای یک شهید به مانند افتادن از اسب است، شما پدر و مادر با داستان شهادت محمدحسین خودتان را اذیت نکنید. قبل از آمدن آقا به منزل ما پرسیدند شما چه تقاضایی از حضرت آقا دارید؟ گفتم من هیچ درخواستی از ایشان ندارم جز اینکه وجود نازنین ایشان را ببینم. بعد از اینکه آقا آمدند عکس محمدحسین را به آقا دادم و گفتم او خادم الحسین(ع) بود و لباس خادمی تن می‌کرد و لباس سبز نوکری امام حسین(ع) را با تمام دنیا عوض نمی‌کرد و به آن افتخار می‌کرد. وقتی آن عکس را با همان لباس خادمی نشان آقا دادم و ایشان همه عکس ها را با دقت نگاه کردند به عکس محمدحسین که رسیدند گفتند صورت او پر از نور معنوی است و با داشتن چنین فرزندی خدا را شاکر باشید. وقتی در عکس لباس تن محمدحسین را دیدند گفتند همین لباس تن محمد حسین بوده است؟ گفتیم بله و گفتند لباس محمدحسین را بدهید من ببوسم. وقتی آقا لباس محمدحسین را بوسیدند همان جا به محمدحسین گفتم عشق تو یک طرفه نبود و همانطور که تو حضرت آقا را عاشقانه دوست داشتی و تبعیت و پیروی می‌کردی ایشان هم تو را دوست دارد. حسرت بوسه بر تابوت شهید صیاد شیرازی برای او هم محقق شد. حضرت آقا فرمودند من سربازهایم را هیچ‌گاه تنها نمی‌گذارم. چه در زندگی چه در زمان بعد از شهادت.

وصیت‌نامه شهید چطور به دستتان رسید و چه در وصیت‌نامه‌اش نوشته بود؟

یک وصیت نامه کوتاه و مختصر و مفید بود. وقتی سال ۹۴ که به سوریه می‌رفت گفت من چند خط وصیت نامه نوشته‌ام. محمدحسین خیلی شوخ طبع بود، با شوخی هایش کسی را آزار نمی‌داد و در آنها گناهی وجود نداشت، لبخندی زد و گفت وصیت‌نامه در زمان مناسب به دست شما خواهد رسید. وقتی دوستان محمد حسین آمدند گفتند وصیت‌نامه او کجاست؟ خیلی محکم گفتم او وصیت‌نامه نداشته است. آن زمان از سوریه برگشته بودند و فکر نمی‌کردیم شهید شود. تلفن همراه او در درگیری ها گم شده بود که توسط دوستانش به ما رسید. یک روز در حال جستجو برای پیدا کردن چند عکس در تلفن همراه او

بودیم، البته محمدحسین اجازه نمی‌داد از او عکس بگیریم، حتی زمانی که می‌خواست به سوریه برود گفتم بیایید چندتا عکس با هم بگیریم ولی هیچ‌گاه عکسی دست ما نرسید. همین طور که در تلفن همراه او جستجو می‌کردیم، دخترم وصیت‌نامه او را دید، وقتی این را شنیدم یاد حرف او افتادم که گفته بود وصیت‌نامه در زمان مناسب به دست شما می‌رسد.

شنیده‌ایم نوشته‌های آقا محمدحسین مانند شهید سلیمانی است. کدام حرف‌های آنها شباهت دارد؟

نکته جالبی که وجود دارد این است که حاج قاسم بعد از محمدحسین شهید شد ولی وصیت‌نامه‌ای که حاج قاسم نوشته همان حرف‌هایی است که در وصیت‌نامه محمدحسین بود. محمدحسین از ولایت می‌گوید. اینکه خدا می‌داند چه غمی از غربت این سید غریب (امام خامنه‌ای) وجود دارد که حتی فکر کردن به آن آزاردهنده است. اگر بخواهیم غربت و تبعیت را بفهمیم و ولایت‌مدار باشیم باید مانند شهدا باشیم. اگر ما شهیدگونه زندگی کنیم متوجه ماموریت و مسئولیت‌مان خواهیم شد. شهید قاسم سلیمانی می‌فرمایند این ولایت، ولایت علی بن ابیطالب(ع) است و خیمه، خیمه فاطمه زهرا(س) است. در صحبت‌های خصوصی که با محمدحسین داشتیم او همیشه می‌گفت ما مان ولایت آقا ولایت امیرالمومنین(ع) است. جمله محمدحسین و جمله حاج قاسم با هم یکی بود. این نکته خیلی مهمی است باید اهل نظر دقت کنند. همه اینها نشان می‌دهد شهدای ما به یک منبع وصل و هدایت می‌شوند. اگر می‌خواهیم پیروان شهدا باشیم باید به منبع شهدا وصل شویم. منبع شهدا یعنی آیه ۶۹ سوره نسا که می‌فرمایند: آنان که اطاعت خدا و رسول کنند البته با کسانی که خدا به آن‌ها لطف فرموده یعنی با پیغمبران و صدّیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد. محمدحسین و شهید حاج آقا سلیمانی رفیقان شهدا و انبیا هستند و در آخر آیه می‌فرماید: اینان نیکو رفیقانی هستند. ما اگر می‌خواهیم با شهدا محشور شویم خداوند فرموده‌اند راهش اطاعت از رسول(ص) است و باید از خدا و شریعتی که وجود دارد، تبعیت کنیم. انشاالله خدا ما را هدایت می‌کند و روزی از لطف خدا ملحق به شهدا شویم.

بوسه آقا بر پیراهن شهید حدادیان

و کلام آخر...

بالاترین و جامع ترین دعا که همه دعاها را در برمی‌گیرد تعجیل در فرج امام زمان(عج) است و ما از خداوند می‌خواهیم هرچه زودتر بقیه غیبت را به لطف و کرم خودش به ما ببخشد و امام ما که حاضر هستند، ما را لایق کند و این پرده را کنار بزنند و در خدمت و سرباز ایشان باشیم. به جوان‌ها می‌گویم من نوجوان بودم که یک جمله‌ای از امام(ره) در مدرسه‌مان بود که نشات گرفته از قرآن بود، نوشته شده بود که امام راحل فرمودند: وقتی قلب انسان الهی شود همه چیز انسان الهی می‌شود. از خداوند می‌خواهم قلب‌هایمان الهی شود.

نظریّه‌ی مقاومت

دیالکتیکِ مردم و حاکمیت

امیر حیدری

رهبر معظم انقلاب در دیداری که به مناسبت ۱۳ آبان ماه سال ۹۷ با دانشجویان داشتند از نظریّه‌ی مقاومت صحبت کردند؛ «نظریّه‌ی مقاومت در مقابلِ دشمنِ قوی‌پنجه را تبلیغ کنید... نظریّه‌ی مقاومت، یک نظریّه‌ی اصیل و درست است؛ هم در مقام نظر، هم در مقام عمل؛ از لحاظ نظری و از لحاظ عملی - از هر دو جهت - باید ترویج شود. معنای نظری این است که تبیین کنید. شما جوان‌ها خیلی خوب می‌توانید این نظریّه‌ی مقاومت را تبیین کنید.»

تبین و توسعه‌ی نظریّه‌ی مقاومت در گرو برداشتی عمیق از فلسفه‌ی تاریخِ شیعی و شکل‌گیری جبهه‌های حق و باطل است. برداشتی که اگر از سطح فرد و جامعه به تاریخ و تکوین برسد می‌تواند وجوه مثبتی از انگاره‌های اصیل شیعه را در برداشته باشد، و در غیر اینصورت به صورتی تصنعی به بروز شور و احساساتی منجر شود که انقلاب را تا سر حد اعتراض و مخالف‌خوانی تنزل می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر را که اساس قیام حضرت امام بوده به قضاوت‌ها و دخالت‌های سطحی در روابط بینافردی جامعه می‌کشاند. مقاومت در سطح کلان و توسعه‌ی درگیری بین جبهه‌ی ایمان و کفر اگر با سطوح فردی و اجتماعی خلط شود به نوعی انفعال منجر می‌شود. تئوری مقاومت در انضمامِ تئوری تمدن اسلامی هر دو از گرانیگاه‌هایی هستند که در صورت عدم تبیین درست می‌تواند حداقل‌های مسیر تمدنیِ اسلام را هم منحل کند. اولین و مهمترین شاکله‌ی هر حرکت اجتماعی همراهیِ توده‌هاست، از طرفی اراده‌ی توده‌هاست که به جمهوری اصالت می‌دهد، حال اگر این اراده‌ها در بستر هجمه‌ی فرهنگی، یا رکود و انفعالِ داخلی به تشتت و از هم گسیختگی بیانجامند، لاجرم نظریّه‌ی مقاومت و پیوست عملی آن با مشکلاتی اساسی مواجه می‌شود. تاکید قرآن بر «لیقوم الناس بالقسط» خواه ناخواه مقاومت اسلامی را به اراده‌ی عموم مسلمین گره می‌زند، نه خبرگان آنان، پیوندی که اگر در روند اجتماعیِ پایین به بالا ساخته نشود جملگی به موهومات رسانه‌ای و تبلیغات پروپاگاندا گونه‌ی فاشیستی خواهد رسید. مقاومت بدون مردم و شکل‌دهی انگیزه‌ها و اراده‌ی آنان مفهومی پوچ است، چرا که غایت آن در استمداد «از مردم»، «برای مردم» است. مردم البته هیچ‌گاه مفهوم معناداری نمی‌تواند باشد، برای همین سه مفهوم اقلیت، اکثریت و طیف‌های سیال بین این دو برای معناداری مردم و جامعه به کار می‌رود. تبیین و ساختن زمینه‌های رشد و غی، و بعد از آن واگذاری حق انتخاب به مردم، ایده‌ای است که هنوز - فارغ از هر نوع تحلیل و تفسیری از حکومت اسلامی - جواب می‌دهد، و اساسا اثبات یا نفی حکومت اسلامی - و هر نوع حکومت دیگری - نه فقط توسط استدلال و براهین عقلی و نقلی، بل با توجه به سنجش انتخاب مردم قابل انجام است. اما مساله‌ی مردم و سنجشِ خواستِ آن‌ها در برهه‌های زمانی مختلف کاری است که بر گُرده‌ی جامعه شناسی است. دموکراسی و امور مربوط به آن، از قبیل انتخابات و شورا و رسانه و... برای رسیدن به خواست عمومی و انتخاب حداکثری فرآیندی قابل اتکا نیست. «جامعه‌شناسیِ مبتنی بر صداقت» و فارغ از فشارهای قدرت می‌تواند تا حدی نوع چیدمانِ اقلیت و اکثریت و طیف‌های پراکنده‌ی اجتماعی را مشخص کند و محصول این تشخیص را بر گردن حاکمیت بیاندازد، از طرف دیگر نخبگان و روشنفکران توده‌ها را در مخاطبه‌های شفاهی و کتبی - نه رسانه‌ای و سوشال - متوجه نتایج «جامعه‌شناسیِ صادقانه» می‌کنند، پس از آن دو راه برای حاکمیت قابل تصور است، پذیرش و تنظیمِ سیاست‌های کلی بر مبنای خواستِ مردم - که می‌تواند به نوعی استحاله هم منجر شود - و یا قبول و تقدیرِ ساختِ اجتماعیِ متناسب با اصولِ مبنایی و هستی‌شناسانه‌ی خود. طریق اول چون مستلزم گونه‌ای پیرایش و عقب‌نشینی از قدرت است بعید به نظر می‌رسد، اما راه دوم یعنی رجعت به اصول که البته آن را نباید با سلفی‌گری خلط کرد. جامعه‌شناسی‌ای که امروزه نه بر تئوری مقاومت بلکه بر روی فروپاشی بحث می‌کند، اجازه‌ی پرداختن به اموری را که در زمینه‌های ثباتِ اجتماعی مطرح می‌شود نخواهد داد. همه‌ی این مباحث به طور علیّتی و سلسله‌های حلقوی با هم در ارتباطند، طرح نظریّه‌ی مقاومت قهرا به پیگیری مسائلی منجر می‌شود که در فضای ژورنالیست‌ها و آکادمیسین‌ها به «تابوهای معرفتی» شناخته شده‌اند. تابوهایی که شکستن آن‌ها برای طرح‌ریزی مباحث جدید در زمینه‌ی گفتمان انقلاب اسلامی هم چون خرمن کوفتنی است که گاو نر می‌خواهد و مرد کهن.

با این همه من به آکادمی شدن گزاره‌های اینچنینی که با ایده‌ی انقلاب اسلامی پیوند دارند خوشبین نیستم، چون نهایتا به شیوه‌ای ختم می‌شود که اراده‌ی مردم را در نهادهای اجتماعی و تاریخی نادیده می‌انگارد. این بحث مهمی است که غرب و تمدن غربی از روی یک پلَتِ از پیش تعیین شده ساخته نشده است، غرب ماحصلِ دیالکتیکِ مردم و نخبگان و روشنفکران و اهل سیاست است و البته این بینش که سطح درگیری بین جبهه‌های کفر و ایمان را به درگیریِ ایران و غرب ترجمه کنیم همان مفهومی است که غرب می‌خواهد.

انقلاب اسلامی باید با زبان هستی‌شناسانه‌اش با مردم مفاهمه کند، در غیر این صورت با عدم همراهی توده‌هایی مواجه خواهد

شد که درک درستی از مفهوم جهاد و مقاومت ندارند، و همین نداشتن است که می تواند روح جمعی ملتِ ما را ظرف مناسبی برای داشته های فرهنگ دیگری کند.

مقصود من از طرح ایده‌ای که رهبری در دیدار با دانشجویان در روز مبارزه با استکبار جهانی بدان پرداخته‌اند، پیگیری ملزومات و وسایل تبیین نظریّه‌ی مقاومت بود، نظریه‌ای که می‌تواند به دور از برداشت‌هایی سطحی که ما از آن داریم در حوزه‌ی داخلی با «استراتژی مدارا» و در سطح خارجی با «دیپلماسی تقیّه» انقلاب اسلامی را موجدِ تمدن اسلامی کند.

نخبگان و روشنفکران نیز در این میان برای شکل دادن به دیالکتیکِ بین مردم و حاکمیت نقشی اساسی دارند، از طرفی باید از از مردم سیاست‌زدایی کنند و با ادبیات فرهنگی با آن‌ها سخن بگویند و از طرف دیگر حاکمیت را به سیاست اندیشی در طرحِ مدینه وادارند. یکی از متفکران انقلاب سال‌ها پیش این مفاهیم را با ادبیاتی فرهنگی - نه سیاسی - اینگونه طرح کرده بود؛ «من یافته‌ام که دو کار اساسی هست، یکی دگرگون کردن تلقی مردم، تا بتوانند حکومت را تحمل کنند و بخواهند و دیگری وجود مهره‌ها، که بتوانند کارها را به دوش بگیرند و ضربه شیلی را تجربه نکنند. که بدون تلقی مردم، همراه مهره‌ها می‌توان حکومت کرد، ولی این حکومت چه شورایی و چه فردی، رو به استبداد خواهد گذاشت.

و همراه آن تلقی و بدون مهره‌ها نمی‌توان حکومت کرد، که به اضمحلال خواهیم رسید. هر حرکتی به زمینه‌ای در شور واحساس مردم نیاز دارد و این جاست که باید تلقی مردم از خودشان عوض شود تا بتوانند اسلام و حکومت اسلامی را تحمل کنند... و هم چنین به نفراتی نیاز دارد که این بار را به دوش بگیرند، تا سرحد ایثار کار کنند و مزد و سپاس نخواهند و بدهکار هم باشند.»

اقتصاد انقلاب اسلامی

(قسمت اول)

حسین عباسی‌فر

گاهی اوقات تنها علت تنفر ما از چیزی یا کسی عدم شناخت ما نسبت به آن است. شاید برایتان پیش آمده باشد، از کسی خوشتان نمی‌آمده اما بعد از مدتی که با او آشنا شدید نظرتان زیرو رو شده است. نگاه من به رشته ی اقتصاد از همین دست بود. قبل از اینکه رشته ی اقتصاد قبول شوم با اینکه در دبیرستان ریاضی فیزیک خوانده بودم حتی نسبت به اسم این رشته حساسیت داشتم. حقیقتا متنفر بودم. نمی‌دانم چرا، از همان روز اول و با برخورد با اولین استاد اقتصاد نگاهم زیرو رو شد.

نه تنها تنفری دیگر وجود نداشت که به شدت علاقمند شدم. فرمود الناس اعداء ما جهلوا، انسان ها دشمن آن چیزی هستند که نسبت به آن جهل دارند. حالا تصور کنید آن چیزی که از آن متنفریم دائما هم تکرار شود و جلوی چشم و گوش ما باشد! می شود القوز فوق القوز! مثلا وقتی برای ما از خاطرات شهدا تعریف کنند و دائما از کرامات آنها بگویند، اگر ما نسبت به این کرامات و مقامات عرفانی شناختی نداشته باشیم بعد از مدتی قطع از ده می شویم. آن وقت نیاز داریم تا ده نمکی بیاید و بگوید شهدا از میان همین مردم رفته بودند و همه جور آدمی در جبهه وجود داشت. همه فرشته نبودند.

یا مثلا همین اقتصاد مقاومتی! هم اقتصادش هم مقاومتش هر دو ظرفیت این را دارند تا مخاطب را پس بزنند. مخصوصا اگر بدون شناخت کافی دائم تکرار هم بشوند.. در این یادداشت کوتاه که احتمالا ادامه هم داشته باشد [نویسنده تلاش می کند جای خودش را در نشریه باز کند] سعی می کنم مساله اقتصاد مقاومتی را با بیانی طرح کنم که قدری با بیان هایی که احتمالا تا کنون شنده اید متفاوت باشد. به مثال پناه می برم و از دریچه ی یک مثال به موضوع نگاه می کنم. این مثال واقعی است؛ با خودروی شخصی به تهران می رفتم که در راه مسافری را سوار کردم! هنوز سوار نشده بحث سیاسی را شروع کرد! ظاهرا ظاهر مرا که دیده بود، فکر می کرد نماینده ی خدا و پیغمبر و امام و انقلاب و نظامم که باید پاسخگوی تمام مسائل و مشکلات باشم! شاید هم می خواست کرایه ندهد! قدری که ادامه داد گفتم راستش را بخواهی من رشته ام اقتصاد است. برای تمام مشکلات اقتصادی کشور هم راه حل دارم. اما چه کنم که شما خودتان نمی خواهید این مشکلات حل شود! گفت چطور؟ گفتم فرض کن من برای اقتصاد خودرو و قیمت و کیفیت خودرو راه حل مناسبی دارم! چه باید بکنم؟ گفت خب باید به مسئولین بگویی! گفتم احسنت. مشکل همین است! چرا نمی گویی باید مسئول شوی؟ چون من را نمی شناسی! چون من رسانه ندارم! چون من قبلا مسئولیتی نداشتم! چون پول ندارم تبلیغات گسترده کنم! در نتیجه شایستگی قبول مسئولیت هم ندارم!؟ حالا من که بی سوادم! اما حقیقت قصه این است که شما همانطور که از فروشگاه خرید می کنید نمایندگان و مسئولین خود را انتخاب می کنید. یعنی در فروشگاه چیزی را انتخاب می کنید که بیشتر تبلیغ کرده است و اگر محصول با کیفیتی در فروشگاه باشد که نامش را تا کنون نشنیده اید هرگز آن را انتخاب نمی کنید! هنگام رأی دادن هم هر که تبلیغ بیشتری کند و پوسترهای رنگی بیشتر و بزرگتری بزند بیشتر رأی می آورد. استثناها هم اهمیتی ندارند در تحلیل مسائل اجتماعی. بعد گفتم البته این یک طرف قصه است. دو ضلع دیگر هم دارد این مثلث. علاوه بر نخبگان علمی که باید توسط مردم شناسایی و انتخاب بشوند خود مردم هم باید دست به کار شوند.

یعنی مردم اگر مخیر شوند که پول بگذارند در بانک و بورس تا سود راحت کسب کنند یا اینکه پولشان را در یک کار تولیدی وارد کنند آیا منطقشان در این انتخاب این است که کدام گزینه برای جامعه و اقتصاد کشور بهتر است یا اینکه هر کسی فقط به جیب و نفع شخصی خودشان فکر می کنند؟ کار دیگر در جامعه ما ارزش نیست. کار نکردن و پول درآوردن ارزش است، نه کار کردن و کسب روزی آن هم از نوع حلالش! قطعا بیان این نکته به معنای نفی صد درصدی نیست. اما حقیقتا مثل گذشته خودِ کار ارزش نیست.

سومین ضلع این مثلث هم مسئولین هستند که خب اگر دقت کنیم در یک نظام که قاعده ی آن بر جمهوریت است هر سه برمی گردد به انتخاب مردم. یعنی اینکه مسئولیت را به اهل علم واگذار کنیم. اما سوالی که اینجا پیش می آید این است که خب مگر کسی با این مخالف است؟ می گوییم خیر! هیچ کسی در دنیا پیدا نمی شود که سپردن مسئولیت به اهل علم و نخبگان حقیقی جامعه را نفی کند. پس چرا در عمل این اتفاق نمی افتد؟ شاید بپرسید اینها چه ربطی به اقتصاد مقاومتی دارد! واقعیتش این است که بدون بیان این مقدمه هر چه از اقتصاد مقاومتی گفته شود ابتر خواهد بود. یعنی می شود همان حرف های تکراری. برگردیم به سوال. چرا در عمل قاعده ای که همه ی مردم به آن اعتقاد دارند اتفاق نمی افتد؟ یعنی نخبگان انتخاب نمی شوند.

۱- نخبگان خود را عرضه نمی کنند؛ اولین دلیل این است که عمدتا نخبگان علمی و حقیقی جامعه خود را در معرض انتخاب مردم قرار نمی دهند. دلائل زیادی دارد این امر که باید در مجال مناسبی بررسی شود.

رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)

کار و راهبرد اساسی «مصون سازی اقتصاد از آسیب تحریم ها از طریق تقویت و رونق تولید داخلی» است و بنده پشت این قضیه ایستاده ام و از مسیر پیشرفت حقیقی کشور کاملاً دفاع می کنم.

۲- تقاضا ندارند. یعنی یکی از مسیرهای ورود افراد به عرصه ی پذیرش مسئولیت ها تقاضای مردم و قدرت مستقر است. تقاضای مردم وجود ندارد چون اصولا شناختی وجود ندارد. چه به اصل وجود این نخبگان و چه به محتوا و گنج در اختیار ایشان. تقاضا از سمت مسئولین مستقر وجود ندارد چرا که جایگزین خودشان را با دست خود انتخاب نخواهند کرد. آن هم کسی که از ایشان قطعا کارآمدتر خواهد بود.

۳- ساز و کار انتخابات. انتخابات به شیوه ی امروزی منطقش چیزی شبیه منطق جذب دنبال کننده در شبکه های اجتماعی است. می توان فالوئر را با پول خرید. با پوستر و بنر و تبلیغات بیشتر می توان رأی خرید و در این شرایط قطعا نخبگان علمی که متصل به حلقه های قدرت و ثروت نیستند هیچ شانسی برای انتخاب شدن ندارند. یعنی حتی اگر از ایشان دعوت شود و ایشان هم حضور پیدا کنند باز هم بدون رسانه بودن یعنی شکست.

۴- شرایط بعد از پذیرش مسئولیت. امروزه شرایط فردی که مسئولیتی را می پذیرد بهتر از کسی است که از آن فرار می کند و این دقیقا خلاف منطق اسلام است. در اسلام پذیرش مسئولیت نباید برای فرد منافع مادی بیشتری فراهم کند تا به خاطر آن فرد به سمت مسئولیت بدود. لذا نخبگان علمی آن هم با تفکر اسلامی به شدت از پذیرش مسئولیت آن هم در این شرایط فرار می کنند. مگر اینکه جایی بر آنها تکلیف شود که خب آن وقت مثل امام (ره) و مقام معظم رهبری می پذیرند و خذوها بقوهٔ هم می پذیرند.

حالا برگردیم سر اصل موضوع. اول اینکه اقتصاد دو رو دارد. اول آن سمت که با آن زندگی می کنیم. دوم هم آن سمتی که کاملا تخصصی است و جزء پیچیده ترین رشته های علمی در دنیا به شمار می آید. در شیمی و فیزیک و... شما با پدیده هایی طرفید که ثابتند. یعنی حرکت می کنند اما خود آن پدیده ها و قوانین حاکم بر آنها ثابت است. اما در علوم اجتماعی اینگونه نیست.

هم جامعه، هم انسان، هم پدیده و حتی گاهی قوانین حاکم بر پدیده‌ها متغیر هستند. در یک جامعه بالارفتن قیمت بنزین نتیجه‌اش می‌شود کاهش قیمت خودرو و در یک جامعه بالارفتن قیمت بنزین نتیجه‌اش می‌شود افزایش قیمت خودرو. در یک جامعه مصرف ارزش است در یک جامعه ممکن است کار ارزش باشد. وقتی ارزش‌ها متغیر باشند قوانین حاکم بر رفتار انسان‌ها و در نتیجه قوانین اجتماعی نیز تغییر می‌کنند.
حال شناخت این روابط و قوانین تغییر در جامعه خودمان را جمع کنید با شناخت نسبت به قوانین در شرایط خاصی مثل تحریم. پیچیدگی جنگ را هم به آن اضافه کنید. روابط سیاسی و فرهنگی و نهادهای قدرت و شرایط اجتماعی نیز به این مجموعه اگر اضافه شود تازه اول بسم الله است! یعنی باید نسبت به قوانین و احکام اسلامی هم آشنا باشیم، آن وقت خواهید دید که تصمیم سازی و تصمیم‌گیری در این شرایط حتی کار یک مجتهد جامع‌الشرایط متخصص در حوزه‌های مختلف علوم انسانی اسلامی نیست! باید کسی باشد که علاوه بر همه‌ی اینها سال‌ها تجربه‌ی مدیریت در سطوح بالای مدیریتی داشته باشد.
البته اینها را به آن مسافر محترم نگفتم. برای او یک مثال زدم. گفتم ما یک استاد بزرگوار داریم به نام پرفسور مسعود درخشان. کسی که بیش از شصت سال است در بالاترین سطح تحصیل و تدریس علم اقتصاد کرده و بیش از چهل سال است تمرکزش بر روی اقتصاد انقلاب اسلامی است. ایشان می‌گفت یک روز به بیمارستانی در آلمان رفتم برای مشکل کلیه‌ام. یکی از دوستان که آنجا بود پرونده من را دید و گفت باید عمل کنی اما فلانی هم باید نظر دهد. دوست دیگری هم گفت به نظر من هم باید عمل کنی اما فلانی هم باید نظر دهد. گفتم فلانی کیست؟ گفتند استاد ماست. بارها و بارها پیش آمده که دو بیمار با یک شرایط داشتیم. ما می‌گفتیم هر دو عمل شوند. ایشان می‌گفت یکی از آنها نیاز به عمل ندارد. عمل می‌کردیم و فردا از دنیا می‌رفت. آن قدر این اتفاق تکرار شد که دیگر بدون نظر ایشان عمل نمی‌کنیم. گفتم ایشان از کجا می‌فهمید چرا باید یکی را عمل نکرد. گفت اگر از خودش هم بپرسید نمی‌تواند توضیح دهد!
این سطح از توانایی مثل همان چیزی است که به آن ملکه‌ی اجتهاد گفته می‌شود. همان چیزی که در لحظه به شما می‌گوید جایز است، حرام است، حلال است، مکروه است یا... در لحظه هزاران آیه و روایت و اصول فقهی و قواعد را کنار هم می‌گذارد و بر موضوع بار می‌کند و حکم می‌دهد. همه‌ی اینها را گفتم که بگویم در حوزه‌ی اقتصاد مقاومتی چیزی نمی‌دانم! بیش از ۱۵ سال است اقتصاد می‌خوانم و اگر از من بپرسید اقتصاد مقاومتی چیست یا اقتصاد اسلامی چه می‌گوید، فقط می‌توانم بگویم گوشم به کلام رهبر است. ولاغیر...

برون رفت از التقاط عملی

عباس عطشانی

التقاط امری فکری است که به عمل نیز منتهی می‌شود و در لغت به معنی مضمون و مطلبی را از جایی گرفتن است. در واقع التقاط خلاء های یک نظام فکری است که با داشته های دیگر تکمیل و تتمیم می‌شود. وقتی در اندیشه‌ی سیاسی درباره‌ی طرحی عملی از مدیریت و اهداف و غایات مطلوب اجتماعی صحبت می‌شود لاجرم نمی‌تواند یک دستی لازم را طلب کرد، چرا که بسیاری از امور در جریانِ پراکسیس و عمل‌گرایی بر اندیشمندان فلسفه سیاسی روشن می‌شود. اما این امر بدیهی نمی‌تواند مجوز التقاط برای هیچ سیستم فکری‌ای را صادر کند، زیرا که کاستی‌های هر نظامی می بایست با داده ها و اصول و مبانی همان نظام فکری اصلاح و تکمیل شود. اساسا چالش هایی که یک تفکر سیاسی در مرحله‌ی عمل با آن مواجه می‌شود را باید از

مصدر خود برطرف کند وگرنه طبیعی است که التقاط امری گریزناپذیر خواهد شد و سامانه‌ی فکری خدشه می‌پذیرد. آنچنان که گفته شد هیچ‌گاه نباید انتظار داشت که محصول فکری و ذهنی چند متفکر در منصه‌ی عمل به طور صد در صد جواب دهد، اندیشه‌های سیاسی تازه بعد از پیاده‌سازی و اجرا در جامعه آزمون خود را پس خواهند داد. با این تفاسیر هر نوع اندیشه‌ی سیاسی که بخواهد درزهای خود در مرحله‌ی اجرا را با داشته‌هایی خارج از جهان بینی و جهان شناسی وانسان شناسی و به طور کل فلسفه‌اش رفو کند دچار نوعی التقاط خواهد شد. و التقاط شروع تعارضات زیربنایی و روبنایی است. اینکه التقاط در هر زمینه‌ای نوعی ضعف عمیق تلقی می‌شود بیشتر به همین معنا برمی‌گردد. مردم همه فیلسوف نیستند اما متوجه تعارض‌های حاکمان خواهند شد و حاکمان نیز همواره در طول تاریخ به جای اینکه بقای حاکمیت خود را در رجعت به اندیشه‌ی سیاسی و اجتماعی و پاسخ دادن پرسش‌های جدید با اصولشان برطرف کنند به بازارگرمی و تبلیغات و پروپاگاندا و شکل دادن یک جامعه‌ی موهوم رو می‌آورند که با جامعه‌ی واقعی و خواست‌ها و مساله‌ها و نیازهایش فرسنگ‌ها فاصله دارد.

با این توضیحات به سراغ تفکر سیاسی ایران معاصر می‌رویم؛ اندیشه‌ی سیاسی جمهوری اسلامی که برآمده از انقلاب اسلامی است. بحث پیرامون نسبت میان انقلاب اسلامی به عنوان رحمی که جمهوری اسلامی از متولد می‌شود هدف نگارنده نیست، بلکه این نوشتار قصد دارد به تعارضاتی بپردازد که جمهوری اسلامی پس از اجرا به آن مبتلا شد و به جای رجعت به اصل خود یعنی انقلاب و بنیان‌های هستی شناختی و جامعه شناختی‌اش یعنی اسلام و جمهوری، دچار گونه‌ای از التقاط شده است که به گرافی در هم تنیده از تمام ایسم‌ها و ایدئولوژی‌های پیشامدرن و مدرن و پسامدرن شده است. از سنت‌گرایی و ناسیونالیسم باستانی تا لیبرالیسم و سوسیالیسم و فاشیسم و... از هر کدام ایده و اصلی برداشته است و فارغ از داشته‌های بنیادین خود و تجربه‌ی بدیع انقلاب اسلامی با هر چالشی و ظهور هر مساله‌ی تازه‌ای پاسخی ایسم‌زده می‌دهد. فی‌المثل دولتی به اقتصاد لیبرال رو می‌آورد و بحران ارزی ایجاد می‌کند، با تغییر وزیر و نهادگرایی بحران شدت می‌گیرد، مشاوری نئولیبرال چاره را سپردن نرخ ارز به بازار می‌داند و... همین چرخه‌ی بحران‌زا ادامه پیدا می‌کند، غافل از متونِ اقتصادی اسلام و نگاهِ آن که به جمعِ مالکیت و واگذاری پرداخته.

شهید مطهری که به قول رهبر انقلاب تئوریسین این انقلاب است در همان اوان ظهور انقلاب اسلامی گفت: «نهضت باید طرح‌های روشن و خالی از ابهام و مورد قبول و تأیید رهبران ارائه دهد تا جلوی ضایعات گرفته شـود. ما از نظر مواد خام فرهنگی فوق العاده غنی هستیم، نیازی از این نظر به هیچ منبع دیگری نداریم. تنها کاری که باید بکنیم استخراج و تصفیه و تبدیل این مواد خام به مواد قابل استفاده است و مستلزم بیدار دلی و کار و صرف وقت است.» و برای برون رفت از مساله‌ی التقاط عملی که به کم‌داشت‌های تئوریک بازمی‌گردد نیـز گفته‌اند: «حوزه‌های علمیه ما کـه امروز اینچنین شور و هیجان فعالیت اجتماعی یافته‌اند باید به مسئولیت عظیم علمی و فکری خود آگاه گردند. باید کارهای علمی و فکری خود را ده برابر کنند، باید بدانند که اشتغال منحصر به فقه و اصول رسمی جوابگوی مشکلات نسل معاصر نیست».

اما چه باید کرد؟! نگارنده به هیچ وجه داعیه‌ی طرح منظومه‌ای فکری را ندارد، بلکه بنایش تذکر به داشته‌هایی است که در سال‌های سال توانسته جامعه‌ی شیعی را از بحران‌های ریز و درشت عبور دهد و نه تنها هیچ تکیه‌ای هم بر داشته‌های مکاتب فکری معاصر خود نداشته باشد، بلکه به عنوان مصدر و مرجع، حتی بر اندیشه و عمل دیگران نیز موثر باشد. ذکر این نکته نیز ضروری است که برداشت از اندیشه‌های دیگر امری مذموم نیست، بل توجه بی حد و حصر به آن و مستغرق در آن شدن و خود را به فراموشی سپردن و وصله و پینه زدن آن به افکار خود و پیله‌ی التقاط بافتن است که مورد ذمّ است. ما در شاهراه دو جریان فکری تمدنی بزرگ هستیم که هر کدام به صورت جدا برای بنیان‌گذاری طرحی نو کفایت می‌کنند؛ جریان اسلام و جریان ایران، اصولا نقاط اوج تاریخ تمدن اسلامی هم از به هم رسیدن این دو جریان شکل گرفت و هویتی به اسم ایران اسلامی را شکل داد که مفهومی دیگرگونه از مفهوم جهانی و عرفی ملت و دولت دارد. ایران اسلامی هویتی است که پای در زمین دارد و سر در آسمان، به هر دو جنبه‌ی مُلک و ملکوت می‌اندیشد، عقلانیت و عاطفه را در کنار هم قرار می‌دهد و قدرت بی نظیری در استحاله‌ی برونداد‌های منفی فرهنگ‌های مهاجم دارد، و در عین حال می‌تواند بی اینکه دچار التقاط شود برداشت‌هایی از دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها داشته باشد، آیا می‌توانیم به مصادر نظری و عملی ایران اسلامی بازگردیم؟!

تازه‌های نشر انتشارات موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس
مرکز پخش: ۸۸۶۵۷۰۱۹
رضا رستمی
زندان دوله‌تو
خاطرات اسرای سرزمین بی‌غروب
زندان «دوله‌تو»

تازه‌های نشر
انتشارات موزه انقلاب اسلامی
و دفاع مقدس
مرکز پخش: ۸۸۶۵۷۰۱۹